

فقہ آسان در مذهب امام شافعی

(جلد اول)

تألیف:

احمد عیسی عاشور

ترجمہ:

دکتر محمود ابراہیمی

عنوان کتاب:	فقه آسان در مذهب امام شافعی (جلد اول)
نویسنده:	احمد عیسی عاشور
ترجمه:	دکتر محمود ابراهیمی
موضوع:	احکام عبادات (نماز، روزه، زکات و حج)
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	اسفند (حوت) ۱۳۹۴ شمسی جمادی الاول ۱۴۳۷ هجری
منبع:	



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

۱	مقدمه مترجم بر چاپ چهاردم.....
۳	مقدمه مترجم.....
۵	مقدمه احمد عیسی عاشور مؤلف.....
۹	مقدمه مؤلف اصلی کتاب، تقی الدین أبوبکر حسینی دمشقی شافعی.....
۱۳	طهارت «پاکی و پاکیزگی».....
۱۳	آب‌هایی که تطهیر و پاکسازی با آنها جایز است.....
۱۴	اقسام آب‌ها.....
۱۷	حکم پس مانده و نیم خورده: (سور).....
۱۸	پوست‌های مردار.....
۱۹	استخوان و موی حیوان مردار.....
۲۰	حکم آنچه از حیوان زنده بریده می‌شود.....
۲۱	استعمال ظروف طلا و نقره.....
۲۲	سواک (مسواک از چوب مخصوص اراک).....
۲۵	وضو
۲۵	شرایط وضو:.....
۲۵	فرائض وضو:.....
۲۸	سنت‌های وضو:.....
۳۱	استنجاء (رهایی از نجاست و آلودگی).....
۳۳	شرایط سنگی که بدان استنجاء صورت می‌گیرد.....
۳۴	آداب قضای حاجت.....

۳۸	نواقض وضو:
۴۲	یک قاعده فقهی
۴۵	غسل
۴۵	موجبات غسل
۴۷	فرائض غسل
۴۸	سنت‌های غسل
۵۰	کشف عورت در غسل
۵۱	غسل‌های سنت و مستحب:
۵۴	مسح بر خفین
۵۴	شرط مسح بر خفین
۵۶	مدتی که مسح بر خفین جایز است
۵۶	آغاز مدت مسح بعد از پوشیدن خفین
۵۷	چگونگی و کیفیت مسح بر خفین
۵۷	آنچه مسح بر خفین را باطل می‌کند
۵۹	تیمم
۶۰	شرایط صحّت تیمم
۶۳	فرائض تیمم
۶۴	سنت‌های تیمم
۶۵	آنچه که تیمم را باطل می‌کند
۶۵	مسح بر جیره (تخته شکسته بندی، باند و پانسماں)
۶۷	تیمم برای هر نماز فریضه‌ای واجب است
۶۹	نجاست و ناپاکی و آلودگی
۶۹	حکم آنچه که از پیش و پس بیرون آید
۷۱	شستن نجاست و ناپاکی
۷۲	حکم جانور و حیوانی که در مایع می‌افتد و می‌میرد
۷۴	حکم حیوان زنده

۷۴ حکم حیوان مردار
۷۶ تطهیر و پاک کردن سگ و خوک
۷۷ شراب چون به سرکه مبدل گردد پاک می شود
۷۸ بعضی از نجاسات و ناپاکی ها مورد عفو واقع شده اند
۸۱ حیض و نفاس و استحاضه (قاعدگی و زایمان و دائم الحیض بودن)
۸۱ رنگ خون حیض
۸۲ ایام حیض و مدت آن
۸۳ نفاس (دوران خون زایمان)
۸۳ مدت خون نفاس
۸۳ حداقل مدت طهر و پاکی بین دو حیض
۸۴ استحاضه
۸۴ احوال مستحاضه:
۸۵ حداقل سن حیض برای زن
۸۵ حداقل مدت بارداری و حاملگی و حداکثر آن
۸۶ آنچه که با حیض و نفاس بر زنان حرام می شود
۸۹ آنچه که بر جنب حرام است
۹۰ آنچه که بر محدث و بی وضو حرام است
۹۳ صلاة (نماز)
۹۴ اوقات نماز
۹۷ شرایط وجوب نماز
۹۹ شرایط صحت نماز
۱۰۱ در دو حالت ترک قبله در نماز جایز است
۱۰۳ ارکان نماز
۱۰۸ فضیلت سوره فاتحه بر غیر آن
۱۱۴ سنت های نماز پیش از دخول در آن
۱۱۵ سبب و علت شرعی اذان و اقامه

- ۱۱۶..... ترجیع شهادتین:.....
- ۱۱۶..... تشویب در اذان صبح:.....
- ۱۱۸..... سنت‌های نماز بعد از دخول در آن.....
- ۱۲۰..... هیأت نماز.....
- ۱۳۲..... نمازهای سنت به دنبال نمازهای فرض.....
- ۱۳۳..... نمازهای سنت مؤکده غیر از رواتب.....
- ۱۳۵..... نماز سنت تراویح.....
- ۱۳۷..... آنچه که بعد از نمازهای فرض و سلام دادن گفته می‌شود (ذکر و اوراد بعد از سلام).....
- ۱۴۱..... زن در چند چیز با مرد (در نماز) تفاوت دارد.....
- ۱۴۲..... عورت مردان و زنان.....
- ۱۴۳..... چیزهایی که نماز را باطل می‌کند.....
- ۱۴۷..... سجده سهو و اسباب آن.....
- ۱۴۸..... سجده سهو چه وقت صورت می‌گیرد و ضابطه آن چیست؟.....
- ۱۴۹..... سجده سهو برای امام و منفرد هر دو می‌باشد.....
- ۱۴۹..... ابعاض نماز.....
- ۱۵۰..... اوقاتی که نماز خواندن در آن‌ها مکروه است.....
- ۱۵۲..... نماز جماعت.....
- ۱۵۸..... کوتاه کردن نمازهای چهار رکعتی: نماز شکسته.....
- ۱۶۱..... چه موقع مسافر نماز را شکسته می‌خواند؟.....
- ۱۶۲..... جمع بین نماز (دو نماز را در یک وقت خواندن).....
- ۱۶۲..... برای جمع تقدیم سه شرط لازم است.....
- ۱۶۴..... قضای نماز فوت شده.....
- ۱۶۵..... نماز جمعه.....
- ۱۶۶..... حکم نماز جمعه.....
- ۱۶۷..... شرایط وجوب نماز جمعه.....
- ۱۶۷..... شرایط صحت نماز جمعه.....
- ۱۶۹..... فرایض نماز جمعه.....

- ۱۷۰..... هیأت نماز جمعه (سنت‌های آن)
- ۱۷۱..... مراعات سکوت و گوش فرا دادن به خطبه نماز جمعه و اختلاف در آن
- ۱۷۲..... جایز بودن نماز خواندن در حین ایراد خطبه
- ۱۷۴..... ساعت و زمان اجابت دعا و پذیرش آن در روز جمعه
- ۱۷۴..... صلوات و درود بر پیامبر ﷺ در روز و شب جمعه
- ۱۷۴..... حرام بودن داد و ستد در وقت اذان و ندای نماز جمعه
- ۱۷۵..... نماز عید رمضان و قربان
- ۱۷۶..... وقت شرعی نماز عیدین
- ۱۷۶..... تعداد رکعات نماز عیدین
- ۱۷۷..... خطبه نماز عیدین بعد از نماز است
- ۱۷۷..... نماز عید در صحرا
- ۱۷۸..... تکبیر گفتن در عید:
- ۱۷۹..... صیغه تکبیر عید:
- ۱۷۹..... نماز خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی (کسوف و خسوف)
- ۱۸۰..... خطبه نماز کسوف و خسوف
- ۱۸۱..... نماز طلب باران
- ۱۸۶..... صلاة الخوف (نماز ترس)
- ۱۸۹..... استعمال حریر و طلا
- ۱۹۱..... آنچه که برای میت لازم است شرعا انجام گیرد
- ۱۹۳..... دومین مرده که غسل و نماز ندارد:
- ۱۹۳..... آنچه که در غسل میت سنت است
- ۱۹۴..... آنچه که در کفن کردن مرده سنت است
- ۱۹۵..... نماز میت
- ۱۹۶..... ارکان نماز میت:
- ۱۹۹..... آنچه در تدفین میت سنت است
- ۲۰۰..... دو مرده و دو جنازه در یک گور دفن نمی‌شوند مگر در وقت ضرورت
- ۲۰۱..... گریه بر میت

-
- ۲۰۲ نوحه سردادن بر میت (گریستن با فریاد بلند و نوحه خوانی)
- ۲۰۴ تعزیه و تسلیت
- ۲۰۶ آنچه که مستحب و پسندیده است در تسلیت گفته شود

مقدمه مترجم بر چاپ چهارم

«مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُمَقِّهْهُ فِي الدِّينِ».

خوشبختانه همانگونه که انتظار داشتیم کتاب «فقه آسان»، مورد استقبال شایان برادران و خواهران مسلمان واقع گردید، بگونه‌ای که چاپ‌های اول و دوم و سوم آن، بزودی نایاب گردید. پس از بررسی مجدد متوجه شدیم که دارای اغلاط چاپی فراوانی است و در مواضع متعدد عبارات و جملات و کلمات تکراری یا مترادفات غیرضروری در آن وجود داشت، لذا با دقت متن کتاب بازخوانی شد و اغلاط چاپی آن تصحیح گردید و از نو با دقت و وسواس ویراستاری بعمل آمد، مطالب تکراری و مترادفات غیرضروری حذف و در پاره‌ای موارد کاستی و یا افزونی بعمل آمد. و اینک با توفیق الهی چاپ چهارم آن را به برادران و خواهران مسلمان تقدیم می‌نمائیم، و از مؤسسه انتشاراتی «نشر احسان» که امکان بررسی و ویراستاری و چاپ چهارم آن را فراهم آورده است، تشکر می‌کنیم و توفیق روز افزون آن را در انجام کارهای خیر و خدمت به معارف دینی، از خداوند متعال خواستاریم. امید است مورد قبول حق واقع شود.

مقدمه مترجم

حمد و سپاس فراوان به درگاه پروردگار مهربان، و درود و سلام بی‌پایان نثاروان پاک خاتم پیامبران و آل و اصحاب و پیروان سعادت‌مند حضرتش باد. بهترین سعادت تقرب به خداوند حاضر و توانا است، تقرب به حق تعالی فقط با داشتن قلب پاک، و عقیده صحیح و عمل به اوامر و اجتناب از نواهی او مقدور و ممکن است.

حدود اوامر و نواهی بوسیله شریعت و فقه اسلامی دانسته می‌شود. تنظیم شئون زندگی و روابط اجتماعی مطلوب، بدون داشتن عقیده درست و باور راستین و اخلاق کریمانه میسر نیست. این امر هم بوسیله اعمال صحیح و پسندیده تحقق می‌یابد. درست‌ترین راه اعمال شایسته آگاهی از فقه و شریعت صحیح راستین محمدی بوده که احکام حیات بخش قرآن کریم و سنت شریف نبوی در آن متبلور است. و عمل بدان ضامن سعادت دینی و دنیوی افراد جامعه بشری می‌باشد. لذا وظیفه خویش می‌دانستم که در حد امکان و توان برادران و خواهران مسلمانم را در این زمینه یاری نمایم، تا بتوانند با ساده‌ترین شیوه به استفاده از آیات قرآن کریم و احادیث نبوی از مسائل دینی و طریقه عمل بدان آگاهی یابند. و با انجام آن سعادت هر دو دنیای خویش را تضمین نمایند. لذا کتاب (الفقه المیسر) تالیف دکتر احمد عیسی عاشور را وافی بدین مقصود یافته، و آن را به زبان فارسی ساده و روان ترجمه نمودم. اینک کتاب فوق تحت عنوان (فقه آسان در مذهب امام شافعی) از طرف نشر احسان به زیور طبع آراسته و در اختیار عموم علاقمندان قرار می‌گیرد.

امیدوارم توانسته باشم دین خویش را نسبت به برادران و خواهران مسلمان ادا نموده، و از خداوند متعال خواستارم که این عمل متواضعانه‌ام را برای رضای خویش پذیرفته و توفیق ادامه چنین کارهایی را بیشتر نصیبم فرماید. و آن‌ها را برایم صدقه جاریه قرار دهد. إِنَّه نعم المولی ونعم النصیر.

محمود ابراهیمی، عضو هیات علمی دانشگاه کردستان.

مقدمه احمد عیسی عاشور مؤلف

حمد و ستایش خدائی را که ما را بدین امر هدایت و راهنمایی کرد که اگر الله ما را بدان هدایت نمی‌کرد بدان هدایت و راهنمایی نمی‌شدیم. به زبان می‌گوییم و به دل باور داریم، که به جز الله هیچ موجودی استحقاق معبودیت ندارد و او تنها و بی‌نیاز است و پادشاهی همه جهان و ستایش مطلق تنها از آن اوست و او بر همه چیز توانا است، و باز هم به همان کیفیت گواهی می‌دهم که سرور ما محمد ﷺ بنده و رسول و برگزیده و رازدار اوست که او را به عنوان رحمت برای جهانیان و چراغ راه برای ره پویان و راهنمای سرگشتگان مبعوث فرموده است. درود و رحمت خدا بر آل و اصحابش باد که چراغ هدایت و منبع و سرچشمه رحمت و برگزیدگان راستین مؤمنانند.

اما بعد: به راستی اشتغال به کسب دانش یکی از نشانه‌های سعادت و دلایل شرافت و نجابت ذاتی است، بویژه دانشی که انسان را به خداوند برساند و انسان را به رضای خداوند نزدیک سازد و غضب و خشم و فرجام بد الهی را از او دور گرداند.

به حقیقت یکی از بزرگترین و شریف‌ترین و با ارج‌ترین و سودمندترین و با برکت‌ترین دانش‌ها، دانش فقه و شناخت احکام دین خدا است، چون با این دانش است که حلال از حرام و ناپاک از پاک و درستکار و شایسته از نادرستکار و ناشایسته و عبادت درست از عبادت نادرست و معامله و رفتار سالم از معامله و رفتار ناسالم تشخیص و تمییز داده می‌شود، آن وقت است که تو می‌تونی آگاهانه خدای خویش را عبادت کنی و از روی بصیرت به پیشگاه او نزدیک شوی و از روی هدایت با مردم پیوند و برقرار نمایی و آن‌گونه با آنان رفتار کنی که دوست داری با تو رفتار کنند. هرگاه بدین مایه از علم و فهم و دانش رسیدی، به عمل خود و حسن عبادت اطمینان خاطر و آرامش قلب پیدا می‌کنی، و نفس خود را از رنج جهل و نادانی و وسوسه‌های شیطانی رها می‌سازی، و به راه پیامبران و پیروان راستین آنان و شهدای راه حقیقت و بندگان صالح خدا می‌روی.

بدان که همه پیشوایان (چهارگانه فقه) - رحمهم الله - بر راه خیر رفته و از رسول الله التماس خیر داشته و بین هیچکدام فرق قایل نیستیم. جز آنکه خداوند بعضی از بندگان خود را بر بعضی دیگر برتری بخشیده و فزونی عطا کرده است، همان‌گونه که بعضی از پیامبران را نیز بر بعضی دیگر برتری و فزونی بخشیده است. ما طالبان حقیقت مؤظفیم که نیکوترین را بگیریم و در جستجوی بهترین و سودمندترین باشیم تا سودش فراگیرتر و طالبانش بیشتر باشند.

و چون مذهب امام شافعی چنین است آن را مورد اعتماد و اتکای خویش قرار دادم، و به مبادی مذهب او تمسک نمودم و بدامن وی چنگ زدم. چون به حقیقت آن را متعادل‌ترین و آسان‌ترین مذاهب و نزدیک‌ترین آن‌ها به فهم یافتم و گواهی عادلان و صاحبان فضل و خرد بدان وارد است.

امام و پیشوای علامه، زنده کننده سنت رسول الله، و یاری کننده دین حق ابوشامه شافعی مذهب (رحمه الله) در کتاب مختصر خویش «مختصر کتاب المؤمن» چنین می‌گوید: «پیشوایان مجتهد گذشته دانش اجتهاد را در همه آفاق جهان گسترانیدند و آنان در این زمینه گوی فضل و برتری را ربودند که برخی دانش کتاب خدا (تفسیر و علوم قرآنی) را استوار و محکم ساختند، و برخی کاردانش سنت (علوم حدیثی) رسول الله را به جریان انداختند، و برخی در زمینه علوم ادب عربی پا به میدان نهادند، و برخی در میدان استنباط احکام شرعی درخشیدند و در این دریای ژرف فرو رفتند و دُرر احکام را بیرون آوردند، و کمتر کسی بود که در همه این دانش‌ها دست داشته و همه را با هم واجد باشد که جامع‌ترین و استوارترین آنان در جمع همه این دانش‌ها امام و پیشوای ما ابوعبدالله قریشی مطلبی شافعی (رضی الله عنه) است که نسب پاک و دانش درخشان و صفت و آثار حمیده را یک جا با هم داشت. مردی افتخار آمیز بود و منقبت‌ها و فضیلت‌هایی که بزرگان متعددی داشتند او تنها داشت، بزرگان و برگزیدگان هر فن این را برای وی گواهی داده‌اند. مزنی (شاگرد شافعی) گفته است که: از شافعی شنیدم می‌گفت: «من در سن هفت سالگی قرآن را و در سن ده سالگی «مؤطای امام مالک» را حفظ کردم». یونس بن عبدالاعلی گفت: «شافعی وقتی که به تفسیر قرآن می‌پرداخت گوئی که خود شاهد نزول آن بوده است». و احمد بن محمد پسر دختر شافعی گفت: از پدرم و عمویم شنیدم که می‌گفتند: «هرگاه چیزی از تفسیر قرآن کریم و فتوائی را از سفیان بن عیینه سوال می‌کردند به شافعی می‌نگریست و می‌گفت: از این شخص سوال کنید».

مسلم پسر خالد که مفتی مکه و استاد شافعی بود گفت: «ای ابوعبدالله تو فتوی بده که به راستی وقت فتوای تو رسیده است». و حال آنکه شافعی پانزده سال داشت. ربیع گفت: «شافعی در سن پانزده سالگی فتوی می‌داد و به درجه فتوی رسیده بود، و تا وقتی که وفات یافت نماز شب می‌خواند و شب بیداری می‌کشید». و ابونعیم حافظ گفت: «از سلیمان بن احمد شنیدم که می‌گفت: از احمد پسر محمد پسر دختر شافعی شنیدم که می‌گفت: «حلقه مجلس فتوی در مسجد الحرام ابتدا از آن ابن عباس رضی الله عنه و بعد از او از آن عطاء پسر رباع و بعد از او از آن سعید پسر سالم و بعد از او از آن محمد پسر ادريس شافعی نوجوان بود».

ابن مهدی گفت: از مالک شنیدم که می‌گفت: «هیچ قریشی با فهم تر از شافعی پیش من نیامده است، هیچ قریشی فهمیده تر از او ندیده‌ام». ابو عبید بن سلام گفت: «هرگز عاقل تر و جالب تر و گیراتر و بلیغ تر از شافعی ندیده‌ام». هلال بن العلاء الرقی گفت: «اصحاب حدیث ریزه خوار خوان شافعی هستند که قفل مشکلات را به رویشان گشود».

اسحاق بن راهویه گفت: «در مکه به احمد بن حنبل برخوردم گفت: بیا مردی را به شما نشان دهم که چشمان تو مثل او را ندیده است، و او شافعی را به من نشان داد. گفت: درباره احادیث نبوی با هم مناظره کردیم، من کسی را از او عالم تر در این مورد ندیده بودم، سپس درباره علوم قرآنی با هم به مناظره نشستیم، کسی را از او آگاهتر به قرائت قرآن ندیده بودم، سپس درباره مسائل فقه با هم مناظره کردیم من کسی را از او در علم فقه عالم تر ندیده بودم، سپس درباره علوم لغوی و ادبی به مناظره پرداختیم، دیدم او را که منبع و سرچشمه لغت و ادب است و هرگز چشمانم مثل او را ندیده است، او گفت: چون از هم جدا شدیم، گروهی از کسانی که اهل فهم قرآن بودند به من خبر دادند که به حقیقت او (شافعی) در زمان خود داناترین مرد است به معانی قرآن، و به راستی بهره کافی از فهم معانی قرآن نصیب وی شده است».

امام احمد بن حنبل گفت: «فقها و علمای حدیث (محدثین) داروفروش بودند، سپس شافعی آمد که هم داروفروش بود و هم طبیب (هم دردشناس بود و هم دوا داشت) که تا بحال چشمان مردم مثل او را ندیده است. و گفت: خداوند در آغاز هر یکصد سال کسی را برای مردم می‌فرستد که سنت‌های پیامبرش را به آنان یاد دهد و دروغهائی که به پیامبر ﷺ بسته‌اند از مردم دور کند، ما دقت کردیم و دریافتیم که در آغاز سده اول عمر بن عبدالعزیز وجود دارد، و در آغاز سده دوم شافعی است. و گفت: هرگاه مساله ای از من پرسیده شود که درباره آن خبر و حدیثی سراغ نداشته باشم درباره آن می‌گویم: شافعی چنین می‌گوید، چون به راستی او پیشوائی است عالم از قریش»..

به روایت از پیامبر ﷺ آمده است که گفت: «دانشمندی از قریش پدید آید که دانش او زمین را پر می‌کند». و احمد گفت: «سخن شافعی در باب لغت و ادب حجّت است». ابو عثمان مازنی گفت: «شافعی نزد ما در علم نحو حجت است». و ابو ثور ابراهیم بن خالد گفت: «شافعی کان و معدن فقه و نابغه لغوی و ناقد معانی بود». حسن بن محمد بن صباح زعفرانی گفت: «اصحاب حدیث بخواب رفته بودند تا این که شافعی آمد و آنان را بیدار کرد و بیدار شدند...».

مفاخر و بزرگواری‌های شافعی فراوان است که درباره آن کتاب‌های متعدد تالیف گردیده است».

اینکه در بین کتب متعددی که در فقه شافعی تالیف شده است من کتاب «کفایة الأخیار» اثر امام تقی الدین ابوبکر محمد حسینی حصنی دمشقی از علمای قرن نهم هجری را برگزیده و انتخاب کردم، و در آن به بررسی پرداختم که عبارات زیبا و نیکو و اسلوب و شیوه شیرین و استواری سرمایه آن مرا خوشحال کرد و به شگفتی انداخت، و جستجوی احکام فقهی که شیخ در آن با اکتفا و اعتماد بر قرآن کریم و سنت نبوی شریف و اجماع امت اسلامی مورد بحث قرار داده است مرا بسوی خود کشید. لذا چندین بار آن را مطالعه کردم و برخی از عبارات آن را تهذیب کرده و زوائد آن را حذف نموده و برای این که سود و فایده آن را بیشتر کنم چیزهایی که ضروری بود و از آن چاره ای نبود بدان افزودم، و آن را «الفقه المیسر» (فقه آسان شده - فقه آسان) نام نهادم، و امید پاداش آن را تنها از خداوند خواهانم و از خداوند خواستارم که بندگان خود را از آن بهره مند سازد و به وسیله آن فساد و تباهی را از آنان دور سازد و آن را از جمله اعمال شایسته من و موجب تجدید یاد من در خاطره‌ها سازد و با فضل خود آن را از من بپذیرد که او بهترین مولی و بهترین یاور است.

احمد عیسی عاشور

مقدمه مؤلف اصلی کتاب، تقی الدین ابوبکر حسینی دمشقی شافعی

مؤلف: گفت: حمد و ستایش خدائی را که همه موجودات و مخلوقات را از تاریکی نیستی با نور هستی گردان خویش آفرید و آن‌ها را دلیل بر یگانگی و وحدانیت خود قرار داد که صاحبان بصیرت تا روز قیامت بدان پی خواهند برد، خدائی که شریعتی را نهاد و آن را برای خود برگزید و کتاب خویش قرآن کریم را فرو فرستاد و بزرگترین بندگان خود را به تبلیغ و ابلاغ آن مأمور ساخت که او شاهراه آن را برایمان توضیح داد و گفت: اینست راه رهایی و هدایت، درود و رحمت خداوند بر او و آل و اتباع و پیروان او باد درود پاک و بی‌انتهاء.

اما بعد، به حقیقت جان‌های پاک همواره در تحصیل دانش‌های شرعی و دینی گداخته و تصفیه می‌شوند و از جمله این دانش‌های دینی، شناخت احکام فرعی و فقهی است که تنها به وسیله آن وسوسه‌های شیطانی برطرف می‌گردد، و معاملات و رفتارها و عبادات و پرستشهای مورد رضایت خداوند درست و صحیح انجام می‌شود، و برای شرف و بزرگی علم فقه بس است که سرور گذشتگان و آیندگان علیهم‌السلام گفت:

«مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ». (رَوَاهُ الشَّيْخَان).

«خداوند خیر و نیکی هرکس را بخواهد او را فقیه در دین و دانای به احکام آن می‌گرداند».

شیخین (بخاری و مسلم) آن را روایت کرده‌اند. باز هم او علیهم‌السلام گفته است:

«مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ فِقْهِ فِي الدِّينِ». (رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ).

«هیچ عبادتی از فقه در دین و دانستن علم فقه بزرگتر نیست».

ترمذی آن را روایت کرده است. او (صلی الله علیه و سلم) گفت:

«إِذَا مَرَرْتُمْ بِرِيَاضِ الْجَنَّةِ فَارْتَعُوا». قَالُوا: وَمَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ: «حِلْقُ الدَّكْرِ». (رواه

أحمد فی مسنده و الترمذی و البیهقی فی شعب الإیمان بسند صحیح).

«هرگاه از کنار بستان‌ها و باغ‌های بهشت گذر کردید از آن‌ها بهره‌گیری» گفتند: ای رسول الله باغ‌ها

و بستان‌های بهشت کدامند؟ گفت: حلقه‌های ذکر».

(احمد در مسند خود و ترمذی و بیهقی در «باب شعب الإیمان» با سند صحیح آن را آورده‌اند).

عطاء گفت: مراد از حلقه‌های ذکر در آن حدیث مجالس ذکر حلال و حرام و سخن گفتن از کیفیت و

چگونگی خرید و فروش و نماز خواندن و روزه گرفتن و به حج رفتن و ازدواج کردن و طلاق دادن و امثال آن (علم فقه) است.

سفیان بن عیینه گفت: بعد از نبوت و رسالت هیچ فضیلتی به پای فضیلت علم فقه و دانش دین نمی‌رسد، و چنین فضیلتی بعد از نبوت بر همه فضیلت‌ها برتری دارد. ابوهریره و ابوذر رضی الله عنهما گفتند: هر فصلی از علم را که یاد می‌گیریم نزد ما محبوب تر و پسندیده تر از یکهزار رکعت نماز سنت است. آیات و اخبار و احادیث دال بر این مطلب فراوانند. حالا که مرتبت و منزلت و درجه دانش فقه در شریعت اسلام بدین پایه و مایه است، پس اهمیت دادن به آن مهمترین وظیفه و در درجه اول اهمیت قرار دارد، و گرانبهاترین اوقات عمر انسان اوقاتی است که صرف یادگیری علم «فقه» می‌گردد. بلکه بهتر است که همه عمر را به آن پرداخت چون راه فقه راه بهشت است، و عمل به آن سپری است در برابر آتش دوزخ، و این برای کسی است که علم فقه را به منظور دانستن راه دین و راه نجات طلب کند و بیاموزد نه برای رفعت جویی و برتری طلبی بر امثال و اقران خود و نه برای بدست آوردن مال و مقام و جاه. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

«مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا مِمَّا يُبْتَغَى بِهِ وَجْهُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَتَعَلَّمُهُ إِلَّا لِيُصِيبَ بِهِ عَرَضًا مِنَ الدُّنْيَا لَمْ يَجِدْ عَرَفَ الْجَنَّةَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (رواه أبو داود باسناد صحیح).

«هرکس دانشی را که به وسیله آن رضای خدا کسب می‌شود تنها برای کسب مال دنیا بیاموزد بوی بهشت در روز قیامت به مشام او نخواهد رسید».

(ابو داود آن را با اسناد صحیح روایت کرده است).

و او صلی الله علیه و آله گفت: «مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ لِيُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ لِيَصْرِفَ بِهِ وَجْهَ النَّاسِ إِلَيْهِ فَهُوَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ». (رواه الترمذی).

«هرکس بدان منظور دانش فراگیرد که با سفیهان و نادانان منازعه و مکابره کند و یا خود را به این وسیله بر عالمان برتری دهد و فزونی بخشد، یا مردم را متوجه خویش گرداند او به دوزخ می‌رود».

(ترمذی آن را روایت کرده است).

بدان که طالبان علم و دانش برحسب مقاصد و اهدافشان مختلفند و با توجه به اختلاف مراتب و درجاتشان همت‌هایشان نیز مختلف است. این یکی در اعماق دریاها فرو می‌رود تا مرواریدهای بزرگ و درشت بدست آورد، و آن یکی به مقدار مختصری که می‌یابد قناعت می‌کند و این قناعت پیشگان نیز دو دست‌هاند: دسته ای که عیالوارند و رنج سختی در آنان غلبه کرده، و دسته ای دیگر که با صداقت و جدیت به خداوند روی آورده‌اند. دسته اول نمی‌توانند با مردم ملازمت و همراهی کنند و سالک و راهرو

شب و روز در پی آنست که درصددش می‌باشد و همواره جاننش پریشان و مضطرب است. خواستم هر یکی را راحت بگذارم که به حال خویش بماند و کوشش و تلاش هر یک را به حال خود رها کنم که بر مبنای نیاز خود به تلاش و کوشش ادامه دهد. از خداوند عزیز و قادر خواهانم مرا توفیق عنایت فرماید تا مطالب کتاب را به ساده‌ترین و آسانترین روش بیان نمایم. چون تنها او است امید امیدواران و جبران ساز ناتوانان و شکستگان، و این کتاب را «کفایة الأخیار فی حل غایة الاختصار» نام نهادم، و از خدای بزرگ خواستارم که مرا و دوستانم را از مکر و غضب و عذاب دوزخش مصون دارد و ما را بیامرزد چون به حقیقت تنها او است که بر هر چه بخواهد توانا است و بر اجابت و پذیرش دعا قادر می‌باشد.

طهارت «پاکی و پاکیزگی»

تعریف طهارت: طهارت در لغت به معنی نظافت و پاکیزگی است، می گوئی: طَهَّرْتُ الثَّوْبَ یعنی آن را نظافت و پاکیزه کردم، و در اصطلاح شرع و فقه به معنی رفع حدث^۱ و ازاله نجس و ناپاکی است. مُطَهَّرٌ پاک کننده از نظر شرع اسلام چهار چیزند: آب، خاک، دباغت و سرکه شدن، که آب برای طهارت و پاکی از حدث و نداشتن وضو و رفع جنابت و آلودگی است، و خاک برای تیمم و آلودگی سگ و خوک است، و دباغت برای پاکی و زدودگی پوست مردار، و سرکه شدن برای پاکسازی می و شراب است.

آب هائی که تطهیر و پاکسازی با آنها جایز است

آب هائی که برای طهارت و پاکیزگی به کار می روند و پاکسازی بدانها جایز است هفت نوع هستند:

۱- آب آسمان، چون خداوند می فرماید:

﴿وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ﴾ [الأنفال: ۱۱].

«(خداوند) از آسمان آبی برای شما فرو می فرستد تا با آن شما را پاک سازد».

۲- آب دریا: چون پیامبر ﷺ وقتی که درباره آب دریا از وی سوال شد گفت:

«هُوَ الظُّهُورُ مَأْوُهُ، الْحِلُّ مَيْتَتُهُ». (رواه الشیخان والترمذی وابن حبان).

«آب دریا پاک و پاک کننده، و مردار آن حلال است».

شیخین و ترمذی و ابن حبان آن را روایت کرده اند.

۳- آب چاه: چون در حدیث سهل آمده است: گفتند: ای رسول الله! آیا شما به آب چاه «بضاعه»

وضو می گیری در حالیکه آب استعمال شده مردم و زنان قاعده و کسانی که جنابت دارند در آن

است؟! پیامبر ﷺ گفت:

«الْمَاءُ طَهُورٌ لَا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ». (أخرجه الترمذی وصحَّحه وأحمد).

«آب پاکیزه و پاک کننده است چیزی آن را آلوده نمی کند».

۱- حدث یعنی دانستن حالتی که مانع نماز خواندن و چیزهائی می شود که بعدا مطرح خواهد شد و با خروج چیزی و

بادی از پیش و پس و جنابت و چیزهائی که در نواقض وضو مطرح می شود حادث می گردد. مترجم

(ترمذی و احمد آن را تخریج کرده، و احمد به صحت آن رأی داده است).

۴- و ۵- آب رودخانه و چشمه و همچنین آب برف و تگرگ، چون به روایت از ابوهریره رضی الله عنه آمده است: هر وقت پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز تکبیره الإحرام را می‌گفت پیش از قرائت فاتحه اندکی سکوت می‌کرد، گفتم: ای رسول الله در مدت سکوت بین تکبیر و قرائت فاتحه چه می‌گوئی؟ گفت:

«أَقُولُ: اللَّهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، اللَّهُمَّ نَقِّنِي مِنْ خَطَايَايَ كَمَا يُنَقِّي الثَّوْبُ الْأَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْنِي مِنَ خَطَايَايَ بِالطَّلِيحِ وَالْمَاءِ وَالْبَرْدِ». (رواه الشيخان).

می‌گوییم: «خداوندا به اندازه فاصله بین مشرق و مغرب مرا از گناهانم دور ساز، خداوندا آن چنان که لباس سفید از چرک و آلودگی شسته و پاکیزه می‌شود، مرا از گناهانم پاکیزه گردان. خداوندا مرا از گناهانم بشوی با آب برف و باران و تگرگ». (سخن آن را روایت کرده‌اند).

اقسام آب‌ها

آب‌ها به پنج قسم تقسیم می‌شوند:

- ۱- آب مطلق: آبی است که ذاتا پاک است و پاک کننده نیز می‌باشد و برطرف کننده حدث^۱ و زداینده آلودگی و نجاست است، و استعمال آن مکروه و ناپسند نیست، و آن را به آن جهت مطلق نامیده‌اند چون هرگاه به طور مطلق و بدون قید آب گفته شود مراد آب خالص است.
- ۲- آب آفتاب زده: پاک و پاک کننده چیزهای دیگر است و برطرف کننده حدث و زداینده نجاست و آلودگی است، لیکن استعمال و به کار بردن آن ناپسند است چون طبق روایت شافعی از عمر بن خطاب رضی الله عنه استعمال این نوع آب احتمال پدید آوردن یک نوع بیماری پوستی موسوم به «برص» دارد. (دارقطنی آن را با اسناد صحیح از وی روایت کرده). و به دو شرط استعمال آن را ناپسند دانسته است:

الف- این آب در ظروف ساخته شده از مس و آهن و سرب آفتاب زده شده باشد، چون هرگاه حرارت آفتاب در این نوع فلزات تاثیر بگذارد از آن‌ها بوی بدی پدید می‌آید و چربشی بر روی آب قرار می‌گیرد که احتمال تولید پستی از آن می‌رود.

ب- این آفتاب زدگی در مناطق حارّه و گرمای شدید صورت می‌گیرد.

۱- حدث بمعنی بی‌وضوئی است که حدث اکبر جنابت است. مترجم

۳- آب مستعمل: آبی که برای رفع حدث یا شستن نجاست به کار رفته و تغییر نکرده و وزن آن زیاد نشده باشد. چون پیامبر ﷺ گفت:

«خَلَقَ اللَّهُ الْمَاءَ طَهُورًا لَا يَنْجَسُهُ شَيْءٌ إِلَّا مَا عَيَّرَ طَعْمَهُ أَوْ رِيحَهُ». (رواه ابن ماجه).

«خداوند آب را پاک و پاک کننده آفرید هیچ چیزی آن را آلوده نمی کند مگر چیزی که مزه یا بوی آن را تغییر دهد».

و در روایت ابن ماجه آمده است: «أَوْ لَوْنُهُ» «مگر چیزی که رنگ آن را تغییر دهد و دگرگون کند». این آب پاک است اما در اینکه پاک کننده نیز می باشد، اختلاف وجود دارد. مذهب شافعی بر آنست که این نوع آب پاک کننده نیست چون یاران پیامبر ﷺ با این که بسیار به دین اعتنا کرده و اهمیت داده اند آن را جمع نمی کردند تا به وسیله آن وضو بگیرند، و اگر این کار روا بود حتما آن را انجام می دادند.

برخی از علما گفته اند: حقیقت اینست که تنها استعمال و به کار بردن، آب را از پاک کنندگی خارج نمی سازد مگر این که در اثر این استعمال بو، رنگ یا مزه آن تغییر یافته باشد. و دیده شده است که یاران پیامبر ﷺ نزدیک بود با هم به نزاع و جنگ برخیزند بر سر آبی که از وضوی پیامبر ﷺ می چکید، گاه آن را می گرفتند و به آن تبرک می جستند و این تبرک را با شستن برخی از اندام های وضو با آن آب انجام می دادند، و گاهی به غیر آن. بنابر این آب مستعمل و به کار رفته هم پاک و هم پاک کننده است برابر عمل به اصل که طهارت است، و برابر دلایل بر این که آب پاک و پاک کننده است.

۴- آبی که چیزهای پاک با آن مخلوط شده و تغییر کرده باشد: این نوع آب خود پاک است، و اگر تغییر آن به گونه ای باشد که مانع اطلاق اسم آب بر آن گردد و از چیزی که با آن مخلوط شده نیز بی نیاز باشد پاک کننده نیست.

ولی اگر تغییر یا مخلوط شدن با چیزی باشد که آب از آن بی نیاز نیست مانند گل و لای و خزه و واجبی و زرنیخ و امثال آنها که در سرچشمه آب و یا محل مرور آن قرار گرفته و با آن مخلوط می شود، و همچنین آبی که به سبب راکد شدن تغییر کرده باشد در موقع عسر و حرج و به دلیل ماندن اسم آب بر آن پاک و پاک کننده است. مقصود از تغییر کردن، دگرگونی حسی یا معنوی است، مانند تغییر به سبب چیزی که در صفات موافق آب باشد، مثل گلابی که بوی آن تمام شده باشد و ما آن را آب بودار فرض می کنیم.

اگر آب با نمک تغییر یافته باشد چنانکه نمک معدنی باشد از آن سلب طهوریت و پاک کنندگی می‌کند، و اگر نمک معدنی نباشد چون اصل آن آب است از آن سلب پاک کنندگی نمی‌کند و همچنان پاک کننده است.

۵- آبی که نجاست و آلودگی در آن حل شده است، که به دو قسم تقسیم می‌گردد: آب اندک و آب فراوان.

آب اندک با تماس و برخورد با نجاست نجس و آلوده می‌گردد خواه تغییر کرده یا تغییر نکرده باشد به دلیل مفهوم سخن پیامبر ﷺ:

«إِذَا بَلَغَ الْمَاءُ قُلَّتَيْنِ لَمْ يَحْمِلِ الْخَبَثَ». (رواه أحمد وابن حبان في صحيحه والدارقطني والبيهقي والحاكم).

«هرگاه آب به مقدار قُلَّتَيْنِ^۱ رسید نجس نمی‌شود و آلودگی را در خود نگه نمی‌دارد».

مفهوم این حدیث بر این دلالت دارد اگر آب کمتر از دو قله باشد با برخورد با نجاست و آلودگی، آلوده و نجس می‌شود. و اما آب فراوان که دو قله یا بیشتر است با تماس و برخورد با نجاست و آلودگی نجس نمی‌شود مگر این که در اثر تماس با نجاست تغییر کرده باشد چون پیامبر ﷺ گفت: «خَلَقَ اللَّهُ الْمَاءَ طَهُورًا».

«خداوند آب را پاک و پاک کننده آفریده است».

مقصود از دو قله، دو قله مرسوم و معمول در «هجر» است، چون پیامبر ﷺ گفت: «إِذَا بَلَغَ الْمَاءُ قُلَّتَيْنِ بِقِلَالٍ هَجْرٍ لَمْ يَنْجَسْهُ شَيْءٌ».

«هرگاه آب به مقدار دو قله «هجر» رسید هیچ چیزی آن را نجس و آلوده نمی‌کند».

امام شافعی مقدار دو قله هجر را به صورت تقریبی پنج مشک تخمین زده است.

جماعتی از جمله: رویانی و غزالی و بیضاوی این رأی را انتخاب کرده‌اند که آب اندک هم مانند آب فراوان مادام که تغییر نکرده باشد، با تماس با نجاست نجس نمی‌شود، و این قول و نظر از حیث دلیل قوی است چون حدیث «خداوند آب را پاک و پاک کننده آفریده» از نظر منطوق بر مطلق آب اندک و بسیار دلالت دارد، و این نوع دلالت بردلالت مفهوم برتری دارد.

در تغییر یافتن آب بین تغییر اندک و بسیار فرقی نیست، خواه تغییر مزه یا رنگ یا بوی باشد، و خواه نجاستی که با آب برخورد کرده و تماس یافته با آن مخلوط شده یا مجاور آن باشد، و خواه آب از نجاست

۱- معادل ۳۸۴ کیلوگرم و مکعبی که هر طرف آن ۷۵ سانتی متر باشد.

بی‌نیاز باشد یا نباشد چون تغییری که بوسیله نجاست حاصل شده باشد دشوار و سخت است، به خلاف تغییر با چیزهای پاک که بین این حالتها فرق است. و اگر در آب فراوان چیزی افتد که نجس و در صفات با آب موافق باشد، مانند اداری که بوی آن رفته است همان گونه که قبلا نیز به آن اشاره شد پاک و پاک کننده است.

و اما مایعات غیر از آب هرگاه با نجس و آلوده تماس یافت نجس می‌شود خواه اندک یا بسیار باشد، و تغییر یافته یا نیافته باشد، و فرق بین آب و دیگر مایعات این است که حفظ مایعات دیگر از تماس با چیزهای نجس و آلوده سخت و دشوار نیست، به خلاف آب که حفظ آن سخت است.

حکم پس مانده و نیم خورده: (سور)

سور عبارت است از نیم خورده و پس مانده نوشیدن حیوان در ظروف که چند نوع است:

۱- پس مانده نوشیدن آدمی که پاک است چون خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ [الإسراء: ۷۰].

«بتحقیق ما انسان و بنی آدم را گرامی داشتیم».

و از جمله گرامی بودنش آنست که زنده و مرده‌اش پاک است. و اما اینکه خداوند می‌گوید:

﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ [التوبة: ۲۸].

«بی‌گمان مشرکان نجسند».

مراد از نجاست آن‌ها نجاست و آلودگی اعتقاد و باورشان است، چون درون و دلشان آلوده و نجس می‌باشد، نه نجاست ظاهری و حسی چرا که مشرکان با مسلمانان آمیزش و اختلاط داشتند و فرستادگان و نمایندگانشان بر رسول الله ﷺ وارد می‌شدند و به مسجد النبی در می‌آمدند، اما پیامبر ﷺ دستور نداده است جائی را که بدنشان با آن تماس پیدا کرده بود بشویند.

۲- پس مانده نوشیدن حیوان که پاک است، چون حیوان در حال حیات و زندگی پاک است خواه

گوشتش خوردنی و حلال باشد یا نباشد، مگر سگ و خوک، چون جابر ﷺ روایت کرده است

که از پیامبر ﷺ سوال شد: آیا می‌توانیم با آب پس مانده و نیم خورده حران وضو گیریم؟ گفت:

«آری و به پس مانده درندگان نیز» (شافعی و دارقطنی و بیهقی این روایت را تخریح کرده‌اند).

و به روایت از یحیی بن سعید آمده است: عمر بن خطاب ﷺ با کاروانی که عمرو بن عاص نیز با

آن‌ها بود بیرون رفتند تا این که بر حوضی فرود آمدند، عمرو بن عاص از صاحب حوض پرسید:

حیوانات وحشی و درندگان نیز بر این حوض وارد می‌شدند؟ عمر بن خطاب گفت: به ما جواب نده،

زیرا حیوانات و درندگان بر ما وارد می‌شوند و ما نیز در آن‌ها وارد می‌شویم. (مالک آن را روایت کرده است).

و چون از پیامبر ﷺ درباره گربه که از ظروف می‌نوشد سوال شد، گفت:

«إِنَّهَا لَيْسَتْ بِنَجَسٍ، أَنَهَا مِنَ الطَّوَافِينَ عَلَيْكُمْ وَالطَّوَافَاتِ». (رواه الخمسة وقال الترمذی: حسن صحيح، و صححه البخاری و غیره).

«گربه نجس نیست زیرا گربه‌ها فراوان به منازل شما رفت و آمد می‌کنند».

و اما پس مانده و نیم خورده سگ نجس و آلوده است و اجتناب و پرهیز از آن واجب می‌باشد، چون پیامبر ﷺ گفته است:

«طُهورُ إناءٍ أَحَدِكُمْ إِذَا وَلَعَ فِيهِ الْكَلْبُ أَنْ يَغْسِلَهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ، أَوْ لَاهُنَّ بِالثُّرَابِ».

«وقتی که سگ به ظروف یکی از شما دهن زد یا لیسید باید آن‌ها را هفت بار با آب بشوید که بار اول باید با خاک باشد». احمد و مسلم آن را روایت کرده‌اند.

و اما پس مانده و نیم خورده خوک نیز ناپاک است، چون حال خوک بدتر از سگ است. و ماوردی در رابطه با ناپاکی گوشت خوک به این فرموده خداوند متعال استدلال کرده است که می‌فرماید:

﴿أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ﴾ [الأنعام: ۱۴۵].

«یا گوشت خوک که به حقیقت ناپاک است».

رجس در آیه به معنی نجس و ناپاک است.

پوست‌های مردار

پوست حیوانات مردار با دباغی کردن پاک می‌شود خواه مردار حلال گوشت باشد یا نباشد. چون در

حدیث میمونیه رضی الله عنه همسر پیامبر ﷺ درباره گوسفند مردارش آمده است که به وی گفت:

«لَوْ أَخَذْتُمْ إِهَابَهَا؟ قَالُوا: أَنَهَا مَيْتَةٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يُطَهَّرُهَا الْمَاءُ

وَالْقَرْطُ». (رواه أبو داود و التَّسَانِي و إسناده حسن).

«چرا از پوست آن استفاده نکردید و آن را بر نداشتید؟ گفتند: آن گوسفند مردار شده است. فرمود:

آب و برگ درخت سلم آن را پاک می‌کند.

(ابوداود و نسائی آن را روایت کرده‌اند، و اسناد آن حسن است).

و به روایت ابن عباس رضی الله عنهما پیامبر ﷺ گفت: «إِذَا دُبِعَ الْإِهَابُ فَقَدْ طَهَّرَ». (رواه الشيخان).

«هر وقت پوست دباغی شده باشد بی‌گمان پاک شده است».

(شیخین آن را روایت کرده‌اند).

کلمه «اهاب» در حدیث به معنی پوست است. به وسیله زاج سفید و صمغ درخت اقاویا و پوست انار و مازو و بلوط مازو و نمک و امثال آن دباغت صورت می‌گیرد، و با کندن و دور انداختن زایده‌های پوست و خوشبو کردن آن به گونه‌ای که اگر در آب انداخته شود فساد و تباهی و گندیدگی و بوی گند بدان برنگردد، دباغت تحقق می‌پذیرد. چنانچه با مواد نجس و ناپاک دباغت صورت گرفته باشد شستشوی آن بعد از دباغت واجب می‌باشد، و بنابر قول اصح اگر با مواد پاک هم دباغت صورت گرفته باشد باز شستن پوست بعد از دباغت واجب است. و اما پوست سگ و خوک و چیزی که از آن‌ها یا از سگ یا خوک بر عکس بوجود می‌آید با دباغت پاک نمی‌شود، چون آن‌ها در حال حیات نیز ناپاکند و دباغت چیزی را پاک می‌سازد که با مردار شدن ناپاک شده باشد نه اینکه ذاتا ناپاک باشد، و هرگاه حیات و زندگی بدانها پاکی نداده باشد به طریق اولی دباغت نمی‌تواند پاکی را به آن‌ها بدهد.

استخوان و موی حیوان مردار

مردار حیوانی است که بدون ذبح شرعی مرده باشد، و حیوانی که حلال گوشت نیست اگر ذبح شود باز حکم مردار را دارد، و همچنین اگر در ذبح شرعی حیوان حلال گوشت شرایط ذبح شرعی موجود نباشد آن حیوان مردار است. حکم شرعی حیوان مردار آنست که تمام اندام‌های آن از قبیل گوشت و پوست و استخوان و موی آن ناپاک و نجس است. چون خداوند می‌فرماید: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ

الْمَيْتَةُ﴾ [المائدة: ۳] «مردار بر شما حرام شده است».

و حرام کردن چیزی که حرام نیست و در خوردنش ضرری وجود ندارد بر ناپاکی آن دلالت می‌کند. و چون خداوند می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا آجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ﴾ [الأنعام: ۱۴۵].

«بگو در آنچه به من وحی شده هیچ خوراک حرامی را برای هیچکس نمی‌یابم مگر این که مردار یا خونی باشد که از بدن حیوانات ریخته یا گوشت خوک که این‌ها همه پلید و ناپاکند».

رجس در آیه به معنی نجس و ناپاک است و ضمیر «إنه» به مذکور در آیه از جمله (میتة) بر می‌گردد. بدون شک استخوان و موی از اجزاء مردار می‌باشند. پشم گوسفند و پشم شتر و پر نیز حکم موی دارد. برخی گفته‌اند: موی با مردار شدن حیوان ناپاک و نجس نمی‌شود چون حیات و زندگی آن را حلال نمی‌کند، به دلیل این که اگر از حیوان بریده شود نه احساس می‌کند و نه دردش می‌گیرد و چون

پیامبر ﷺ گفت:

«لَا بَأْسَ بِمَسْكِ الْمَيْتَةِ إِذَا دُبِعَ وَلَا بَأْسَ بِصُوفِهَا وَشَعْرِهَا وَقُرُونِهَا إِذَا غُسِلَ بِالسَّمَاءِ». (رواه الدارقطني).

«نگهداری پوست مردار هر وقت دباغی شود و پشم و مویش و شاخه‌هایش هرگاه شسته شود اشکالی ندارد». (دارقطنی آن را روایت کرده است).

حکم آنچه از حیوان زنده بریده می‌شود

جزء جدا شده از حیوان زنده حکم مردار آن حیوان زنده را دارد که اگر مردار آن حیوان پاک باشد آن جزء جدا شده نیز پاک است، و اگر ناپاک باشد، آن هم ناپاک است. چون در حدیث است:

«مَا قُطِعَ مِنْ حَيٍّ فَهُوَ مَيْتٌ». (رواه الحاکم وصححه علی شرط الشیخین).

«آنچه از حیوان زنده بریده شود حکم مردار آن را دارد».

(حاکم آن را روایت کرده و به شرط شیخین صحیح دانسته است).

پس جزء جدا شده انسان و ماهی و ملخ پاک است، و جزء جدا شده از دیگر حیوانات زنده هر چه باشد ناپاک است.

و اما موی و پشم شتر و کرک و پر حیوانات حلال گوشت به اجماع پاک است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثْنَا وَمِئَةً إِلَى حِينٍ﴾ [النحل: ۸۰].

«و از پشم و کرک و موی آن‌ها اثنا و متاع و وسایل مختلف زندگی تا زمان معینی (برایتان قرار داد)».

و این محمول بر این است که این پشم و کرک و موی بعد از ذبح شرعی یا در حال زنده بودن آن‌ها گرفته شود همانطوریکه معمول این است که در حال زنده بودن از آن‌ها چیده می‌شود. اگر شک کنیم که این پشم و کرک و موی از حیوان پاک جدا شده یا ناپاک، حکم به پاکی آن می‌کنیم چون اصل بر پاکی آنهاست و در ناپاکی آن‌ها شک کرده‌ایم و اصل عدم آنست.

و اما موی آدمی پاک است خواه در حین حیات یا بعد از مرگ از او جدا شده باشد، چون خداوند

می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ [الإسراء: ۷۰].

«و به درستی بنی آدم را مکرم و گرامی ساختیم».

و کرامت و گرامی بودن آن مقتضی اینست که بناپاکی وی بعد از مرگ حکم نکنیم، و در این باره

مسلمان و غیر مسلمان فرقی ندارد. و اما این که خداوند گفته است:

﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ [التوبة: ۲۸].

«بی‌گمان مشرکان ناپاکند».

مراد ناپاکی عقیده آن‌ها است نه ناپاکی اندام و بدنشان.

استعمال ظروف طلا و نقره

برای زن و مرد حرام است که به منظور خوردن و آشامیدن از ظروف طلا و نقره استفاده کنند چون

پیامبر ﷺ گفته است:

«إِنَّ الَّذِي يَشْرَبُ فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ إِنَّمَا يَجْرُجُ فِي بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ». (رواه مسلم)

«کسی که در ظروف طلا و نقره بنوشد به راستی آتش دوزخ در شکم او فریاد می‌کشد، و به جای

جرعه‌های نوشیدنی در اندرون خود آتشی خواهد یافت که صدا می‌کند».

کلمه «نار» در متن حدیث با «رفع» و «نصب» هر دو خوانده می‌شود، و بر تقدیر اول یعنی آتش

در درون و شکم آن شخص صدا می‌دهد، و بر تقدیر دوم که شیواتر است به وسیله جرعه‌هایی که پی در

پی از گلویش پایین می‌رود، در حقیقت آتش جهنم و شعله‌های آن را به داخل شکم خود فرو می‌برد.

خداوند ما را از آن برحذر دارد و از هر کرداری که ما را بدان نزدیک سازد نیز دور نماید. همان گونه که

طلا و نقره برای استعمال خوردن و نوشیدن حرام است، برای دیگر استعمالات نیز چنین است. نووی در

شرح مسلم گفته است:

«باران می‌گویند: بر تحریم خوردن و نوشیدن در ظروف طلا و نقره و دیگر استعمالات آن‌ها اجماع

منعقد شده است. وی همچنین می‌گوید: در این تحریم زن و مرد فرقی ندارند و برای هر دو حرام است

و در این مسأله خلافی نیست، و تنها در استعمال طلا و نقره برای زینت و آرایش بین مردان و زنان فرقی

وجود دارد که زنان می‌توانند به قصد زینت و آرایش برای شوهر و سرور خود از آن‌ها استفاده کنند».

همچنین تزیین و آذین بندی دکان و مغازه‌ها و مجالس نیز با طلا و نقره جات حرام است، و ساختن

این ظروف بدون استعمال نیز بنابر قول صحیح حرام است. چون چیزی که استعمالش حرام است

ساختن و نگه‌داریش نیز حرام است، مانند آلات و ابزار لهو و لعب، و چون هر چیزی که اصلش حرام

باشد نگاه‌بدان هم حرام است. و برای صنعتگر هم ساختن این ظروف حرام است، و در ساختن آن‌ها

استحقاق اجرت و مزد ندارد چون این عمل معصیت است، پس اگر کسی این ظروف را شکست بر وی

توانی نیست و برای کسی حلال نیست که تاوان را مطالبه کند و شکایت را در این باره نزد حکام ببرد.

ظروفی که به قصد زینت با نقره روپوش می‌شوند و روکش نقره دارند استعمال و نگه داری آن‌ها حرام است، خواه این روپوش یا ترصیع بزرگ یا کوچک باشد. و اما اگر روپوش نقره‌ای و نقره کاری اندک و به قدر نیاز و حاجت باشد چون مقدار آن اندک است حرام نیست. و به جهت حاجت و نیاز مکروه و ناپسند نیست، چون بخاری از عاصم احوال روایت کرده که گفت: من پیاله پیامبر ﷺ را نزد انس بن مالک ﷺ دیدم که شکافی برداشته بود که آن را با رشته ای نقره ای درست کرده و محکم نموده بود. انس گفت: به حقیقت بارها در این پیاله به پیامبر ﷺ آب داده‌ام. پس ظروف روپوش شده با طلا یا میخکوب طلائی مطلقاً حلال نیست.

سواک (مسواک از چوب مخصوص اراک)

سواک یعنی استعمال چوب درخت اراک یا امثال آن به منظور نظافت دندان و اطراف آن و همچنین به منظور برطرف کردن تغییر بوی دهان و دندان و این قبیل چیزها. این نوع مسواک کردن به طور مطلق سنت است. چون پیامبر ﷺ گفت:

«السَّوَاكُ مَطَهْرَةٌ لِلْفَمِّ مَرْضَاءٌ لِلرَّبِّ». (رواه ابن خزيمة وابن حبان والبيهقي والنسائي بإسناد صحيح).

«مسواک کردن پاکی دهان و رضای پروردگار را سبب می‌شود».

(ابن خزيمة و ابن حبان و بیهقی و نسائی با اسناد صحیح آن را روایت کرده‌اند).

و در هر حال و احوالی استعمال مسواک مستحب و پسندیده است، ولی در مواضع و موارد زیر این استحباب و پسندیده بودن بیشتر است:

- ۱- به وقت تغییر بوی دهان بر اثر بوی ناپسند و ناخوش سیر و پیاز و دیگر چیزهای بودار.
 - ۲- به وقت برخاستن از خواب چون در صحیحین (صحیح بخاری و مسلم) آمده است که پیامبر ﷺ هرگاه از خواب بیدار می‌شد با مسواک اراک دهان خود را مالش می‌داد و مسواک می‌کرد. و در روایت دیگری نیز نظیر همین مطلب آمده است.
 - ۳- به وقت برخاستن برای نماز خواندن و ادای نماز. چون پیامبر ﷺ گفت: «لَوْلَا أَنِ اشْتَقُّ عَلَى أُمَّتِي لَأَمَرْتُهُمْ بِالسَّوَاكِ عِنْدَ كُلِّ صَلَاةٍ». (رواه الشيخان).
- «اگر خوف مشقت و در رنج انداختن امت در میان نبود به آنان امر می‌کردم که همیشه به هنگام نماز خواندن مسواک استعمال کنند».
- (شیخین آن را روایت کرده‌اند).

و به روایت از عایشه رضی الله عنها پیامبر ﷺ گفت:

«رَكَعَتَانِ بِالسَّوَاكِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكَعَةً بِلا سِوَاكِ». (رواه ابونعیم باسناد رجاله ثقات).
 «دو رکعت نماز خواندن با مسواک زدن بهتر و نیکوتر است از هفتاد رکعت بدون مسواک کردن».
 (ابونعیم آن را با اسنادی روایت کرده است که راویانش مورد وثوق هستند).

۴- به هنگام وضو گرفتن، چون پیامبر ﷺ گفت:

«لَوْلَا أَنْ أَشَقَّ عَلَى أُمَّتِي لَأَمَرْتُهُمْ بِالسَّوَاكِ عِنْدَ كُلِّ وُضُوءٍ». (رواه النسائی وابن ماجه).
 «اگر خوف به رنج انداختن امت نبود به آنان امر می کردم که در مواقع وضو گرفتن مسواک کنند».
 (نسائی و ابن ماجه آن را روایت کرده اند).

۵- برای قرائت قرآن، چون هرگاه برای خواندن نماز که مشتمل بر مقداری از قرائت قرآن است در پی پاکیزگی و نظافت دهانش باشد به طریق اولی برای قرائت خالص قرآن نیز این عمل مطلوب است. مسواک کردن با هرچیز خشنی که برطرف کننده تغییر بوی دهان و نظافت دهان و دندان باشد حاصل می شود، ولی چوب درخت اراک بهتر است، چون استعمال این چوب موجب تحکیم لثه و مانع بیماری دندانها می شود و به هضم غذا کمک می کند و موجب سهولت و روانی ادرار و نظافت دهان و رضای پروردگار و کندی پیری و صفای اخلاق و بشاشت وجه و تیزی هوش و دو برابر شدن ثواب و پاداش و سهولت جان دادن به وقت مرگ و یادآوری شهادت گرفتن به وقت مرگ می گردد.

مستحب است که مسواک پیش از استعمال و بعد از استعمال شسته شود و با دست راست این عمل صورت گیرد، و از جانب راست دهان شروع کند، و آن را بر سقف حلق بر کناره دندانهای آسیاب بکشد و مرور دهد، و طول آن به اندازه یک وجب باشد. چون این کیفیت در سنت آمده و به اثبات رسیده است، و کسی که دندان ندارد با انگشتش می تواند مسواک کند، چون در حدیث عایشه همسر پیامبر ﷺ آمده است که گفت:

«قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ الرَّجُلُ يَذْهَبُ فُوهُ (أَسْنَانُهُ) أَيَسْتَاكُهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: كَيْفَ يَصْنَعُ؟ قَالَ: يُدْخِلُ أُصْبُعَهُ فِي فِيهِ». (رواه الطبرانی).

«گفتم: ای رسول الله! آیا مردی که دندانهایش افتاده است مسواک کند؟ گفت: آری، گفتم: چگونه مسواک کند؟ گفت: انگشتش را در داخل دهان بگرداند».
 (طبرانی آن را روایت کرده است).

وضو

وضو شرایط و فرایض و سنت‌ها و مبطلاتی دارد.

شرایط وضو:

شرایطی که وضو بدون آن‌ها صحیح نیست عبارتند از: اسلام (مسلمان بودن)، تمییز و تشخیص و داشتن شعور، پاک بودن آب وضو، نبودن مانع حسی بر اندام‌های وضو مانند چرک و کثافتی که مانع رسیدن آب به پوست اندام‌های وضو باشد، نبودن مانع شرعی مانند حیض و نفاس (قاعدگی و زایمان) و فرارسیدن وقت نماز برای کسانی که دارای حالت اضطراری و ضرورت می‌باشند مانند زن مستحاضه (دائم‌الحیض) و کسی که ادرار و باد شکم را نگه نمی‌دارد. چون طهارت و پاکیزگی این قبیل اشخاص طهارت ضرورت و ناچاری است و پیش از فرارسیدن وقت نماز این ضرورت وجود ندارد.

فرایض وضو:

فرایض وضو شش چیز است:

۱- نیت. چون پیامبر ﷺ گفت:

«إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» (رواه الشیخان).

«پاداش اعمال براساس نیت و قصد درونی است». شیخین آن را روایت کرده‌اند. قصد و اراده و نیت وضو به وقت شستن اولین جزء صورت می‌باشد. مقصود از نیت، قصد برطرف کردن حدث (بی‌وضوئی) یا مباح کردن نماز خواندن یا قصد فرض وضو است.

۲- شستن صورت و آب بر آن جاری کردن. چون خداوند می‌فرماید:

﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ﴾ [المائدة: ۶].

«(بهنگام وضو) صورت‌هایتان را بشوئید».

طول صورت عبارت است از فاصله بین قسمت بالایی پیشانی (رستگاه مو) تا قسمت انتهای چانه، عرض و پهناى آن ما بین دو نرمة گوش‌ها است. واجب است همه صورت و موهای آن جز موهای عراضین (رخسار و بناگوش) شسته شود. اگر موی صورت کم پشت باشد واجب است ظاهر و باطن آن با پوست صورت شسته شود، و اگر موی صورت و ریش پرپشت باشد تنها شستن ظاهر آن واجب

است. معیار و میزان خفیف و کم پشت بودن موی صورت آنست که پوست صورت از لابلای آن دیده شود.

۳- شستن هر دو دست با مرفق و آرنج‌ها. چون خداوند می‌گوید:

﴿وَأَيِّدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ﴾ [المائدة: ۶].

«و دست‌هایتان را تا آرنج‌ها بشوئید».

حرف «إلى» در آیه به معنی «مع» است، یعنی دست‌ها را با آرنج‌ها بشوئید. همان‌گونه که در آیه

﴿مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۵۲] «إلى» به معنی «مع» است، یعنی چه کسی حاضر است که

با خداوند مرا یاری کند. و سخن جابر رضی الله عنه نیز بر این دلالت می‌کند که گفت:

«رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُدِيرُ الْمَاءَ عَلَى الْمِرْفَقِ». (رواه دارقطنی والبيهقي).

«من پیامبر ﷺ را دیدم که در وضو آب را بر آرنج‌ها می‌ریخت و آن‌ها را می‌شست».

دارقطنی و بیهقی آن را روایت کرده‌اند).

و این دو شخص از جابر روایت کرده‌اند که او آب را روی آرنج‌ها ریخت، و گفت:

«هَذَا وَضُوءٌ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ الصَّلَاةَ إِلَّا بِهِ».

«اینست وضویی که خداوند جز با آن نماز را نمی‌پذیرد».

مرفق (آرنج) مفصلی است بین ساعد و بازو. واجب است در شستن دست‌ها و آرنج‌ها آب به همه

موها و پوست برسد، حتی اگر در زیر ناخن‌ها چرک و کثافت باشد و مانع رسیدن آب به پوست گردد

وضوی چنین شخصی صحیح نیست و نمازش باطل است.

۴- مسح سر که بر اندک و بسیار آن صادق است. چون در حدیث مغیره آمده است: «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ

تَوَضَّأَ وَمَسَحَ بِنَاصِيَتِهِ وَعَلَى عِمَامَتِهِ وَعَلَى الْخُفَّيْنِ».

«پیامبر ﷺ وضو گرفت و بر پیشانی‌اش و بر عمامه‌اش و بر خفین خود مسح کرد».

(مسلم آن را روایت کرده است).

اگر مسح همه سر فرض می‌بود، پیامبر ﷺ به مسح پیشانی اکتفا نمی‌کرد، و چون اگر کسی بر

پیشانی و فرق سر یتیم دست کشید صحیح است بگوئیم: او سر یتیم را مسح کرد.

۵- شستن پاها تا قوزک‌ها و با قوزک‌های پا، چون خداوند می‌گوید:

﴿وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ [المائدة: ۶].

«و پاهای تان را با قوزک‌هایتان (بشوئید)».

(الی) در این آیه به معنی (مع) است، و مراد از کعبین دو استخوان برجسته بین ساق و قدم است. در حدیث صحیح آمده است که:

«فَعَسَلَ رِجْلَهُ الْيُمْنَى إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَرِجْلَهُ الْيُسْرَى كَذَلِكَ».

«پیامبر ﷺ پای راستش را همراه قوزک‌ها سپس پای چپش را همراه قوزک‌ها شست».

و به روایت از نعمان بن بشیر پیامبر ﷺ گفت:

«أَقِيمُوا صُفُوفَكُمْ ثَلَاثًا وَاللَّهِ لَتُقِيمَنَّ صُفُوفَكُمْ أَوْ لِيُخَالِفَنَّ اللَّهَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ قَالَ:

فَرَأَيْتَ الرَّجُلَ يَلْزِقُ مَنْكِبَهُ بِمَنْكِبِ صَاحِبِهِ وَكَعْبَهُ بِكَعْبِهِ» (رواه البخاری و ابوداود).

«صفهای نمازتان را راست و درست کنید، سه بار گفتن. قسم بخداوند یا اینکه صف‌های تان را

راست می‌سازید و یا اینکه خداوند در دل‌های شما مخالفت می‌اندازد، پس دیدم مردمان ما چنان بهم

می‌پیوستند که شانه به شانه و قوزک پای به قوزک پای همدیگر می‌چسباندند» (بخاری و ابوداود آن را

روایت کرده است).

۶- مراعات ترتیب بین فرایض وضو به ترتیبی که گذشت. اگر بگوئیم که: (و) عطف برای ترتیب

است، فرض بودن مراعات ترتیب از آیه وضو استفاده می‌شود، و إلا از فعل و رفتار پیامبر ﷺ

فرض بودن مراعات ترتیب را استفاده می‌کنیم. و همچنین از گفتارش نیز این را می‌فهمیم، چون

از او ﷺ نقل شده است که به صورت غیر مرتب وضو گرفته باشد و چون او ﷺ بعد از آنکه به

همین ترتیب وضو گرفت گفت:

«هَذَا وَضُوءٌ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ الصَّلَاةَ إِلَّا بِهِ» (رواه البخاری).

«اینست وضوئی که خداوند نماز را نمی‌پذیرد جز با آن».

(بخاری آن را روایت کرده است).

و چون پیامبر ﷺ گفت: «إِبْدُوا بِمَا بَدَأَ اللَّهُ بِهِ» (رواه النسائی باسناد صحیح).

«در وضو از اندام‌هایی شروع کنید که خداوند بدان شروع کرده است که با صورت آغاز کرده

است».

(نسائی آن را با اسناد صحیح روایت کرده است).

به علاوه خداوند یک اندام مسح را که سر است بین اندام‌های شستی ذکر کرده است و بین آن‌ها

فاصله انداخته است، و در سخن شیوای عرب فرق وجدائی متجانسین جز به خاطر فائده ای خاص

صورت نمی‌گیرد، و این فائده خاص در این آیه وجوب مراعات ترتیب است، و گذشته از آن آیه برای

بیان وضوی واجب است.

سنت‌های وضو:

(مستحبات و امور پسندیده وضو).

و اما سنت‌ها و مستحبات وضو به شرح زیر می‌باشد:

۱- تسمیه (بسم الله الرحمن الرحيم) در ابتدای وضو. چون بیهقی با اسناد جید و نیکو روایت کرده

است که پیامبر ﷺ دست خود را در ظرف آب وضو نهاد و به یاران خود گفت:

«تَوَضَّؤُوا بِاسْمِ اللَّهِ».

«بنام الله وضو بگیرید».

و در حدیث صحیح آمده است:

«كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَا يُبْدَأُ فِيهِ بِبِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَجْرَمُ».

«هرکار با اهمیتی که با نام الله شروع نشود آن کار ناقص و برکت آن اندک است».

۲- شستن کف دو دست پیش از داخل کردن آن‌ها در ظروف آب وضو. چون این کیفیت و صفت

در وضوی پیامبر ﷺ وارد و نقل شده است. و چون در حدیث اوس بن اوس ثقفی ﷺ آمده

است که گفت: «رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَوَضَّأَ فَاسْتَوَكَّفَ ثَلَاثًا».

«پیامبر ﷺ را دیدم که وضو می‌گرفت او سه بار کف دست‌ها را شست».

(امام محمد آن را تخریج کرده است). و در صحیحین از عثمان بن عفان ﷺ روایت شده که:

«فَأَفْرَغَ عَلَيَّ كَفِّيهِ ثَلَاثَ مِرَارٍ فَعَسَلَهُمَا».

«او سه بار آب بر کف دستان خود ریخت و آن‌ها را شست».

و مثل آن از جماعتی از یاران پیامبر ﷺ به ثبوت رسیده است.

۳- و

۴- مضمضه و استنشاق (آب در دهان و بینی گرداندن)، چون پیامبر ﷺ چنین کرده و گفته است:

ده چیز از جمله سنن وضو می‌باشد که مضمضه و استنشاق را از جمله آن‌ها شمرد، (و مسلم آن

را روایت کرده است).

برای عمل به سنت پیامبر ﷺ تقدیم مضمضه (آب در دهان گرداندن) بر استنشاق (آب در بینی

گرداندن) شرط است. برای کسانی که روزه نباشند مبالغه در مضمضه و استنشاق مستحب است. چون

پیامبر ﷺ گفت:

«وَبَالِغٌ فِي الْإِسْتِنْشَاقِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ صَائِمًا».

«در استنشاق مبالغه کن مگر این که روزه باشی».

و اما برای کسی که روزه باشد مبالغه مکروه است.

۵- مسح همه سر، چون پیامبر ﷺ چنین کرده است و برای خروج از خلافتی که در این رابطه مطرح است، سنت آنست که از جلو سر آغاز نموده و سپس هر دو دست را تا پس گردن ببرد و به جای آغاز برگرداند. این کیفیت درباره وضوی پیامبر ﷺ و توصیف آن از عبدالله بن زید روایت شده است، که جماعت صحاح آن را تخریح کرده‌اند.

۶- مسح قسمت ظاهری و داخل گوش‌ها با آب جدید و تازه. عبدالله بن زید گفت:

«رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَتَوَضَّأُ فَأَخَذَ لِأُذُنَيْهِ مَاءً خِلَافَ الْمَاءِ الَّذِي أَخَذَهُ لِرَأْسِهِ». (رواه الحاكم والبيهقي).

«پیامبر ﷺ را دیدم وضو می‌گرفت و برای مسح گوش‌هایش مجدداً دست به آب زد غیر از آبی که برای مسح سر بدان دست زده بود».

چگونگی و کیفیت مسح گوش‌ها بدین شکل است که انگشتان شهادت (مسبحة) را در سوراخ گوش‌ها داخل کرده و داخل آن‌ها بچرخاند و با انگشتان بزرگ و شست (ابهام) قسمت ظاهری گوش‌ها را بمالد و مسح کند.

۷- تخلیل اللحية یا خلال کردن ریش انبوه و پرپشت با انگشتان دست و شستن لابلائی موی ریش،

ریش انبوه آنست که از خلال موی ریش پوست زیر آن دیده نشود. به روایت از ابن عباس رضی الله عنهما پیامبر ﷺ هرگاه وضو می‌گرفت با انگشتان دستش ریش را خلال می‌کرد، که ابن ماجه آن را روایت کرده است. باز هم به روایت از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که پیامبر ﷺ در وضو با انگشتان ریش را خلال می‌کرد. (بخاری گفته است این حدیث صحیح‌ترین روایت است در این باب).

۸- خلال کردن و شستن لابلائی انگشتان دست و پا. ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که پیامبر ﷺ

گفت: «إِذَا تَوَضَّأْتَ فَخَلَّلْ أَصَابِعَ يَدَيْكَ وَرِجْلَيْكَ». (رواه ابن ماجه والترمذی).

«هرگاه وضو گرفتی انگشتان دست و پایت را خلال کن».

خلال کردن و شستن لابلائی انگشتان پا بدین شکل است: با انگشت کوچک دست چپ از پائین پای راست و انگشت کوچک پای راست شروع کرده و به انگشت کوچک پای چپ خاتمه دهد، و خلال انگشت‌های دستان با خلال کردن آن‌ها با همدیگر و داخل کردن انگشتان دست در همدیگر صورت می‌گیرد.

۹- تقدیم اندام‌های راست بر چپ در وضو، چون پیامبر ﷺ گفت:

«إِذَا تَوَضَّأْتُمْ، فَأَبْدِئُوا بِيَمَانِكُمْ». (رواه أبو داود وابن ماجه).

«هرگاه وضو گرفتید از طرف راست شروع کنید».

(به روایت ابو داود و ابن ماجه و تصحیح ابن خزیمه و ابن حبان).

به روایت از عایشه آمده است که:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحِبُّ التَّيْمَانَ مَا اسْتَطَاعَ فِي طُهُورِهِ وَتَنَعُّلِهِ وَتَرَجُّلِهِ وَ فِي شَأْنِهِ كُلِّهِ»

(متفق علیه).

«پیامبر ﷺ همواره ابتدا کردن به طرف راست را دوست می‌داشت خواه در کفش پوشیدن و شانه

کردن مویش و خواه در وضو و غسل و همه کارهایش».

معنی ترجل شانه کردن موی است که از طرف راست شروع می‌کرد.

۱۰- تکرار کردن شستن اندام‌های وضو تا سه مرتبه، چون در حدیث عثمان آمده است که:

«رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَوَضَّأَ ثَلَاثًا» (رواه مسلم).

«پیامبر ﷺ در وضو شستن اندام‌ها را سه بار تکرار می‌کرد».

در روایتی از ابی داود از عثمان آمده است که پیامبر ﷺ سه بار سرش را مسح کرد. و در روایتی از

ابن ماجه آمده است که علی بن ابیطالب در وضو هر عملی را سه بار انجام داد و گفت: اینست وضوی

رسول الله ﷺ.

۱۱- سنت است انجام اعمال وضو پشت سر هم به دنبال هم باشند بلکه تاکید بر آن است، چون

پیامبر ﷺ چنین کرده و با این عمل از خلافتی که در بین علما وجود دارد رهایی می‌یابیم. (چون

بعضی موالات را واجب می‌دانند).

و مستحب و پسندیده است که بعد از وضو دست‌ها را نتکاند تا آب آن‌ها بچکد، چون پیامبر ﷺ

گفت: «إِذَا تَوَضَّأْتُمْ لَا تَنْفُضُوا أَيْدِيَكُمْ فَإِنَّهَا مَرَاوِحُ الشَّيْطَانِ». (رواه ابن ابی حاتم و غیره).

«هرگاه وضو گرفتید دستتان را نتکانید چون این عمل بادبزنی شیطان است».

و چون این عمل به منزله تبری و بیزارگی از عبادت (وضو) است، مستحب است بعد از تسمیه این

دعای را بیفزاید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي وَوَسِّعْ لِي فِي دَارِي وَبَارِكْ لِي فِي رِزْقِي».

«خداوندا گناهم را ببامرز، و خانه‌ام را وسیع گردان، و روزیم را برکت و فزونی بخش».

و انگشتی را که اگر آب به زیرش برسد خلال کند و تکان دهد و الا در آوردن آن واجب است. و

مستحب است که در وضو از بالای صورت و پیشانی و ابتدای سر و در دست‌ها و پاها از نوک انگشتان

شروع کند اگر خود آب وضو را بر اندام‌ها می‌ریخت، و اگر خودش بر دست و پای آب نمی‌ریخت از

آرنج‌ها ابتدا کند و نباید آب وضو از مقدار یک مد (دو رطل عراقی و ۱۸ لیتر فرنگی و یک من) کمتر باشد، و در آب اسراف نکند و بیش از سه بار هیچ اندامی را نشوید، و در اثنای وضو و خلال آن سخن نگوید و با آب بر چهره‌اش سیلی نزند، و بعد از اتمام وضو بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

چون مسلم روایت کرده است که:

«مَنْ تَوَضَّأَ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، إِلَّا فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ الثَّمَانِيَةِ يَدْخُلُ مِنْ أَيِّهَا شَاءَ».

«هرکسی وضو گیرد و بگوید: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، إِلَّا فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ الثَّمَانِيَةِ يَدْخُلُ مِنْ أَيِّهَا شَاءَ». درهای هشتگانه بهشت بر وی گشوده می‌شود و او از هرکدام بخواهد وارد می‌گردد». ترمذی بر آن افزوده است:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ».

«خداوندا مرا از توبه‌کنندگان و پشیمان‌کنندگان از گناهان و از پاکان قرار بده». و حاکم بدان افزوده است: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ».

«خداوندا تو منزّه و پاک هستی و تو را ستایش و حمد گویم و گواهی می‌دهم که بجز ذات تو هیچ معبود بحق نیست، و از تو طلب مغفرت می‌کنم و بسوی تو بر می‌گردم».

و خواندن دو رکعت نماز بعد از وضو نیز سنت است. چون پیامبر ﷺ گفت:

«مَا مِنْ أَحَدٍ يَتَوَضَّأُ، فَيُحْسِنُ الْوُضُوءَ وَيُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ يُقْبَلُ بِقَلْبِهِ وَوَجْهِهِ عَلَيْهِمَا، إِلَّا وَجِبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ». (رواه مسلم).

«هرکس به نحو احسن وضو بگیرد سپس دو رکعت نماز بگذارد که با تمام وجود و قلب خود متوجه آن نماز باشد (خشوع و خضوع و حضور قلب داشته باشد) بهشت برای او واجب می‌گردد».

بدان و آگاه باش اگر کسی در خلال شستن اندام‌های وضو، در شستن بعضی شک کند و در اثنای طهارت وضو باشد این برایش به حساب نمی‌آید، زیرا اصل عدم آن است، و اما شک بعد از فراغت از وضو بنا به قول راجح ضرری ندارد، چون شک فراوان است و چون ظاهر آنست که طهارت و وضو به کمال صورت گرفته است.

استنجاء (رهایی از نجاست و آلودگی)

استنجاء در لغت و زبان عرب به معنای طلب رهایی و خلاص شدن از چیزی است، و از نجوت الشجرة به معنی، آن را بریدم گرفته شده است. چون شخص استنجاء کننده بدین وسیله اذیت و آزار آلودگی را از خویش قطع می‌کند. و در اصطلاح فقه و شرع استنجاء به معنی برطرف کردن آلودگی و نجاست پس و پیش انسان با آب یا سنگ و امثال آن یا با هر دوی آنها است.

حکم استنجاء آنست که شرعا واجب است، چون پیامبر ﷺ گفت:

«إِذَا ذَهَبَ أَحَدُكُمْ إِلَى الْغَائِطِ فَلْيَذْهَبْ مَعَهُ بِثَلَاثَةِ أَحْجَارٍ يَسْتَطِيبُ بِهِنَّ فَإِنَّهَا تُجْزِي عَنْهُ». (رواه أبو داود والدارقطني وابن ماجه بإسناد صحيح).

«هرگاه کسی از شما به قضای حاجت رفت با سه تکه سنگ خود را پاک کند، آن‌ها برای طهارت و پاکی از این آلودگی کافی هستند».

و به روایت از انس آمده است که گفت پیامبر ﷺ: هر وقت به محل قضای حاجت می‌رفت، من و جوانی همقد من آفتابه و حرابه‌ای^۱ با خود می‌بردیم و ایشان با آن طهارت می‌کردند و خود را پاک می‌کردند. (این روایت متفق علیه اصحاب صحاح است).

بہتر است که در استنجاء از سنگ و آب هر دو استفاده شود چون خداوند مردم (قباء) را ستوده است بدین عملشان که می‌فرماید: ﴿فِيهِ رِجَالٌ يُجِبُونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾ (التوبة: ۱۰۸).

«در آنجا مردانی هستند که دوست دارند خود را پاک و پاکیزه کنند و خداوند پاکیزگان را دوست می‌دارد».

پیامبر ﷺ از چگونگی طهارت مردم قباء سوال کرد و گفت:

«إِنَّا نَتَّبِعُ الْحِجَارَةَ الْمَاءَ».

«مایان اول با سنگ و بعد با آب استنجاء می‌کنیم».

بزار آن را با اسناد ضعیف روایت کرده است. و نووی منکر این روایت شده و گفته است: بدینگونه فقهاء آن را روایت کرده‌اند و حال این روایت در کتب اصلی وجود ندارد. بلکه مذکور در کتب حدیث اینست: «كُنَّا نَسْتَنْجِي بِالْمَاءِ» «ما همواره با آب طهارت و نظافت می‌کردیم».

۱- عنزه و حربه: عصبایی که نوک آهنی داشت.

جماعتی آن را روایت کرده‌اند از جمله احمد و ابن خزیمه. در مورد افضلیت جمع بین سنگ و آب گفته‌اند: جرم و حجم نجاست با سنگ از میان می‌رود و اثر آن را با آب، دیگر نیازی به آلودگی دست با نجاست نیست. اگر شخصی بخواهد به یکی کفایت و اقتصار کند آب بهتر است که هم جرم و هم اثر نجاست را از میان می‌برد به خلاف سنگ که تنها عین نجاست را از میان می‌برد نه اثر آن را. اگر با سنگ استنجاء کند واجب است با سه تکه سنگ این عمل را انجام دهد به شرطی که پاکیزگی با آن‌ها حاصل شود. به خاطر همین حدیث که قبلاً نقل شد.

شرایط سنگی که بدان استنجاء صورت می‌گیرد

برای سنگ و چیزهائی که حکم آن را داشته باشد شرایط زیر لازم است:

۱- باید پاک باشند. پس استنجاء با سنگ آلوده یا چیزهای ناپاک کفایت نمی‌کند. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به محل قضای حاجت رفت و به من امر کرد که سه تکه سنگ برایش بیاورم که دو تکه سنگ پیدا کردم و سومی را نیافتم لذا یک تکه سرگین خشک شده حیوان را با آن‌ها برایش آوردم که سنگ‌ها را گرفت و سرگین را دور انداخت و گفت: (آن ناپاک است). (بخاری آن را روایت کرده است).

۲- چیزی که بدان استنجاء می‌شود باید برطرف کننده نجاست باشد و آن را از جای بکند. پس شیشه و امثال آن که صاف و غیر قالع می‌باشد کفایت نمی‌کنند.

۳- نباید آن چیز محترم و دارای احترام باشد. چه استنجاء به چیزهای محترم مانند خوراک انسان چون نان، و خوراک جن چون استخوان جایز نیست. زیرا مسلم روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از استنجاء به استخوان نهی کرد و گفت:

«إِنَّهُ زَادُ إِخْوَانِكُمْ». «به حقیقت استخوان توشه برادرانتان از جنّ است».

وقتی که استنجاء با مواد خوراکی جنّ جایز نباشد با خوراک آدمی به طریق اولی جایز نیست. از جمله چیزهای محترم کتب علمی مانند: فقه و حدیث است، و چیزهای پیوسته به آن‌ها، نه چیزهائی که از آن‌ها جدا می‌شود از قبیل جلد و غیر آن که اشکال ندارد، مگر جلد مصحف که با آن هم جایز نیست استنجاء صورت گیرد خواه پیوسته یا جدا از آن باشد، و همچنین چیزهائی که نام معظم چون نام الله و پیامبران خدا در آن باشد باز استنجاء به آن‌ها جایز نیست.

۴- نباید چیزی که از پس یا پیش بیرون آمده خشک شده باشد که در آن صورت حتماً استنجاء باید با آب باشد.

۵- نباید مدفوع و ادرار از محل خروج منتقل شده باشد که در آن صورت استنجاء باید با آب صورت گیرد.

آداب قضای حاجت

۱- اگر کسی در صحرا بدون داشتن چیزی و پرده ای معتبر در پیش و پس قضای حاجت کند، روی و پشت کردن به قبله بر وی حرام است. چون پیامبر ﷺ گفت:

«إِذَا أَتَيْتُمُ الْغَائِطَ فَلَا تَسْتَقْبِلُوا الْقِبْلَةَ وَلَا تَسْتَدْبِرُوهَا بِبَوْلٍ وَلَا غَائِطٍ وَلَكِنْ شَرِّقُوا أَوْ غَرَّبُوا» (رواه الشيخان).

«هرگاه به محل قضای حاجت رفتید نه روی به قبله و نه پشت بدان کنید نه در ادرار کردن و نه در مدفوع کردن و لیکن روی به شرق یا غرب کنید».

علت این حرام بودن آنست که جهت قبله معظم است پس واجب است حفظ و صیانت آن. چون سراقه ابن مالک گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که می گفت:

«إِذَا أَتَى أَحَدُكُمْ الْبَوْلَ فَلْيَكْرِمْ قِبْلَةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَلَا يَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ».

«هرگاه یکی از شما به محل قضای حاجت آمد احترام قبله خدا را نگه دارد پس روی به قبله ننشیند و قضای حاجت نکند».

اما هرگاه کسی در صحرا و بیابان و خانه قضای حاجت کرد و در جلو او پوشش و ساتری به ارتفاع و بلندی سه گز باشد، چه در ساختمان و چه در بیابان روی به قبله نشستن اشکالی ندارد. نووی چنین گفته است: ... اما استقبال و استدبار (روی و پشت به قبله نشستن) در ساختمان حرام نیست. چون در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده که گفت:

«رَقِيتُ يَوْمًا عَلَى بَيْتِ حَفْصَةَ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْضِي حَاجَتَهُ مُسْتَقْبِلَ الشَّامِ مُسْتَدْبِرَ الْكَعْبَةِ». (رواه الجماعة).

«روزی از خانه حفصه رضی الله عنها بالا رفتم، دیدم که پیامبر ﷺ مشغول قضای حاجت است و روی به شام و پشت به جهت کعبه نشسته است».

و امام شافعی گفته است: استقبال و استدبار در صحرا حرام است نه در ساختمان، و به روایت از مروان اصغر آمده است که گفت: ابن عمر رضی الله عنهما را دیدم که مرکب خویش را روی به قبله خوابانده بود و

پشت سر آن ادرار می‌کرد (روی به قبله) به وی گفت: ای ابوعبدالرحمن! مگر از روی به قبله ادرار کردن نهی نشده است؟ گفت:

«بَلَى، إِنَّمَا نُهِيَ عَنْ ذَلِكَ فِي الْفَضَاءِ، فَإِذَا كَانَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ شَيْءٌ يَسْتُرُكَ فَلَا بَأْسَ». (أخرجه أبو داود والحاكم).

«چرا، این وقتی است که در فضای باز باشد و چیزی جلو رویت نباشد که تو را بپوشاند، ولی هرگاه چیزی جلوی شما باشد و بین شما و قبله چیزی باشد که شما را بپوشاند اشکالی ندارد».

۲- باید از ادرار کردن در آب ایستاده و راکد دوری کرد. چون پیامبر ﷺ گفت:

«لَا يَبُولَنَّ أَحَدُكُمْ فِي الْمَاءِ الرَّائِدِ».

«هیچکس از شما در آب راکد و ایستاده ادرار نکند».

و چون جابر رضی الله عنه روایت کرده است:

«أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى أَنْ يُبَالَ فِي الْمَاءِ الرَّائِدِ» (رواه مسلم).

«پیامبر ﷺ از ادرار کردن در آب ایستاده نهی کرد».

این نهی از قضای حاجت در آب ایستاده اندک و بسیار را شامل می‌شود چون طبع انسان از آن نفرت دارد و آن را پلید می‌شمارد، و نهی برای آب اندک ایستاده شدت بیشتری هم دارد. چون گفته‌اند: مأوی و مسکن جتیان در شب آب راکد است، و اطمینان نیست که از قضای حاجت در آن به آن‌ها آسیب نرسد. و اما آب روان اگر اندک باشد ادرار کردن در آن حرام است چون آن را بر خویش و دیگران تلف می‌کند، اگر آب روان بسیار باشد ادرار کردن در آن مکروه و ناپسند است. بعضی برای آب راکد نیز چنین گفته‌اند: (یعنی بین اندک و بسیار فرق قایل شده‌اند).

۳- قضای حاجت نباید در زیر درختان میوه صورت گیرد بویژه مدفوع. چون این عمل موجب تباه شدن میوه می‌شود یا در آن صورت طبیعت انسان از آن میوه دوری می‌کند.

۴- قضای حاجت نباید در راه صورت گیرد بویژه مدفوع. چون پیامبر ﷺ گفت:

«اتَّقُوا اللَّاعِنِينَ» قَالُوا: وَمَا اللَّاعِنَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الَّذِي يَتَحَلَّى فِي طَرِيقِ النَّاسِ أَوْ

ظَلَمَهُمْ». (رواه مسلم).

«از دو چیز که سبب می‌شود مردم شما را لعنت و نفرین کنند پرهیز نمایید، گفتند: آن دو چیز که مایه نفرین دیگران می‌گردد چیست؟ فرمود: کسیکه در سر راه مردم یا سایه ای که در آن تجمع می‌کنند قضای حاجت کند».

معنی حدیث آنست که از قضای حاجت در راه مردم یا سایه آن‌ها که سبب لعن و نفرین می‌شود دوری کنید.

۵- از ادرار کردن در سوراخ‌های زمین باید پرهیز کرد چون پیامبر ﷺ نهی کرده‌اند:

«نَهَى أَنْ يُبَالَ فِي الْجُحْرِ لِأَنَّهَا مَسَاكِينُ الْجِنِّ». (رواه النسائی وأبو داود وقال الحاكم: على شرط الشيخين).

«از این که در سوراخ‌های زمین ادرار کرده شود نهی فرمود، چون این سوراخ‌ها مسکن جنیان است».

۶- قضای حاجت بویژه مدفوع کردن نباید در سایه ای که محل تجمع مردم است صورت گیرد، چون پیامبر ﷺ گفت:

«اتَّقُوا الْمَلَاعِنَ الثَّلَاثَ: الْبَرَّازَ فِي الْمَوَارِدِ، وَقَارِعَةَ الطَّرِيقِ، وَالظَّلَّ». (رواه أبو داود).

«از سه چیز که موجب لعنت و نفرین مردم است پرهیز کنید: نشستن برای قضای حاجت در محل آبشخورها، و در راسته راه‌های همگانی، و در جای سایه داری که مردم آنجا جمع می‌شوند». مقصود مواضعی است که مردم بدانجا رفت و آمد دارند یا راه‌های ورود به آبشخورها و راسته کوه‌ها که محل تردد است. محل‌های آفتابخور در زمستان که مردم آنجاها جمع می‌شوند مانند محل‌های سایه دار در تابستان است، و ادرار کردن بر گور نیز حرام است و همچنین در مساجد حتی اگر در ظرف هم باشد.

۷- نباید در حین قضای حاجت چه ادرار و چه مدفوع سخن بگویند، چون پیامبر ﷺ گفت:

«لَا يَخْرُجُ الرَّجُلَانِ يَضْرِبَانِ الْغَائِطَ كَأَشْفِي عَوْرَتَيْهِمَا يَتَحَدَّثَانِ فَإِنَّ اللَّهَ يَمُقْتُ عَلَى ذَلِكَ». (رواه أبو داود).

«دو نفر که به محل قضای حاجت می‌روند، در حالیکه کاشف عورت کرده و به سخن گفتن می‌پردازند، خدا را خشمگین می‌کنند».

در حدیث آمده است که: خداوند بر وی (مقت) می‌گیرد، و (مقت) به معنی شدت خشم است و این شدت خشم تنها بر کشف عورت واقع می‌شود و الاً سخن گفتن مکروه است و به حرمت نمی‌انجامد، همان گونه که پیامبر ﷺ درباره طلاق گفته است:

«أَبْعَضُ الْحَلَالِ إِلَى اللَّهِ الطَّلَاقُ».

«مبغوضترین حلال نزد خداوند طلاق دادن همسر است». یعنی با وجود این که حرام نیست ولی خداوند آن را منفور می‌داند.

جواب سلام دادن و جواب کسی که عطسه می‌کند و حمد گفتن به هنگام عطسه نیز حکم سخن گفتن را دارد. اگر در آن حال عطسه کند در دلش حمد خدای را بگوید نه به زبان. محب طبری می‌گوید: لازم است که در حین قضای حاجت از خوردن و نوشیدن و نگرستن به مدفوع و ادرار و نگاه کردن به عورت خود و به آسمان پرهیز کند و نباید با دستان خود بازی کند، و نشستن در محل قضای حاجت را طولانی نکند، و مکروه است که چیزی با وی باشد که نام الله در آن نوشته شده باشد مانند انگشتری با مسکوکات، و همچنین چیزی که در آن قرآن باشد و نام رسول الله نیز حکم نام الله را دارد و بدان ملحق شده است به خاطر تعظیم پیامبر ﷺ.

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا دَخَلَ الْحَلَاءَ وَضَعَ خَاتَمَهُ لِأَنَّهُ كَانَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ». (رواه الترمذی وقال حسن صحیح).

«پیامبر ﷺ همواره چون به محل قضای حاجت می‌رفت انگشتری خود را از انگشت به در می‌آورد و باخود نمی‌برد چون بر آن محمد رسول الله نوشته بود».

و اما بردن مصحف به مستراح و توالت حرام است مگر این که بترسد آن را بدزدند یا بدست کافر بیفتد که در آن صورت حرام نیست و حفاظت آن واجب است مادام که ممکن باشد، و هر اسم محترمی مانند اسماء دیگر انبیاء الهی نیز همین حکم را دارد.

۸- نباید پشت و روی به خورشید و ماه که از آیات درخشان خداوندند قضای حاجت کند.

۹- نباید در مسیر وزش باد ادرار کند و باید در حال نشستن برای قضای حاجت بر پای چپ تکیه کند، و به وقت دخول در محل قضای حاجت نیز آن را جلو بیاندازد و بگوید:

«بِسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخُبْثِ وَالْخُبَائِثِ».

«بنام خدا، خداوند به تو پناه می‌برم از شیاطین نر و ماده و از پلیدی و پلیدی‌ها».

و به وقت فراغت از قضای حاجت و خروج، پای راست خود را جلو بیاندازد و بگوید:

«غُفِرَانَكَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنِّي الْأَذَى وَعَافَانِي».

«خداوندا آمرزشت را می‌خواهم، حمد و ستایش خدای را که ناراحتی را از من دور ساخت و مرا آسوده کرد».

چون پیامبر ﷺ هرگاه از محل قضای حاجت بیرون آمد می‌گفت:

«غُفِرَانَكَ اللَّهُمَّ».

«آمرزشت را می‌خواهم خداوندا».

(به روایت پنج نفر از صاحبان صحاح بجز نسائی). و از طرق ضعیف روایت شده که می‌گفت:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنِّي الْأَذَى وَعَافَانِي».

«ستایش خدای را که ناراحتی را از من دور ساخت و مرا آسوده کرد».

و مستحب است که به وقت قضای حاجت از مردم دور شود و برای ادرار جای نرمی انتخاب کند تا

از آلوده شدن به نجاست و ناپاکی پرهیز نماید. چون در روایت ابوموسی رضی الله عنه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

«إِذَا بَالَ أَحَدُكُمْ فَلْيَرْتِدْ لِيَوَلِّهِ مَكَانًا لَيِّنًا». (رواه أحمد وأبو داود).

«به جای نرم و همواری در کنار دیواری رفت و ادرار کرد و گفت: هرگاه یکی از شما ادرار کرد جایی

مناسب برای ادرار کردنش بگزیند».

بعد از استنجاء و طهارت به جهت دفع وسواس اندکی آب بر قسمت پیشین شلوارش بپاشد.

نواقض وضو:

(چیزهایی که وضو را تباه و باطل می‌سازند)

۱- چیزی که از دو سوراخ معمولی پیش و پس انسان بیرون آید جسم باشد یا باد، عادی باشد یا

نادر و کمیاب مانند خون و سنگ ریزه، خواه ذاتا ناپاک باشد یا پاک باشد چون کرم. و دلیل آن

قول خدا است که می‌گوید:

﴿أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ﴾ [النساء: ۴۳].

«یا اگر یکی از شما از قضای حاجت برگشت».

کلمه (غائط) در آیه به معنی محل قضای حاجت است. و به جهت مجاورت غائط (مدفوع) بدان

نامیده شده است که ادرار و مدفوع و باد را همه در بر می‌گیرد. چون پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

«لَا يَقْبَلُ اللَّهُ صَلَاةَ أَحَدِكُمْ إِذَا أَحْدَثَ حَتَّى يَتَوَضَّأَ».

«وقتی یکی از شما وضویش باطل شد و بی‌وضو گردید خداوند نمازش را نمی‌پذیرد مگر این که

وضو بگیرد و وضویش را تجدید کند».

یکی از ابوهریره رضی الله عنه پرسید: حدث چیست؟ گفت: بادی با صدا یا بی صدا از انسان خارج شود. (این روایت متفق علیه است بین اصحاب صحاح).

یا اگر آنچه که از شخص خارج می‌شود (مذی) آب عشق باشد. چون از علی بن ابیطالب رضی الله عنه روایت شده است که گفت: آب عشق و مذی فراوان داشتم و شرم داشتم که از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آن سوال کنم به خاطر دخترش، لذا به مقداد بن اسود کندی رضی الله عنه دستور دادم که این سوال را از او کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

«يَغْسِلُ ذَكَرَهُ وَيَتَوَضَّأُ». (رواه الشيخان).

«آلت مردانگی خود را بشوید و وضو بگیرد».

همچنین است (ودی) چون ابن عباس رضی الله عنهما و ابن مسعود رضی الله عنهما گفته‌اند: پس از خروج مذی فقط وضو لازم است، نه غسل بنابر آنچه بیهقی در سنن خویش آورده است. و هر چیزی که از جلو یا عقب آدمی خارج گردد بر آنچه که در آیه ذکر شده است قیاس می‌شود.

و اما چیزهایی که از غیر این دو مجرای پیش و پس بیرون آید وضو را باطل و بی اثر نمی‌سازد، مانند رگ زدن، و خون گرفتن در حجامت، و استفراغ کردن و امثال آن. چون پیامبر صلی الله علیه و آله حجامت کرد و نمازش را خواند و وضو نگرفت، و تنها جای حجامت و خون گرفتگی را شست. و روایت شده است که: چون دو مرد از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در غزوه «ذات الرقاع» از مسلمانان حراست و پاسداری می‌کردند یکی از آنان به نماز ایستاد و مردی از کافران به سوی وی تیری انداخت و او تیر را بیرون کشید و نمازش را خواند در حالیکه خونسش روان بود، و سپس پیامبر صلی الله علیه و آله از آن اطلاع پیدا کرد و آن را انکار نمود. و چون چیزی که از دو مجرای پیش و پس بیرون می‌آید خصوصیتی دارد که در غیر آن‌ها یافت نمی‌شود.

2- از جمله نواقض وضو خواب است، چون پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «الْعَيْنَانِ وَكَأَنَّ السَّهَ (الدَّبْر) فَأَذَا

نَامَتِ الْعَيْنَانِ انْطَلَقَ الْوُكَاءُ فَمَنْ نَامَ فَلْيَتَوَضَّأُ». (رواه أبوداود وابن ماجه).

«بیداری چشمان، بند (مقعد و دبر) انسان است، پس هرگاه چشمان به خواب رفتند این بند باز می‌شود، بنابر این هرکس خوابید برای نماز خواندن وضویش را تجدید کند چون وضویش باطل می‌شود».

معنی حدیث آنست که بیداری چشمان به منزله بند و بازدارنده دبر انسان می‌باشد چون چشمان به خواب رفتند این بند باز می‌شود و گسسته می‌گردد، و این بیداری است که مانع آنست که چیزی از آن

خارج شود، و چنانچه آدمی به گونه‌ای به خواب رود که نشیمنگاه وی به زمین چسبیده باشد از این حکم استثناء می‌گردد و موجب نقض وضو نیست چون انس رضی الله عنه گفت:

«كَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَنَامُونَ ثُمَّ يُصَلُّونَ وَلَا يَتَوَضَّئُونَ». (رواه مسلم).

وزاد ابو داود: «حَتَّى تَحْفَقَ رُؤُوسُهُمْ».

«یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به خواب می‌رفتند و سپس نماز می‌خواندند بدون این که وضو بگیرند». مسلم آن را روایت کرده است. و ابو داود بدان افزوده است که: بگونه‌ای بخواب می‌رفتند که سرشان تکان می‌خورد. و این حالت در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله روی داده است.

۳- تماس پوستی با زنان بیگانه و نامحرمی که محل اشتها هستند - مقصود زنی که نکاحش جایز

است - بدون پوشش و مانع. چون خداوند می‌فرماید:

﴿أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ﴾ [النساء: ۴۳].

«یا (وقتی که) با زنان تماس (پوستی مستقیم) پیدا کردید».

این که در آیه تیمم، ملامسه را بعد از آمدن از قضای حاجت ذکر کرده و بر آن عطف نموده است بر این دلالت دارد که ملامسه و دست زدن به زن نامحرم نیز مثل برگشتن از قضای حاجت، بی‌وضوئی و حدث است و ﴿لَمَسْتُمُ﴾ در آیه به معنی جماع کردن نیست.

چون این خلاف ظاهر آیه است چون لفظ مس و ملامسه خاص و ویژه جماع و نزدیکی جنسی نیست. و در آیه دیگری آمده است: ﴿فَلَمَسُوهُ بَأْيَدِيهِمْ﴾ [الأنعام: ۷]. آن را دست زدند. و پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به شخصی که اقرار به زنا کرده بود، گفت: «لَعَلَّكَ لَامَسْتَ» شاید او را دست زده باشی و او نیز شما را دست زده باشد. و هرگاه در دلیل، احتمال پیش آمد که معنی دیگری داشته باشد استدلال بدان ساقط می‌شود و کلمه (لمس) در لغت عرب تماس پوست با پوست است خواه از روی قصد یا بدون قصد و از روی شهوت و آرزو و یا بدون شهوت باشد و فرق نمی‌کند که پیرمرد و فاقد شهوت و تمایل جنسی و یا جوان باشد، و فرق نمی‌کند که اخته شده و عنین و ناتوان جنسی باشد یا خیر، و همچنین است مراهق و پسری که به سن بلوغ نزدیک شده باشد. و در زن فرق نمی‌کند که جوان باشد یا پیرزنی که مورد اشتها نیست چون بهرحال در آن گمان شهوت می‌رود.

اما اگر دست زدن از روی پوشش باشد، در این صورت وضو باطل نمی‌شود چون گفتیم: مس به معنی تماس پوست با پوست است و در حال وجود مانع و حایل چنین نیست، و همچنین با دست زدن به ناخن و موی و دندان وضو نقض و باطل نمی‌شود.

۴- از جمله نواقض وضو زوال عقل است خواه به سبب مستی، بیماری بیهوشی یا دیوانگی باشد. چون هرگاه خواب وضو را باطل سازد، زوال عقل به طریق اولی این کار را سبب می‌شود چون از هوش رفتگی به سبب مستی و بیماری بیشتر سبب نقض وضو می‌شود تا خواب.

۵- از جمله نواقض وضو دست زدن به شرمگاه مرد و زن بدون حائل به وسیله کف دست است. خواه از خود شخص یا از غیر او باشد و خواه مرد و زن و بزرگ و کوچک باشد. چون پیامبر ﷺ گفت:

«مَنْ مَسَّ فَرْجَهُ فَلَيْتَوَضَّأً». (رواه أحمد والترمذی وقال الحاکم: هو علی شرط الشیخین).

«هرکس به شرمگاه خود دست زد، باید وضو بگیرد یعنی وضویش باطل می‌شود».

و باز پیامبر ﷺ گفته است:

«إِذَا أَفْضَى أَحَدُكُمْ بِيَدِهِ إِلَى فَرْجِهِ وَلَيْسَ بَيْنَهُمَا سِتْرٌ وَلَا حِجَابٌ فَلَيْتَوَضَّأً». (رواه ابن حبان).

«هرگاه یکی از شما به شرمگاه خود دست زد و چیزی بین دست و آن حائل نبود و پرده و پوششی

وجود نداشت وضویش باطل می‌شود و باید وضو بگیرد».

کلمه (افضاء) که در حدیث آمده است به معنی تماس و مس کردن با کف دست است. و هرگاه برابر نص دست زدن به شرمگاه خود شخص موجب نقض وضو باشد دست زدن به شرمگاه دیگران به طریق اولی موجب نقض وضو می‌شود.

چون این عمل نسبت به غیر خیلی زشت تر می‌باشد و بیشتر هتک حرمت می‌کند، و بلکه ثابت

شده است که در حدیث چنین آمده است:

«مَنْ مَسَّ ذَكَرًا فَلَيْتَوَضَّأً».

«هرکس آلت تناسلی را دست زد وضو بگیرد».

و در حدیث «بسر» آمده است که او گفت:

«وَيَتَوَضَّأُ مِنْ مَسِّ الذَّكَرِ». (رواه أحمد والنسائی).

«از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌گفت: از دست زدن به آلت تناسلی و شرمگاه وضو گرفتن لازم می‌آید

وضو باطل می‌شود».

فرق نمی‌کند که آلت تناسلی و شرمگاه خود شخص باشد یا از آن غیر.

و پیامبر ﷺ گفت:

«أَيُّمَا رَجُلٍ مَسَّ ذَكَرُهُ فَلْيَتَوَضَّأْ وَأَيُّمَا امْرَأَةً مَسَّتْ فَرَجُهَا فَلْيَتَوَضَّأْ» (رواه أحمد).

«هر مردی آلت خود را دست بزند باید وضو بگیرد، و هر زنی آلت تناسلی خود را دست بزند باید وضو بگیرد یعنی وضویشان باطل می‌شود».

و اما روایتی که به موجب آن دست زدن به شرمگاه وضو را نقض نمی‌کند ابن حبان آن را منسوخ دانسته است.

۶- از جمله نواقض وضو دست زدن به حلقه دبر و مقعد آدمی است چون کلمه (فرج) که در حدیث آمده است شامل آن هم می‌شود، و به قیاس بر شرمگاه پیشین آن نیز ناقض وضو است. گفتیم: اگر داخل کف دستان تماس با پیش و پس آدمی پیدا کند ناقض وضو است این بدان معنی است که غیر آن ناقض نیست، مانند سرانگشتهای دست و لای انگشتان و کناره‌های آنها و کناره‌های کف دستان که اینها ناقض وضو نیست، و گفتیم: دست زدن به شرمگاه و پیش و پس آدمی ناقض وضو است پس، پیش و پس حیوان و پرندگان ناقض وضو نیست.

۷- از جمله چیزهایی که وضو را باطل می‌کند شفا و بهبودی کسی است که همیشه بی‌وضو و «دائم الحدث» است، مانند کسی که ادرار یا باد شکم نگه نمی‌دارد یا زنی که همیشه حیض و مستحاضه است. چون طهارت این گونه اشخاص طهارت ضرورت و ناچاری بوده، پس هرگاه این ناچاری برطرف شد و پایان یافت، حکم آن نیز که عفو و گذشت از بیرون آمدن چیزی از مجرای پیش و پس در حال بیماری است منتفی می‌گردد و حکم اشخاص دیگر را می‌یابند.

یک قاعده فقهی

یکی از قواعد مقرر و ثابت در فقه که احکامی فراوان بر آن مبتنی است [استصحاب اصل و دور انداختن شک] است. فقهاء اجماع دارند بر این که اگر شخصی شک و گمان داشته باشد در این که آیا زنش را طلاق داده است یا خیر؟ چون اصل آنست که او را طلاق نداده باشد پس برای او جایز نیست به این اصل عمل کند و با وی همخوابگی و مقاربت کند، و اگر شک کرد در این که آیا با آن زن ازدواج کرده است یا خیر؟ چون اصل بر آنست که ازدواج صورت نگرفته باشد و در ازدواج شک کرده است پس برای او جایز نیست که با وی همخوابگی کند. و همچنین اگر کسی در داشتن وضو و طهارت یقین داشت و در نداشتن وضو و باطل شدن آن شک کرد، اصل بقای طهارت است و اگر برعکس در بی‌وضوئی یقین داشت و در طهارت بعد از آن شک کرد اصل بقای بی‌وضوئی و عدم طهارت است.

و اگر در طهارت و حدث هر دو یقین داشت، بدینگونه که یقین داشت که بعد از طلوع آفتاب حالت طهر و حدث هر دو برای او پیش آمده است و نمی‌دانست که کدام یک پیش از دیگری بوده است، باید دقت کند و ببیند که اگر او پیش از طلوع آفتاب بی‌وضو بوده باشد پس الان که شک برایش پیش آمده است وضو دارد و پاک است، چون حدث و ناپاکی قبل از طلوع بوده و احتمال دارد پیش از طهارت بوده باشد یا پس از آن، بنابر این اصل طهارت و پاکی است و آن معتبر است. و اگر پیش از طلوع آفتاب پاک بوده باشد پس او الان ناپاک است، چون یقین پاکی پیش از طلوع با یقین ناپاکی بعد از آن بر طرف می‌شود و جایز و روا است که طهارت بر عدم طهارت مقدم باشد یا متاخر پس عدم طهارت و حدث اصل است.

غسل

غسل در زبان عربی (به فتح و ضم غ) به معنی جاری شدن آب بر هر چیزی است. و در اصطلاح فقه و شرع اسلامی به معنی جاری شدن آب بر تمام بدن انسان است از روی قصد و نیت.

موجبات غسل

شش چیز شرعا موجب غسل می‌گردد که سه تای آنها بین زنان و مردان مشترک است. اول برخورد و تماس دو محل ختنه شده در شرمگاه زن و مرد با هم. این برخورد و التقای دو محل ختنه شده (ختانین) در اصطلاح شرع یعنی ناپدید شدن سر آلت تناسلی مرد در شرمگاه پیش یا پس انسان یا حیوان است، خواه انزال منی صورت گیرد یا صورت نگیرد، و دلیل آن حدیثی است که عایشه رضی الله عنها همسر پیامبر صلی الله علیه و آله آن را روایت کرده است:

۱- «إِذَا التَّقَى الْخِتَانَانِ أَوْ مَسَّ الْخِتَانُ الْخِتَانَ فَقَدْ وَجَبَ الْغُسْلُ فَعَلَّتُهُ أَنَا وَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَغْتَسَلْنَا». (رواه مسلم).

«هرگاه دو محل ختنه شده زن و مرد با هم برخورد پیدا کردند غسل واجب می‌شود عایشه رضی الله عنها گفت: این حالت برای من و رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش آمد و غسل کردیم»

۲- خارج شدن منی در بیداری یا در خواب خواه از روی شهوت باشد یا از روی شهوت نباشد چون پیامبر به طور مطلق گفت:

«إِنَّمَا الْمَاءُ مِنَ الْمَاءِ» (رواه مسلم).

«بی‌گمان آب از آب است، غسل بوسیله انزال منی واجب می‌شود - تا آب منی بیرون نیاید آب غسل لازم نیست».

آب منی سه نشانه و علامت دارد که بدانها شناخته می‌شود:

الف- بوی آن چون بوی خمیر و شکوفه تر و تازه خرما می‌باشد چون خشک گردد بوی سفیده تخم مرغ دارد.

ب- بیرون پریدن و بیرون جهیدن در چند دفعه چون خداوند می‌فرماید:

﴿مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ ﴿٦﴾﴾ [الطارق: ۶].

«از آب بیرون جهنده».

ج- احساس لذت با بیرون آمدن آن و به دنبال آن سست شدن آلت تناسلی خاموش شدن و شکستن شهوت و آرزوی جنسی. البته آب منی زن با آب منی مرد فرق دارد که آب زن با بیرون پریدن و جهش بیرون نمی‌آید و مانند آب مرد نیست.

اگر کسی از خواب بیدار شد و جز آب غلیظ و سفیدی در خود ندید بر وی غسل واجب نیست، چون آب (ودی) و آب (منی) در غلظت و سفیدی با هم مشترکند بلکه در این حال او مخیر است بین این که آن را منی به حساب آورد و غسل کند، یا آن را (ودی) به حساب آورد و آلت خود را بشوید بدون غسل کردن. اگر کسی غسل کرد سپس بقیه آب سفید و غلیظ از وی بیرون آمد بر وی واجب است باز هم برای بار دوم غسل کند.

۳- سوم مرگ است چون پیامبر ﷺ درباره کسی که در احرام بود و شترش او را به زمین زد و مرد گفت: «اغْسِلُوهُ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ». (رواه الشیخان).

«او را با آب و سدر غسل و شستشو دهید».

و اما آن سه چیز که موجب غسلند و به زنان اختصاص دارد:

۱- اول حیض و قاعدگی است. چون خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَظْهَرَ فَاِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۲۲۲].

«در حالت قاعدگی از زنان کناره‌گیری نمایید (همبستر نشوید و مقاربت جنسی نکنید) تا این که پاک شوند و هنگامیکه پاک شدند از طریقی که خداوند به شما فرمان داده است با آنها آمیزش کنید».

و چون به روایت عایشه رضی الله عنها، پیامبر ﷺ به فاطمه دختر ابی حبیبش گفت:

«فَاِذَا أَقْبَلَتِ الْحَيْضَةَ فَدَعِي الصَّلَاةَ، وَإِذَا أَذْبَرَتْ فَاعْتَسِلِي عَنْكَ الدَّمُ، ثُمَّ صَلِّي». (رواه

الشیخان).

«هرگاه موعد حیض و قاعدگی فرا رسید نماز خواندن را ترک کنید، و هرگاه دوره معین آن سپری شد

غسل جنابت کنید و خون خویش را بشوئید، و نماز خواندن را از سر بگیرید».

و در روایت بخاری آمده است:

«ثُمَّ اغْتَسِلِي وَصَلِّي».

«سپس غسل کنید و نماز بخوانید».

۲- دوم نفاس و داشتن خون ریزی زایمان است و آنهم چون حیض و قاعدگی است و حکم آن را

دارد، چون در حقیقت خون حیض است که در مدت بارداری جمع شده است. و چون اصحاب رسول الله ﷺ بر آن اجماع داشته‌اند که نفاس مانند حیض است.

۳- سوم زایمان است، اگر چه جنین سقط شده به صورت خون بسته یا پاره گوشت باشد. در این حال به دو علت غسل واجب می‌شود، یکی این که در ولادت و زایمان گمان خون ریزی است و در اینگونه موارد حکم به این گمان می‌شود همان گونه که چون در خواب احتمال بی‌وضوئی می‌رود خواب ناقض وضو است. و دوم این که جنین، منی و آب مرد و زن است که منعقد شده و بدین صورت درآمده است، و بدیهی است که بیرون آمدن آب منی موجب غسل است.

فرائض غسل

فرائض غسل دو چیز است: اول نیت غسل کردن چون پیامبر ﷺ گفت:

«إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ».

«ارزش اعمال با نیت تحقق می‌پذیرد».

نیت و قصد و اراده صرفاً یک عمل قلبی است و با شستن اولین جزء بدن تحقق می‌پذیرد و کیفیت آن به اینصورت است که شخص جنب قصد و نیت رفع جنابت یا برطرف کردن بی‌وضوئی بزرگ (رفع حدث اکبر) را از همه بدن خود می‌کند. و زن پس از پاک شدن از خون ریزی حیض و نفاس قصد و نیت برطرف کردن ناپاکی و حدث و بی‌وضوئی حیض و نفاس را می‌کند.

برای صحت و درستی غسل شرط است که اول نجاست و ناپاکی را از بدن خویش دور سازد، بعد نیت غسل کند. چون آمده است که پیامبر ﷺ خطاب به زنی گفت: خون را بشوئید و خود را پاک کنید و سپس نماز بخوانید. بعضی شستن و ازاله نجاست را از جمله فرائض غسل دانسته‌اند ولی حقیقت آنست که شرط غسل است.

دومین فرض غسل رسیدن آب به ته موها و تمام پوست بدن است، چون پیامبر ﷺ گفت:

«تَحْتَ كُلِّ شَعْرَةٍ جَنَابَةٌ فَبَلُّوا الشُّعُورَ وَ نَقُّوا الْبَشْرَةَ» (رواه أبوداود و الترمذی وابن ماجه).

«زیر هر موئی از موپهای بدن جنابتی است پس همه موهای بدن را تر کنید و بشوئید و تمام پوست بدن را پاکیزه نمائید».

و در لفظ دیگری آمده است: به حقیقت در زیر هر موئی جنابتی وجود دارد، پس موی را بشوئید و پوست بدن را پاکیزه کنید. و پیامبر ﷺ گفت:

«مَنْ تَرَكَ مَوْضِعَ شَعْرَةٍ مِنْ جَنَابَةٍ لَمْ يَغْسِلْهَا فَعِلَ بِهِ كَذَا وَكَذَا مِنَ النَّارِ».

«هرکس در غسل جنابت جای یک موی را ناشسته بگذارد در آتش دوزخ با وی چنین و چنان می‌شود».

علی بن ابیطالب رضی الله عنه گفت: به همین جهت از موی سرم بدم می‌آمد و با آن به دشمنی برخاستم و او موی سر خود را می‌تراشید. (احمد و ابوداود و ابن ماجه این سخن حضرت علی را ذکر کرده‌اند).
اگر آب غسل به زیر و ته مویهای بافته شده نرسد باز کردن آنها واجب است، چون پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است: (موی‌ها را بشوئید و ترکنید) و (هرکس جای یک موی را ناشسته بگذارد...) و اما آنچه از ام سلمه رضی الله عنها روایت شده که گفت: گفتم: ای رسول الله من عادت دارم که موی سر را ببافم آیا برای غسل جنابت آنها را باز کنم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

«إِنَّمَا يَكْفِيكَ أَنْ تَحْتِيَ عَلَى رَأْسِكَ حَثِيَّاتٍ ثُمَّ تَفِيضِي عَلَيْهِ الْمَاءَ فَتَطْهَرِينَ».

«برای تو کفایت می‌کند که سه بار بر سر خود آب بریزی سپس بر تمام بدن آب بریزی آنوقت تو پاک شده‌ای» (مسلم در صحیح خود آن را روایت کرده است).
مقصود از آن وقتی است که موی تنک و کم پشت باشد و بافتن آن مانع رسیدن آب به زیر آنها و به پوست بدن نشود.

آنوقت همه احادیث در جای خود مورد عمل قرار می‌گیرند و باصطلاح جمع بین ادله می‌شود و تعارضی با هم ندارند.

و شستن تمام پوست بدن که ظاهر و آشکار است حتی آنچه که از سوراخ گوش‌ها و دگر شکافها و لابلای بدن و زیر پوست حلقه آلت تناسلی مرد که ختنه نشده و آن قسمت از آلت تناسلی زن که به هنگام نشستن برای قضای حاجت آشکار می‌شود، واجب می‌باشد.

و برطرف کردن مانیکور و لاک انگشتان و ناخن‌ها واجب است، چون مانع رسیدن آب به پوست بدن می‌شود به خلاف حنا و رنگ که تنها رنگ پوست را تغییر می‌دهند و مانع رسیدن آب به پوست نمی‌شوند.

سنت‌های غسل

سنت‌های غسل چند چیز است از جمله: تسمیه (بسم الله گفتن)، و شستن دستان پیش از داخل کردن آنها در ظرف آب که دلیل آن قبلا در مبحث وضو گفته شد، و پیش از غسل وضوی کامل گرفتن، چون عایشه رضی الله عنها گفت:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ تَوَضَّأَ وَضُوءَهُ لِلصَّلَاةِ». (رواه الشیخان).

«پیامبر ﷺ هرگاه غسل جنابت می کرد همان گونه که برای نمازش وضو می گرفت برای غسل نیز وضو می گرفتند».

بخاری از میمونه رضی الله عنها همسر پیامبر ﷺ روایت کرده است که پیامبر ﷺ (در وضویی که برای غسل جنابت می گرفت شستن پاها را بتاخیر می انداخت».

قاضی حسین گفت: شخص مخیر است بین این که وضویش را به صورت کامل بگیرد یا شستن پاها را تا بعد از فراغت از غسل بتاخیر بیاندازد. چون هر دو روایت صحیح می باشند. از جمله سنت های غسل آنست که برای احتیاط و خروج از خلافی که وجود دارد به تمام قسمت های بدن که ممکن است دست بکشد، و لابلائی بدن را که روی هم قرار می گیرند از قبی زیر بغل و لابلائی چین و چروک پوست شکم و داخل ناف و گوش ها را نیکو بشوید و دست بکشد، چون آنوقت اطمینان حاصل می شود که به تمام پوست بدن آب رسیده است بویژه داخل گوش ها که توصیه می شود یک مشت آب بر دارد و به آرامی گوش را روی آن خم کند تا آب به زوایا و لابلائی آن برسد. و یکی دیگر از سنت های غسل موالات و شستن اندام ها به دنبال هم و پیش از خشک شدن اندام قبلی است. و یکی دیگر شستن ظاهر و باطن اندام های طرف راست بدن پیش از طرف چپ است که اول از شستن سر سپس طرف راست و پس از آن طرف چپ شروع می کند.

چون پیامبر ﷺ در طهارت خود ابتدا کردن بطرف راست را دوست می داشت. که متفق علیه اصحاب صحاح است و روایت آن قبلاً یادآوری شد. یکی دیگر سه بار انجام دادن شستشوی بدن است که سرش را می شوید و سه بار بر آن دست می مالد سپس اندام های دیگر نیز به همین کیفیت. به جهت پیروی از پیامبر ﷺ و اقتدا به وی سنت است که آب غسل کمتر از مقدار یک صاع (چهار من) و آب وضو کمتر از مقدار یک من نباشد، چون به روایت مسلم از سفینه آمده است که یک صاع آب برای غسل پیامبر ﷺ و یک مُدّ آب برای وضوی او کفایت می کرد. و تجدید غسل سنت نیست چون در سنت نیامده و مشقت دارد، ولی تجدید وضو سنت است اگر با آن نمازی خوانده باشد. چون ابو داود و غیر او روایت کرده اند که پیامبر ﷺ گفت:

«مَنْ تَوَضَّأَ عَلَيَّ طَهَّرَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ».

«هرکسی در حال پاکی و با وجود داشتن وضو، وضوی خود را تجدید کند خداوند ده حسنه و نیکی

را به حساب وی می نویسد».

و در اول اسلام برای هر نمازی وضوی جداگانه واجب بود که این وجوب نسخ گردید و استحباب آن باقی ماند. و مستحب است که در حال جنابت سر را نتراشد و ناخن را نچیند و تا تمام اجزای بدن پاک باشد، و بعد از طهارت بدین کار مبادرت ورزد. و مستحب است که بعد از فراغت از غسل بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» چون پیامبر ﷺ چنین می‌کرد و به جهت اقتدای به وی عمل مستحب است.

کشف عورت در غسل

کشف عورت در غسل حرام است که انسان با کشف عورت و برهنگی کامل در حضور دیگران غسل کند و خود را بشوید، و کسی که بدین عمل مبادرت کند باید به فراخور حال او تعزیر گردد و سکوت حاضران بر این حال و او را به حال خود گذاشتن حرام است، و بر آنان واجب است که او را منکر گرداند، اگر سکوت کنند مرتکب گناه گشته و آنان نیز تعزیر می‌شوند چون پیامبر ﷺ گفت:

«لَعَنَ اللَّهُ النَّاطِرَ وَالْمَنْظُورَ». «لعنت خدا بر نگاه کننده و نگاه شده باد».

در خلوت کشف عورت و برهنگی کامل جایز است ولی باز خود را پوشاندن بهتر است، چون شرم و حیا از خداوند سزاوارتر است. هرگاه مردی به حمام عمومی داخل شد بروی واجب است که از چیزهائی که برایش حلال نیست چشم فرو بندد و عورت خویش را از برهنگی مصون دارد در حضور کسانی که نظرشان به عورت وی حلال نیست. قرطبی در تفسیر خود به هنگام تفسیر آیه:

﴿كِرَامًا كَتِيبِينَ ﴿١١﴾ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ﴿١٢﴾﴾ [الإنفطار: ۱۱-۱۲].

«فرشتگان مکرمی هستند که اعمال شما را می‌نویسند هرچه شما بکنید می‌دانند».

روایت کرده است که:

«أَنَّ الرَّجُلَ إِذَا دَخَلَ الْحَمَامَ عَارِيًّا لَعَنَهُ مَلَكَاهُ».

«هرگاه مردی با برهنگی کامل و عورت کشف شده داخل حمام شد دو فرشته ای که بر او مأمور

گشته‌اند او را نفرین و لعنت می‌کنند».

و به روایت حاکم از جابر رضی الله عنه پیامبر ﷺ گفت:

«حَرَامٌ عَلَى الرَّجَالِ دُخُولُ الْحَمَامِ إِلَّا يَبْتَرُونَ».

«بر مردان حرام است که بدون فوطه وارد حمام شوند، یعنی باید عورت خود را با فوطه و امثال آن

پوشانند».

غسل های سنت و مستحب:

در موارد زیر غسل سنت است:

۱- غسل جمعه. چون پیامبر ﷺ گفت:

«مَنْ تَوَضَّأَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِيهَا وَنَعَمَتْ، وَمِنْ اغْتَسَلَ فَالْغُسْلُ أَفْضَلُ» (رواه الترمذی).

«هرکس در روز جمعه وضو گیرد و به جمعه برود به سنت عمل نموده و کار خوبی انجام می دهد و

هرکس غسل کند خیلی بهتر است».

و بعضی غسل جمعه را واجب دانسته اند با توجه به آنکه پیامبر ﷺ گفته است:

«مَنْ أَتَى الْجُمُعَةَ فَلْيَغْتَسِلْ». (رواه مسلم).

«هرکس بخواهد به جمعه برود باید غسل کند».

چون ظاهراً امر برای وجوب است و حدیث:

«غُسِّلَ الْجُمُعَةَ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ». (رواه الشیخان).

«غسل جمعه بر هرکس که محتلم شده و بحد بلوغ رسیده باشد واجب است».

این وجوب را تاکید می کند چون مقصود از محتلم شده شخص مکلف است. (شیخین آن را روایت

کرده اند). و قول به وجوب غسل جمعه را رد کرده و گفته اند: این امر برای استحباب است، در نتیجه به

همه ادله و احادیث عمل شده و تعارضی هم با یکدیگر ندارند. و کلمه (واجب) را بر تاکید حمل

کرده اند همان گونه که کسی به کسی می گوید: حق تو بر من واجب است، یعنی متأكد است و ضرورت

دارد، و روایت شده که عمر بن الخطاب رضی الله عنه ایستاده بود و خطبه جمعه ایراد می کرد که عثمان بن

عفان رضی الله عنه داخل شد، عمر وی را صدا زد که این چه ساعت و چه وقت آمدن است؟ او گفت: من کار

داشتم و تا صدای اذان را نشنیدم به خانه برنگشتم و تنها توانستم وضو بگیرم و بیایم. و عمر رضی الله عنه نگفت:

چرا غسل نکردی؟ و امر نکرد که غسل کند. پس دلالت می کند که غسل جمعه واجب نیست، و اگر

واجب بود به وی امر می کرد که غسل کند و عثمان رضی الله عنه غسل را ترک نمی کرد. وقت سنت بودن غسل

جمعه از طلوع فجر صادق روز جمعه شروع میشود تا نزدیک رفتن به نماز جمعه و نزدیک به رفتن نماز

جمعه آن را انجام دهد بهتر است، چون مقصود آنست که وقت ازدحام و انبوه مردم بوی عرق و بوی بد

قطع گردد. چنانکه زود به نماز جمعه رفتن و غسل با هم تعارض داشته باشند مراعات غسل بهتر از زود

رفتن است، چون در وجوب غسل اختلاف است.

۲- غسل کردن برای عید فطر و عید قربان. چون ابن عباس رضی الله عنهما گفت: همواره پیامبر ﷺ برای عید

فطر و عید قربان غسل می‌کرد و عمر و ابن عمر و علی رضی الله عنهما نیز چنین می‌کردند. و صلاة عیدین چیزی است که مردم برای آن جمع می‌شوند و غسل عیدین بعد از سپیده دم و پیش از آن جایز است، و در آن خلافتی نیست بنا بقول ارجح و مقصود از پیش از فجر نیمه دوم شب است.

۳- غسل برای نماز استسقاء (طلب باران) و نماز کسوف و خسوف. چون در اینگونه مواقع مردم تجمع پیدا می‌کنند، پس همانند غسل جمعه غسل در این مواقع نیز سنت است و به تفصیل از آن سخن خواهیم گفت.

۴- غسل برای کسی که مرده را شسته است. چون پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

«مَنْ غَسَلَ مَيِّتًا فَلْيَغْتَسِلْ وَمَنْ حَمَلَهُ فَلْيَتَوَضَّأْ». (رواه الترمذی).

«هرکس میتی را شست باید غسل کند، و هرکس جنازه را حمل کرد وضو بگیرد».

امر در این احادیث از وجوب به استحباب مصروف شده چون در حدیث دیگری آمده است:

«إِنَّ مَيِّتَكُمْ يَمُوتُ طَاهِرًا فَحَسْبُكُمْ أَنْ تَغْسِلُوا أَيْدِيَكُمْ» (رواه البيهقي).

«مرده شما پاک است چون به وی دست زدید کفایت می‌کند شما را که دستتان را بشوید».

و همچنین در حدیثی آمده است:

«كُنَّا نَغْسِلُ الْمَيِّتَ فَمِنَّا مَنْ يَغْتَسِلُ وَمِنَّا مَنْ لَا يَغْتَسِلُ» (أخرجه الخطيب).

«ما مرده را می‌شستیم برخی از ما غسل می‌کردند و برخی غسل نمی‌کردند».

و در حدیث دیگری آمده است:

«لَيْسَ عَلَيْكُمْ فِي غُسْلِ مَيِّتِكُمْ غُسْلٌ إِذَا غَسَلْتُمُوهُ». (رواه الحاكم)

«هرگاه میتتان را شستید بر شما غسل واجب نیست».

۵- غسل کافر وقتی که اسلام بیاورد. چون روایت شده است هنگامی که قیس بن عاصم و ثمامة ابن اثال خواستند مسلمان شوند دستور داد که غسل کنند، و آن را بر آنان واجب نکرد. چون جماعتی اسلام آوردند و به آنان امر نکرد که غسل کند و چون اسلام آوردن توبه و پشیمانی از معصیت است و برای توبه از معصیت غسل واجب نیست مانند دیگر معصیتها. و این برای کافری است که در حال کفر جنب نشده باشد، اگر جنب شده باشد بعد از اسلام آوردن غسل او لازم و واجب است زیرا نیت غسل او در حال کفر صحیح نبوده است.

۶- غسل دیوانه هنگامی که بهبود یابد و غسل بیهوش شده چون بهوش آید برای اینکه احتمال دارد انزالی صورت گرفته باشد. شافعی گفت: هیچ دیوانه ای نیست مگر این که انزال کند.

۷- غسل به وقت احرام بستن. چون به روایت از زید بن ثابت پیامبر ﷺ لباس خود را برای احرام بیرون آورد و غسل کرد. ترمذی آن را روایت کرده است. و در این عمل مرد و زن و کودک با هم فرقی ندارند و برای همه غسل احرام سنت است.

اگرچه زن قاعدگی یا حالت بعد از زایمان داشته باشد باز غسل احرام سنت است، چون اسماء دختر عمیس همسر ابوبکر صدیق در ذی الحلیفه حالت بعد از زایمان برایش پیش آمد و پیامبر ﷺ به وی امر کرد که غسل احرام کند. مسلم آن را روایت کرده است. بغوی و محاملی گفته‌اند: عاقل و دیوانه و کودک صاحب تمییز و بی‌تمییز هیچکدام در این مورد با هم فرقی ندارند. اگر احرام گیرنده آب نیافت تیمم کند، و اگر آب داشت و برای غسل او کفایت نمی‌کرد بدن مقدار آب که دارد وضو بگیرد چون آنچه که مقدور و ممکن است با آنچه که مقدور و ممکن نیست ساقط نمی‌شود.

۸- غسل برای دخول در مکه مکرمه. ابن عمر رضی الله عنهما هرگاه می‌خواست به مکه وارد شود شب در «ذی طوی» می‌ماند تا صبح می‌شد آنگاه غسل می‌کرد و در روز به مکه مکرمه داخل می‌شد و می‌گفت: پیامبر ﷺ چنین می‌کرد. شیخین چنین روایت کردند. در این که غسل برای ورود به مکه مستحب است فرق نمی‌کند که شخص احرام به حج یا احرام به عمره بسته یا اصلاً احرام نبسته باشد. شافعی در «أم» گفته است: کسی که احرام نبسته است سنت است که غسل کند، چون پیامبر ﷺ در سال فتح مکه احرام نبسته بود و مواد خوشبو استعمال می‌کرد، ولی برای ورود به مکه غسل کرد.

۹- غسل برای وقوف در عرفه. چون ابن عمر رضی الله عنهما چنین می‌کرد، مالک آن را روایت کرده، و ابن الخلل آن را از پیامبر ﷺ حکایت کرده است. و چون عرفه محل تجمع مردم است پس برای آن هم مانند جمعه غسل سنت است.

۱۰- غسل برای رمی جمرات و سنگ ریزه انداختن به جمره‌ها غیر جمره عقبه که به وقوف در عرفه نزدیک است. (و تازه برای وقوف در عرفه غسل کرده است) ولی وقت رمی جمرات دیگر از وقت دور است و چون وقت رمی جمرات دیگر بعد از زوال خورشید از خط استوا صورت می‌گیرد که وقت شدت گرما است و مردم فراوان تجمع می‌کنند.

۱۱- غسل برای طواف خانه کعبه که شامل طواف القدوم و طواف الإفاضه و طواف الوداع (طواف به وقت ورود و طواف برای پراکنده شدن و طواف به وقت خداحافظی) می‌شود، چون هر سه وقت تجمع مردم است.

۱۲- غسل برای اعتکاف که شافعی آن را گفته است، و غسل برای ورود به مدینه طیبه که نووی آن را در مناسک ذکر کرده است، و غسل برای هر یک از شب‌های رمضان که عبادی آن را از حلیمی نقل کرده است، و غسل برای تراشیدن موی زهار و شرمگاه که خفاف در خصال آن را گفته است، و صاحب جمع الجوامع از جمله نصهای شافعی و چیزهایی که شافعی گفته نقل کرده که او گفت: من دوست دارم بعد از حجامت و دخول حمام و بعد از هر کاری که بدن را تغییر دهد و ضعیف کند غسل کنم چون غسل بدن را نشاط و نیرو می‌بخشد.

مسح بر خفین

مسح بر خفین جایز است چون مسلم از جریر رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: «رسول الله ﷺ را دیدم که ادرار کرد سپس وضو گرفت و خفین خود را مسح کرد». فقها را این حدیث عجب آمد چون مسلمان شدن جریر بعد از نزول سوره مائده است، پس آیه وضوء در سوره مائده که دلالت بر شستن پاها می‌کند ناسخ مسح خفین نمی‌شود، بلکه مراد از آن برای غیر صاحب خف خواهد بود که واجب است پاها را بشوید.

و اما برای صاحب خف (برابر شرایط) آنچه فرض است مسح بر خفین است (یعنی اگر مسح نکرد اشکال ندارد). نووی و دیگران گفته‌اند: کسانی که مورد اعتبار هستند و سخن ایشان جای اعتماد است اجماع دارند بر این که مسح بر خفین در سفر و در غیر سفر بر ای نیاز یا غیر نیاز حتی برای زن خانه داری که پیوسته در خانه است و برای بیماری که زمین گیر شده و راه نمی‌رود جایز است، و خدا بهتر می‌داند. حسن بصری گفت: هفتاد نفر از یاران پیامبر ﷺ برایم نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ بر خفین خود مسح می‌کرد. مردان بسیار و خارج از شمار از اصحاب پیامبر ﷺ مسح بر خفین را از وی روایت کرده‌اند.

شرط مسح بر خفین

به دو شرط مسح بر خفین جایز است:

۱- خفین را تمام و کمال و بعد از طهارت و پاکی کامل پوشیده باشد. اگر یک پای را شست سپس یک خف را پوشید و بعد پای دیگر را شست و خف دیگر را پوشید، در این حال بعد از باطل شدن وضو و در وضوی بعدی مسح بر خفین به جای شستن پاها جایز نیست، چون مغیره رضی الله عنه گفت: آب وضو بر دست پیامبر ﷺ می‌ریختم و چون وقت آن رسید که پاهایش را بشوید خم

شدم که خفین او را در آورم گفت: «دَعَهُمَا فَإِنِّي أَدْخَلْتُهُمَا وَهُمَا طَاهِرَتَانِ». (رواه الشیخان).

«آن‌ها را بحال خود بگذار چون من آن‌ها را به پاکی پوشیدم و وقتی که آن‌ها را پوشیدم پاک بودند».

امام شافعی روایت کرده است از مغیره رضی الله عنه که او به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: آیا بر خفین مسح کنم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «نَعَمْ إِذَا أَدْخَلْتَهُمَا طَاهِرَتَيْنِ».

«آری، هرگاه آن‌ها را به پاکی بپوشی».

۲- خف باید صلاحیت و شایستگی مسح کردن را داشته باشد که برای این امر چند چیز لازم است:

الف- خف باید محل شستن فرض پاها را بپوشاند اگر کوتاه تر از محل فرض باشد مسح جایز نیست، چون در این صورت آن قسمت که پیدا است فرض است شسته شود و آن قسمت که پوشیده شده واجب است مسح شود و هیچکس به جمع هر دو یعنی مسح و شستن رأی نداده است، پس غلبه با غسل و شستن است چون آن اصل می‌باشد.

ب- خف باید به قدری محکم باشد که بتوان با آن راه رفت بدان مقدار که مسافر نیاز دارد در وقت فرود آمدن و کوچ کردن، چون مسح رخصتی است برای نیاز به پوشیدن آن به گونه‌ای که بتوان بر آن راه رفت و آمد کرد، و حداقل راه رفتن به آن‌ها سه میل است که غزالی چنین گفته است، و شیخ ابو محمد آن را به مسافت نماز قصر تعیین کرده است و معتمد آنست.

و اما خفی که نتوان آن مقدار راه بدن رفت، بدان جهت که نازک و ضعیف است مانند خفی که از پارچه‌های نازک و امثال آن ساخته شده مانند جورابی که مانع نفوذ آب نیست، یا بدان جهت که سخت است مانند خفی که از آهن ساخته شده یا از امثال آن در اینگونه خفها مسح جایز نیست.

ج- خفین بگونه‌ای باشند که مانع نفوذ آب باشند پس اگر مانع نفوذ آب نباشند بنا به قول راجح مسح بر آن‌ها جایز نیست، چون غالباً خفین به آنهایی اطلاق می‌شود که مانع نفوذ آب باشند، و خفی که درنصوص آمده است بر آن حمل می‌شود.

د- خفین باید پاک باشند تا بتوان بر آن‌ها مسح کرد چون ناپاکی مانع آن است که با آن‌ها نماز خوانده شود پس بر خف ناپاک مسح جایز نیست.

مدتی که مسح بر خفین جایز است

کسی که در سفر نیست فقط یک شب و روز بر خفین مسح کند، (بعد از یک شبانه روز به هنگام وضو باید آن‌ها را در بیاورد و مجدداً اگر با شرایط سابق آن‌ها را پوشید باز همان مدت می‌توان مسح کند) و برای مسافر این مدت سه شبانه روز است چون در حدیث ابوبکره آمده است که پیامبر ﷺ گفت: «رَخَّصَ لِلْمَسَافِرِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَلَيَالِيَهُنَّ ، وَلِلْمُقِيمِ يَوْمًا وَلَيْلَةً، إِذَا تَطَهَّرَ فَلَيْسَ خُفِّيهِ أَنْ يَمْسَحَ عَلَيْهِمَا». (رواه ابن خزیمه وابن حبان فی صحیحهما).

«پیامبر ﷺ برای مسافر سه شبانه روز و برای غیر مسافر یک شبانه روز رخصت و اجازه داد که اگر طهارت گرفت و خفین را به پاکی پوشید در وضوی بعدی بر آن‌ها مسح کند، به جای شستن پاها».

به روایت از صفوان بن عسال آمده است که گفت:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُنَا إِذَا كُنَّا فِي سَفَرٍ أَنْ لَا نَنْزِعَ خِفَاتَنَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَلَيَالِيَهُنَّ مِنْ بَوْلٍ، وَلَا نَوْمٍ، وَلَا غَائِطٍ، إِلَّا مِنْ جَنَابَةٍ». (رواه النسائی والترمذی).

«وقتی که در سفر می‌بودیم پیامبر ﷺ به ما امر می‌کرد تا سه شبانه روز خفین خود را در نیاوریم مگر به خاطر غسل جنابت، و لیکن برای ادرار و مدفوع و خواب (یعنی برای تجدید وضو بعد از آن‌ها) آن‌ها را از پای در نمی‌آوردیم».

و شرط است که سفر برای ارتکاب معصیت و گناه نباشد، و الا بنا بر قول راجح مدت مسح او مسح مقیم و غیر مسافر است.

آغاز مدت مسح بعد از پوشیدن خفین

مدت مسح از زمان حدث و بی‌وضویی بعد از پوشیدن خفین آغاز می‌شود نه از وقت پوشیدن آن‌ها، چون مسح خود عبادتی است دارای وقت معین پس وقت آن از زمان جواز آن شروع می‌شود مانند نماز. داود ظاهری گفته است: مدت آن از زمان پوشیدن شروع می‌شود. نووی گفته است: مختار سخن داود ظاهری است، چون مقتضای احادیث صحیح در این مورد چنین است. پس اگر کسی در حال مسافرت مسح کرد و سپس سفرش تمام شد، یا در حال حاضر و غیر مسافرت مسح کرد سپس به سفر رفت، باید مدت مسح غیر مسافر را در هر دو حال به پایان ببرد، چون مسح عبادتست و سفر و حضر در آن با هم جمع شده که غلبه با حکم حضر است نه سفر. همان گونه که اگر نماز را در حال حضر و غیر مسافرت شروع کند سپس به مسافرت برود برای او جایز نیست نماز قصر و شکسته بخواند به جهت تغلیب حضر بر سفر (وقت نماز فرا رسیده است و او نمازش را نخوانده است سپس هنوز وقت

نماز باقی است به سفر می‌رود در این حال باید نماز را کامل بخواند). اگر مسافری شک کرد در این که مسح در حضر یا در سفر صورت گرفته است، بر مبنای حضر اقدام می‌کند چون حضر اصل است.

جگونگی و کیفیت مسح بر خفین

حداقل مسح آنست که نام مسح بر آن اطلاق گردد از قسمت فوقانی خف. چون در حدیث مغیره رضی الله عنه آمده است: «رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمَسِّحُ عَلَى ظَاهِرِ الْخَفِّينِ». (رواه أحمد وأبو داود والترمذی).

«پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که قسمت ظاهری خفین را مسح می‌کرد».

مسح کامل خفین آنست که بالا و پایین خفین را مسح کرد چون مغیره بن شعبه رضی الله عنه گفت:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَسَّحَ أَعْلَى الْخَفِّ وَأَسْفَلَهُ».

«پیامبر صلی الله علیه و آله بالای خفین و باطن و پایین آن‌ها را مسح کرد».

کیفیت مسح بدینگونه است که دست چپ را زیر پاشنه و دست راست را بر پشت انگشتان پا بگذارد که دست را به طرف ساق پا تا آخر بکشد و دست چپ را به سوی انگشتان پا بکشد و انگشتان دست‌ها را باز نگه دارد.

آنچه مسح بر خفین را باطل می‌کند

مسح خفین با سه چیز باطل می‌شود:

۱- بیرون آوردن هر دو خف یا یکی از پا، یا این که خف صلاحیت پوشیدن را نداشته باشد به علت پاره شدن یا نازک شدن که در آن صورت مسح کفایت نمی‌کند بلکه باید پاها را شست. یعنی کافی است در آن صورت تنها پاها را بشوید، اگر آن‌ها را در حال وضوی کامل و پاکی پوشیده بود، و إلا باید از نو وضو بگیرد.

۲- انقضای مدت مسح یک شبانه روز برای غیر مسافر و سه شبانه روز برای مسافر که با گذشت آن مدت مسح باطل می‌شود و باید از نو آن‌ها را برابر شرایط پیش بپوشد، همان گونه که در حدیث صفوان آمده است.

هرگاه غسل برای صاحب خفین واجب گردد مسح باطل می‌گردد، به خاطر همین حدیث صفوان. اگر پایش در خف آلوده گردد و نتواند آن را در خف بشوید باید برای شستن پایش خف را در آورد و مسح باطل می‌گردد، و اگر بدون کندن خف بتواند آن را بشوید پایش را بشوید و مسح باطل نمی‌گردد.

تیمم

تیمم در لغت عرب به معنی قصد است. «يَمَمَكَ فُلَانٌ بِالْخَيْرِ». یعنی او قصد تو کرد به خیر. شاعر گفت:

تَيْمَمْتُمْ لَمَا فَقدْتُمْ أُولَى النَّهْيِ وَمَنْ لَمْ يَجِدْ مَاءَ تَيْمَمٍ بِالتَّرَابِ

«چون خردمندان نیافتیم تیمم و قصد شما کردم. آری هرکس نیابد با خاک تیمم می‌کند».

تیمم به معنی قصد استعمال شده است. و در اصطلاح شرع تیمم به معنی رساندن خاک پاک به صورت و دستان است با شرایط خاصی که گفته می‌شود.

دلیل جواز تیمم قرآن و سنت نبوی و اجماع امت است. خداوند گفت:

﴿قَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ﴾ [النساء: ۴۳].

«(هرگاه) آب (برای طهارت) نیافتید با خاک پاک تیمم کنید و (آن را) بر چهره و دستان خودتان

بمالید و با آن مسح کنید».

یعنی اگر بیمار شدید و یا در سفر بودید و آب نیافتید تیمم کنید. ابن عباس رضی الله عنهما چنین گفته است. و

پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

«جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَتُرْبَتُهَا طَهُورًا». (رواه مسلم).

«همه روی زمین برای من مسجد و خاکش پاک و پاک کننده است».

ضابطه جواز تیمم: ضابطه و طریقه جواز تیمم و استفاده از آن، عجز و ناتوانی از استعمال آب است به طور حسی یا شرعی، و این عجز و ناتوانی اسباب و موجباتی دارد، از جمله مسافرت است که برای مسافر چهار حالت وجود دارد:

- ۱- یقین کند که در پیرامون او آب نیست و در این حال نیازی به جستجو و طلب نمی‌باشد، چون در این حال جستجو عبث و بی‌فایده است.
- ۲- احتمال وجود آب را در پیرامون خود بدهد که در این حال بر وی واجب است که جستجو و طلب کند. چون تیمم، طهارت هنگام ضرورت و ناچاری است و تا زمانی که امکان طهارت با آب باشد این ضرورت و ناچاری نیست.

۳- این که یقین داشته باشد که پیرامون او آب وجود دارد، اگر آب در مسافت و فاصله ای باشد که مسافران برای چراندن چهارپایان یا جمع آوری هیزم در آنجاها پخش می‌شوند بر او واجب است که آب را جستجو کند و در طلب آن باشد و تیمم جایز نیست. و اگر آب در فاصله ای دور باشد که اگر در طلب و جستجوی آن باشد وقت می‌گذرد در این صورت تیمم می‌کند، چون در این صورت فاقد آب است و اگر انتظار کشیدن برای آب با خروج وقت واجب می‌بود دیگر هیچ وقت تیمم جایز نمی‌شد.

۴- آب موجود باشد لیکن ازدحام مسافرین بگونه ای باشد که مانع رسیدن او به آب باشد قول راجح آنست که تیمم کند، چون به طور محسوس عاجز است و اعاده نماز هم لازم نیست. یکی دیگر از اسباب تیمم بیماری است، و بیمار هم سه حالت دارد:

۱- این که با استعمال آب خوف جان یا خوف از دست دادن عضوی یا خوف از دست دادن منفعت یک عضوی داشته باشد، که چنین بیماری تیمم می‌کند.

۲- بیمار خوف افزایش بیماری و کثرت درد و رنج بیماری یا خوف پدید آمدن عیبی زشت مانند سیاه شدن عضو ظاهری چون صورت و غیر آن را داشته باشد که این نوع بیمار هم تیمم می‌کند بنا بر قول راجح.

۳- بیمار خوف زشت شدن اندک، مانند اثر آبله یا خوف سیاه شدن اندک یا خوف زشت شدن بسیار در غیر اندام‌های ظاهری داشته باشد که در این حال برایش تیمم جایز نیست.

بیمار می‌تواند بر شناخت و تجربه خویش در این که این بیماری مخوف است یا خیر، اگر تجربه داشته و آگاه باشد اعتماد کند. و می‌تواند به قول طیب و پزشکان حاذق مسلمان بالغ عادل نیز اعتماد نماید. چون خداوند وضو را واجب کرده است از آن عدول نمی‌شود مگر به قول کسی که قول او مورد قبول است، و خداوند قول کافر و فاسق را لغو کرده است و قول یکنفر در این مورد اگر چه زن هم باشد قبول است.

شرایط صحّت تیمم

برای صحت تیمم شرایطی هست از جمله:

۱- دخول وقت نماز، چون خداوند می‌گوید:

﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَايِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا﴾ [المائدة: ۶].

«هرگاه (خواستید نمازی بخوانید) و به نماز بایستید چهره‌هایتان را بشوئید.... با خاک پاک تیمم

کنید».

و قیام به نماز و ایستادن برای نماز بعد از دخول وقت خواهد بود. وضو پیش از فرا رسیدن به وقت نماز جایز نیست، چون پیامبر ﷺ چنین کرده است، و تیمم برای ظاهر آیه بر حال خود می‌ماند که تا وقت نماز فرا نرسیده باشد جایز نیست و چون پیامبر ﷺ گفت:

«جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَتُرَابُهَا طَهُورًا أَيْنَمَا أُدْرِكْتِي الصَّلَاةُ تَيَمَّمْتُ وَصَلَّيْتُ».

(رواه مسلم).

«زمین برای من جای سجده و عبادت قرار داده شده است هر جا باشد، و خاک برای من پاک کننده

شده است، هر جا باشم وقت نماز فرارسد و آب نباشد تیمم می‌کنم و همانجا نماز می‌خوانم».

از این حدیث بر می‌آید که اگر وقت نماز فرا نرسد تیمم واجب نمی‌شود، و به علاوه تیمم طهارت

ضرورت و ناچاری است و پیش از فرا رسیدن وقت نماز ضرورتی بدان نیست.

۲- در جستجوی و طلب آب باشد، چون خداوند فرموده است: اگر آب نیافتید تیمم کنید. خداوند

بعد از نیافتن آب دستور تیمم داده است و نیافتن آب پس از طلب و جستجوی آن معلوم

می‌شود. پس کسی که اراده تیمم کردن دارد باید شخصا در طلب آب باشد، و اگر اجازه دهد

طلب دیگری هم به جای وی کفایت می‌کند اگر مورد اطمینان باشد. کیفیت طلب آب

بدینگونه است که اول در کاروان خود دنبال آب بگردد چون ممکن است در میان کاروان آب

باشد و او نداند.

اگر در میان کاروان آب نیافت و در جای دشت و همواری بود راست و چپ و جلو و عقب خود را

برانداز کند، و این در حال و محلی است که سبزه و اجتماع پرندگان باشد. و اگر زمین هموار نباشد

بلکه بلندی و پستی داشته و ناچار از جستجو و تفتیش باشد، اگر در جستجوی آب خوف جان یا مال

خود داشته باشد این جستجو واجب نیست و تیمم برایش مباح است چون این خوف تیمم را مباح

می‌کند.

و اگر خوف جان و مال نداشته باشد باید تا جایی که دنبال آب برود که اگر از یاران و همسفرانش استمداد طلبید صدایش را بشنوند و فریادش بدانان برسد حتی اگر مشغول هم باشند. اگر رفیقانی با وی باشند از آنان سوال می‌کند: چه کسی آب دارد؟ و بر او واجب است که برای وضو و غسل آب بخرد مگر این که به بهای آب برای هزینه رفت و برگشت سفر نیاز داشته باشد.

و اگر بهای آب از قیمت معمولی و مثل خود در آن حال گران تر ولو اندک باشد به قول راجح بر او واجب نیست آب بخرد.

۳- استعمال آب متعذر و دشوار باشد، مانند کسی که آب را می‌یابد و نمی‌تواند از آن استفاده کند، به علت بیماری یا خوف به جای ماندن از همسفرانش که دچار ضرر و زیان می‌شود یا این که به علت تشنگی بدان آب نیاز دارد یا همسفرانش یا حیوان محترمی در زمان حال یا آینده به علت تشنگی بدان نیاز دارند. اگر مردی بمیرد و آب داشته باشد و رفیقان و همسفرانش تشنه باشند آن آب را می‌نوشند، و او را به جای غسل تیمم می‌کنند و بهای آب را جزو میراث او قرار می‌دهند. کسی که تشنه باشد می‌تواند آب را به زور و قهر از همسفرش بگیرد اگر او خود بدان آب احتیاج نداشته باشد، ولی باید بهای آبی که بزور از وی گرفته است را بپردازد، لیکن اگر صاحب آب خود بدان احتیاج داشته باشد حلال نیست که آب را به زور از وی گرفت چون صاحب هر چیزی خود بیشتر استحقاق آن را دارد.

۴- خاک تیمم باید پاک بوده و گرد و غباری داشته باشد که بر چهره و دستان بنشیند، چون خداوند می‌گوید: ﴿فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا﴾. «پس با خاک پاک [و نرم و غباردار] تیمم کنید». که صعيد طيب به معنی خاک پاک است، اگر چه لفظ (صعيد) خاک و هر چه روی زمین و راه باشد همه را شامل می‌شود، ولی پیامبر ﷺ این مجمل را بیان کرده و گفته است: «تراب و خاک تو را کفایت می‌کند اگر آب نباشد». و «روی زمین برایم محل سجده و عبادت و خاک زمین برایم پاک کننده قرار داده است».

پیامبر ﷺ بعد از ذکر زمین، خاک را ذکر کرده است تا اشاره باشد به این که فقط خاک روی زمین برای تیمم و طهارت اختصاص دارد، و اگر طهارت به خاک اختصاص نداشت می‌فرمود: «زمین برایم محل سجده و پاک کننده قرار داده شده است». چون سخن پیامبر ﷺ معنی قرآن را بیان می‌کند و تفسیر می‌نماید. و ابن عباس رضی الله عنهما گفت: مراد از (صعيد) آن خاک کشاورزی است که گیاه را می‌رویاند. و ابن مسعود رضی الله عنه گفت: خاکی است که غبار داشته باشد. و امام شافعی که در لغت عرب سخن وی حجت است گفت: (صعيد) هر خاکی است که غبار داشته باشد.

و شرط خاک غبار آلود آنست که پاک باشد. چون (طیب) در آیه تیمم به معنی پاک است، و (طیب) بر چیزی اطلاق می‌شود که نفس از آن لذت می‌برد و حلال و پاک باشد، و آنچه که با خاک تناسب دارد معنی اخیر یعنی (پاک) بودن می‌باشد. و این که در حدیث آمده بود که: (خاک آن پاک و پاک کننده است) بر آن دلالت دارد. به علاوه آب نجس برای وضو جایز نیست، پس در مورد بدل و عوض آب هم که خاک است اگر پاک نباشد جایز نیست.

فرائض تیمم

فرائض تیمم چهار چیز است:

۱- نیت تیمم به خاطر حدیث نبوی: «به حقیقت آنچه به کارها اعتبار و جهت می‌بخشد نیت است». و چگونگی نیت تیمم آنست که نیت و قصد و اراده مباح شدن نماز کند و نیت رفع حدث کفایت نمی‌کند، چون حدث و بی‌وضویی او برطرف نمی‌شود. چون پیامبر ﷺ به عمرو بن عاص ﷺ گفت: «چگونه با یارانت نماز خواندی - پیشنمازشان شدی - و حال آنکه تو جنب بودی؟». اگر تیمم رفع حدث می‌کرد نمی‌گفت: «و تو جنب بودی». بلکه پیامبر ﷺ با تیمم نماز را مباح کرد و طلب مباح بودن آن را کرد. پس تیمم کننده چون نیت مباح شدن نماز کند چهار دلالت دارد:

اول این که: نیت مباح شدن فرض و سنت را با هم کند که هر دو را مباح می‌کند و می‌تواند سنت را پیش و بعد از فرض ادا کند و در وقت نماز و خارج وقت نیز به انجام سنت مبادرت کند.

دوم این که: نیت مباح شدن نماز فرض کند، در این حالت نماز فرض و نماز سنت پیش از و بعد از فرض برایش مباح است، چون نماز سنت مندرج در نماز فرض است.

سوم این که: تنها نیت مباح شدن نماز سنت کند که بنا به قول راجح در این حالت خواندن نماز فرض برایش مباح نیست، چون نماز سنت تابع نماز فرض است و نماز فرض تابع نماز سنت نمی‌شود.

چهارم آنست که: تنها نیت مباح شدن نماز کند، و او حکم کسی را دارد که نیت نماز سنت کرده باشد، و حکم حالت سوم را دارد.

۲- و

۳- مسح کردن صورت رخسار و مسح کردن هر دو دست تا آرنج با خاک پاک. چون خدا می‌فرماید: ﴿فَأَمْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ﴾ [المائدة: ۶]. «چهره و دستان خود را مسح کنید».

بدیهی است که تیمم بدل و عوض وضو است، پس در تجدید اندام‌های وضو حکم آن را دارد، و بیان شد که در وضو شستن دستان تا آرنج‌ها بود پس در تیمم نیز چنین است. و چون پیامبر ﷺ نیز عملاً دستان را تا آرنج‌ها مسح کرده است. چون به روایت ابن عمر رضی الله عنهما پیامبر ﷺ گفت:

«التَّيْمُمُ ضَرْبَتَانِ: ضَرْبَةٌ لِلْوَجْهِ، وَضَرْبَةٌ لِلْيَدَيْنِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ». (رواه الحاكم وأثنى عليه).

«تیمم دوبار دست به خاک زدن است یک بار برای صورت و یک بار برای دستان تا آرنج‌ها».

و به قیاس بر وضو هم باید تا آرنج‌ها باشد چون بدل و عوض آنست. و در قول قدیم شافعی آمده است که مسح کف دستان تنها کفایت می‌کند، و به سخن پیامبر ﷺ به عمار استدلال کرده است که گفت: «إِنَّمَا يَكْفِيكَ أَنْ تَقُولَ بِيَدَيْكَ هَكَذَا ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدَيْهِ الْأَرْضَ ضَرْبَةً وَاحِدَةً، ثُمَّ مَسَحَ الشَّمَالَ عَلَى الْيَمِينِ، وَظَاهَرَ كَفَّيْهِ وَوَجْهَهُ». (هو حدیث صحیح رواه الشیخان).

«ترا کفایت می‌کند که با زدن دستان به خاک چنین بگویی، سپس دستان خود را یک بار به زمین زد

سپس با دست چپ به دست راست و قسمت ظاهری هر دو کف دست و صورتش را مسح کرد».

و امام شافعی گفته است: هرگاه حدیثی صحیح باشد از آن پیروی کنید و آنست مذهب من (چه گفته باشم چه نگفته باشم) و حال آنکه این حدیث صحیح است. نووی گفته است که: این نظر (مسح کف دستان تنها) از نظر دلیل قویتر و به ظاهر سنت صحیح نزدیکتر است.

۴- مراعات ترتیب است که تقدیم مسح صورت بر مسح دستان واجب است. چون تیمم طهارت

است در دو عضو، پس شبیه به وضو است و در آوردن انگشتی واجب است، چون خاک و

غبار به زیر آن نمی‌رود به خلاف وضو که در آوردن انگشتی در وضو واجب نیست اگر آب به

زیر آن نفوذ کند.

سنت‌های تیمم

سنت‌های تیمم سه چیز است: تسمیه (بسم الله گفتن) و تقدیم دست راست بر دست چپ در مسح، و موالات و پشت سر هم انجام دادن اعمال تیمم. به علت همان دلایل که در مبحث وضو گذشت، و به قیاس بر وضو. و سنت است که از بالای چهره مسح صورت را آغاز کند، و غبار کف دستان را سبک گیرد، و در اولین دست زدن به خاک، انگشتان دست را باز و جدا از هم نماید، و بعد از مسح هر دو دست بین انگشتان دست‌ها خلال کند و تا مسح تمام نشود دست را از روی اندام مسح برندارد. چون بعضی آن را واجب می‌دانند که نباید دست بردارد تا تمام نشود.

آنچه که تیمم را باطل می‌کند

تیمم با سه چیز باطل می‌شود:

اول: نواقض وضو نواقض تیمم نیز هستند، چون تیمم طهارتی است که نماز را مباح می‌کند پس همچون وضو با حدث و بی‌وضویی باطل می‌شود.

دوم: دیدن آب در غیر وقت نماز، پس هرگاه تیمم کرد و پیش از وارد شدن در نماز آب را دید تیمم او باطل می‌گردد، چون پیامبر ﷺ گفت:

«إِنَّ الصَّعِيدَ الطَّيِّبَ طَهْرُ الْمُسْلِمِ وَإِنْ لَمْ يَجِدْ الْمَاءَ عَشْرَ سِنِينَ فَإِذَا وَجَدَ الْمَاءَ فَلْيُمْسَهُ بِشَرَّتَهُ». (رواه أحمد والترمذی وصححه).

«خاک پاک برای مسلمان پاک کننده محسوب می‌شود اگر چه ده سال آب نیابد پس هرگاه که آب را یافت با آن خود را بشوید و پوست خود را با آن پاک کند».

اگر آب را دید و برای استعمال آن مانعی وجود داشت، مانند این که تشنگی بدان نیاز داشته باشد یا مانعی برای وصول به آن وجود داشته باشد، مانند وجود حیوان درنده ای در نزد آب یا وجود دشمن در آنجا و مانعی از این قبیل، در این صورت تیمم او باطل نمی‌شود، چون این چیزها مانع صحت تیمم و نماز خواندنش نمی‌گردد، اما چنانچه در اثنای نماز آب را مشاهده کند، نه نمازش باطل می‌شود و نه تیمم او، چون با شروع نماز مقصود او حاصل شده است. همان گونه که اگر کسی شروع کرد به پرداختن کفاره روزه سپس برده ای می‌یابد، بر وی لازم نیست که برده را آزاد کند.

سوم که تیمم را باطل می‌کند: مرتد شدن و خارج شدن از اسلام است، چون ارتداد باطل کننده اعمال عبادتی و ضایع و تباه کننده پاداش است، و تیمم هم عبادت است پس باطل می‌شود.

مسح بر جبیره (تخته شکسته بندی، باند و پانسمان)

جبیره چیزی است که برای به هم پیوستن استخوان شکسته، بر عضو و اندام شکسته نهاده می‌شود، مانند چوبهای مخصوص و گچ و نوار مخصوص باند پیچی و پانسمانی که زخم را بدان می‌بندند و امثال آنها. چنین شخصی گاهی نیازی به گذاشتن جبیره بر اندام بیمار و آسیب دیده ندارد و گاهی نیاز دارد، هرگاه به جبیره نیاز داشت یا می‌تواند به وقت طهارت آن را بردارد یا نمی‌تواند، اگر بتواند آن را بردارد واجب است که آن را بردارد و محل آسیب دیده و اندام سالم را بشوید، و إلا اگر محل آسیب دیده در اندام‌های وضو باشد باید به جای شستن آن اندام و به عوض آن تیمم کند، یعنی اندام سالم و آسیب دیده هر دو را می‌شوید و اگر شستن محل آسیب دیده ممکن نباشد فقط محل سالم را می‌شوید و به

جای محل آسیب دیده تیمم می‌کند.

و اگر نتواند جبیره را بردارد مگر با تحمل ضرر، در آن صورت مکلف به برداشتن آن نیست، لیکن بر وی واجب است که قسمت سالم اندام را بشوید حتی زیر کناره‌های جبیره را اگر ممکن باشد سپس با دست خیس و تر شده با آب بر جبیره دست می‌کشد و مسح می‌کند و آنگاه بر آن تیمم می‌کند. چون در حدیث جابر رضی الله عنه آمده است که مردی مورد اصابت سنگی قرار گرفت که سر او را شکست، سپس او محتمل شد و از یاران خود سوال کرد آیا من می‌توانم به جای غسل تیمم کنم و رخصت تیمم دارم؟ گفتند: ما برای تو چنین رخصتی را نمی‌یابیم در حالیکه آب در دسترس تو هست و تو بر آن قادر هستی، آن شخص غسل کرد و مُرد، چون ما نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدیم به وی خبر داده شده بود که گفت:

«قَتَلُوهُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ، أَلَا سَأَلُوا إِذَا لَمْ يَعْلَمُوا فَأَنَّمَا شِفَاءُ الْعَيِّ السُّؤَالُ إِنَّمَا كَانَ يَكْفِيهِ أَنْ يَتَمَمَّ وَيَعْصَبَ أَوْ يَعْرِصَ عَلَى جُرْحِهِ ثُمَّ يَمْسَحَ عَلَيْهِ وَيَغْسِلَ سَائِرَ جَسَدِهِ». (رواه أبوداود و ابن ماجه والدارقطنی)

«او را کشتند خدا آنان را بکشد چرا وقتی که نمی‌دانستند سوال نکردند و نپرسیدند؟ به حقیقت درمان نادانی پرسیدن است، برای آن شخص سرشکسته کافی بود که تیمم کند و سرش را باند پیچی نماید و زخمش را محکم بندد سپس روی باند و جبیره مسح کند و باقی اندام‌های سالمش را بشوید».

اگر صاحب جبیره جنب باشد او مختار و مخیر است بین این که اول غسل کند سپس تیمم، یا اول تیمم کند سپس غسل. و اگر جنب نباشد و حدث اصغر و بی‌وضوئی داشته باشد نباید از عضوی به عضو دیگر برود تا این که طهارت عضو اولی بوسیله تیمم تمام شود، چون در وضو مراعات ترتیب واجب است. و اگر تمام اندام‌های چهارگانه وضویش زخمی باشد، در این صورت یک تیمم برای همه آن‌ها کفایت می‌کند چون با سقوط غسل اندام‌ها ترتیب هم ساقط شده است. سپس باید به این نکته توجه می‌شود که پیش از گذاشتن جبیره باید محل آن پاک باشد، چون طهارت حدث اصغر و حدث اکبر ازاله و برطرف کردن ناپاکی است همان گونه که قبلاً بیان شد هرگاه بدون پاک کردن محل آسیب جبیره نهاده باشد بعد از بهبودی و شفا باید نماز را قضا کند. و این وقتی است که به گذاشتن جبیره نیاز باشد، هرگاه نیازی به گذاشتن جبیره نباشد ولی از خیس شدن محل زخم ترس داشته باشد که ضرری ایجاد گردد به قدر امکان محل سالم را می‌شوید و بر او واجب است که تیمم کند و در آن هنگام مسح محل بیماری و جراحت واجب نیست.

تیمم برای هر نماز فریضه‌ای واجب است

قبلا مراتب نیت در تیمم را بیان کردیم و اینک دلایل آن را بیان می‌کنیم، قبلا دانستیم که با یک تیمم تنها یک نماز فریضه گزارده می‌شود و بهترین دلیل بر این ادعا، آیه وضو و تیمم است:

﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَايِبِ أَوْ لَمْ تُجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا﴾ [المائدة: ۶].

«هرگاه (اراده نماز خواندن کردید).... تا آخر آیه».

می‌بینیم که این آیه وضو و تیمم را برای هر نمازی واجب کرده است، و در آغاز اسلام چنین بود که می‌بایست برای هر نمازی وضو گرفت. سپس وضو از این ترتیب خارج شد چون پیامبر ﷺ عملا با یک وضو بیش از یک نماز خواند:

«فَإِنَّهُ صَلَّى يَوْمَ الْفَتْحِ خَمْسَ صَلَوَاتٍ بَوْضُوءٍ وَاحِدٍ» (حدیث صحیح رواه ابن عمر).

«او در روز فتح مکه پنج نماز فرض را با یک وضو به جای آورد».

پس تیمم به مقتضای آیه بر حال خود ماند. و ابن عباس رضی الله عنهما گفت:

«مِنَ السُّنَّةِ أَنْ لَا يُصَلِّيَ بِالتَّيْمَمِ إِلَّا مَكْتُوبَةً وَاحِدَةً».

«سنت بر این بوده که جز یک نماز فریضه با یک تیمم خوانده نشود».

صحابی وقتی گفت: سنت چنین است، مقصود سنت و طریقه ای است که پیامبر ﷺ بر آن بوده

است. و به روایت بیهقی از ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که او گفت:

«تَيَمَّمْ لِكُلِّ صَلَاةٍ وَإِنْ لَمْ يُجِدْ». «باید برای هر نمازی شخص تیمم کند اگر چه بی‌وضویی و

حدث برایش پیش نیامده باشد».

و با یک تیمم شخص می‌تواند هر اندازه که دلش بخواهد نمازهای سنت بخواند چون همه نمازهای

سنت در حکم یک نماز هستند، به دلیل این که اگر برای یک رکعت تکبیرة التحريم گفت، می‌تواند تا

یکصد رکعت آن را ادامه دهد و برعکس نیز، و چون تکلیف تیمم برای هر نماز سنت، آن چنان مشقت

و رنج دارد که ممکن است به ترک نماز سنت بیانجامد و شریعت در آن تخفیف قایل شده است. برای

اینکه کسی که می‌تواند نماز سنت را ایستاده بخواند می‌تواند آن را نشسته نیز بخواند و می‌تواند سواره و

به غیر جهت قبله هم در سفر بخواند تا نماز سنت فراوان باشد و شخص در ادای آن خسته و بریده نشود

و آن‌ها را ترک نکند. اگر جنب و یا بی‌وضو آبی یافت که کفایت او را نمی‌کرد بر او واجب است که آن را

استعمال کند و برای باقی و به جای آن تیمم کند، چون آنچه که مقدور و ممکن است به سبب آنچه که مقدور و ممکن نیست، ساقط نمی‌شود.

و همچنین اگر کسی ناپاکی‌هائی داشت و آن قدر آب یافت که می‌توانست بعضی از آنها را بدان بشوید بر او واجب است که آن قسمت‌ها را با آب بشوید. اگر کسی بی‌وضو یا جنب بود و بر بدن او نجاست و ناپاکی بود و مقداری آب داشت که تنها برای یکی از آنها کفایت می‌کرد اول باید نجاست و ناپاکی را بشوید و برای وضو یا جنابت بدلی هست که تیمم است. اگر کسی نه آب یافت و نه خاک برای احترام وقت، نمازش را می‌خواند و بعد آن را اعاده می‌کند.

نجاست و ناپاکی و آلودگی

نجاست در زبان عربی عبارت است از هر چیزی که پلید باشد. و در اصطلاح شرع عبارت است از هر چیزی که خوردن آن به طور مطلق حرام باشد با وجود این که خوردن آن ممکن باشد و بتوان آن را خورد. و این حرمت به خاطر احترام آن چیز و به خاطر پلیدی و ناپاکی آن و به خاطر ضرر جسمی یا عقلی آن در حال اختیار نباشد. گفتیم: به طور مطلق حرام باشد، لذا شامل گیاهان سمی نمی‌شود چون خوردن مقدار اندک آن مباح است نه مقدار فراوان. گفتیم: خوردن آن ممکن باشد، پس شامل چیزهایی نمی‌شود که خوردن آن‌ها ممکن نیست، مانند سنگ و چوب و اشیائی که سخت هستند و خوردن آن‌ها ممکن نیست. و گفتیم: این حرمت به خاطر احترام آن چیز نباشد، پس شامل آدمی نمی‌شود. گفتیم: این حرمت به خاطر ضرر جسمی یا عقلی نباشد، پس شامل خاک نمی‌شود چون ضرر و زیان جسمی و عقلی دارد. گفتیم: این حرمت برای پلیدی و نفرت طبع نباشد، پس شامل چیزهایی از قبیل مخاط و آب بینی و غیر آن نمی‌شود که طبع از خوردن آن نفرت دارد. و گفتیم: در حال اختیار، تا حال اضطرار را شامل نشود مانند مردار که خوردن آن در حال ضرورت مباح است.

بعضی نجاست و ناپاکی را بدینگونه تعریف کرده‌اند: ناپاکی و پلیدی که مانع صحت و درستی نماز باشد، در جائی که رخصتی نباشد. بعضی دیگر نیز هر چیزی که طبع سلیم آن را زشت و پلید بداند و از آن نفرت داشته باشد و مردم از آن دوری کنند و لباس خود را چون بدان آلوده شود بشویند چون ادرار و مدفوع، آن را نجس و پلید و ناپاک می‌نامند.

حکم آنچه که از پیش و پس بیرون آید

بدان آنچه که از باطن موجود زنده بیرون آید و از آن جدا شود دو نوع است: اول چیزی که معده آن را به تحلیل نبرده و تغییر نداده است، مانند آب دهن و عرق و امثال آن‌ها که حکم آن از نظر پاکی و ناپاکی حکم حیوانی را دارد که از آن جدا شده است، پس اگر حیوان خود پاک باشد آن چیز پاک است و اگر حیوان ناپاک باشد آن چیز ناپاک است.

دوم چیزی که معده آن را به تحلیل برده و تغییر داده است، مانند ادرار و مدفوع و خون و قی. این‌ها همه وقتی از حیوانی جدا شوند که حلال گوشت نیست به اجماع همه علما نجس و ناپاکند، و از حیوانات حلال گوشت نیز به قیاس بر آن‌ها نجس و ناپاکند، چون این‌ها تغییر کرده و به تحلیل رفته و

مورد نفرت طبعند. و برای نجاست و ناپاکی ادرار به حدیث اعرابی استدلال شده است که در مسجد النبی ادرار کرد و پیامبر ﷺ دستور داد سطلی آب بر آن بریزند. و همچنین بر حدیث مربوط به دو قبر که پیامبر ﷺ از کنار آن‌ها گذشت و گفت: هر دو در عذاب هستند.

«وَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَكَانَ لَا يَسْتَبْرِئُ مِنْ بَوْلِهِ» (رواه مسلم)

«و اما یکی از آن‌ها خود را از ادرار پاک نمی‌کرد».

و اما این که در روایت آمده است که پیامبر ﷺ دستور داد به کسی که ادرار شتران را بنوشد این برای مداوا بود، و مداوا به نجس و ناپاک جایز است وقتی که چیزی پاک جای آن را نگیرد. و اما این که پیامبر ﷺ گفته است:

«لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ شِفَاءً أُمَّتِي فِي مَا حَرَّمَ عَلَيْهَا».

«خداوند شفای امت مرا در چیزی قرار نداده است که بر وی حرام باشد».

گویند: تنها به شراب ارتباط دارد. و در روایتی آمده است که (آن خود درد است نه درمان). و اما دلیل نجاست مدفوع علاوه بر اجماع، سخن پیامبر ﷺ است که گفت:

«إِنَّمَا تَغْسِلُ ثَوْبَكَ مِنَ الْبَوْلِ وَالْغَائِطِ وَالْمَذَى وَالْقَيْئِ».

«بی‌گمان تو باید جامه‌ات را وقتی که با ادرار و مدفوع و مذی (ودی) و قی آلوده شد بشویی».

(احمد و دارقطنی و بزار آن را روایت کرده‌اند). که این بر ناپاکی مذی و قی نیز دلالت می‌کند. مذی آبی است سفید و رقیق و لزج که به وقت مراوده‌های عاشقانه و نظر و نگاه کردن بیرون آید بدون شهوت، و اما دلیل نجاست و ناپاکی مدفوع حیوان آنست که چون برای استنجاء پیامبر ﷺ دو سنگ و یک تکه مدفوع خشک حیوان آوردند، مدفوع خشک حیوان را دور انداخت و گفت: ناپاک است. و اما دلیل نجاست و ناپاکی «ودی» سخن عایشه رضی الله عنها است که گفت:

«وَأَمَّا الْوَدِيُّ فَإِنَّهُ يَكُونُ بَعْدَ الْبَوْلِ فَيَغْسِلُ ذَكَرَهُ وَأُنْثِيَهُ وَيَتَوَضَّأُ وَلَا يَغْتَسِلُ».

(رواه ابن المنذر).

«و اما ودی که بعد از ادرار کردن می‌آید شخص باید آلت و خایه هایش را بشوید و وضو بگیرد و لازم نیست که غسل کند».

ودی آب سفید تیره و غلیظی است که بعد از ادرار یا حمل چیزی سنگین از آلت بیرون آید.

و اما دلیل ناپاکی خون، سخن خدا تعالى است که می‌گوید:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ﴾ [المائدة: ۳].

«گوشت مردار و خون بر شما حرام شده است».

و چون پیامبر ﷺ خطاب به زنی گفت: «خونت را بشوی و نمازت را بگذار».

و در پاکی یا ناپاکی منی اختلاف است. برخی به ناپاکی آن رای داده و گفته‌اند: کلمه غسل در

روایت آمده است:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَغْسِلُ الْمَنِيَّ ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى الصَّلَاةِ فِي ذَلِكَ الثَّوْبِ».

«پیامبر ﷺ منی را می‌شست سپس با همان لباس برای نماز بیرون می‌رفت».

و اصحاب حدیث و گروهی فراوان از جمله: علی و سعد بن ابی وقاص و ابن عمر و عایشه رضی الله عنهما بر آنست

که آب منی پاک است، (و این صحیحترین دو روایت از احمد نیز می‌باشد که ابوداود بدان قائل است).

و به سخن عایشه رضی الله عنها استدلال کرده‌اند:

«لَقَدْ رَأَيْتَنِي أَفْرُكُهُ مِنْ ثَوْبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَرَكَاً فَيُصَلِّي فِيهِ».

«من خود لباس و جامه پیامبر ﷺ را دیده‌ام که منی خشک شده بر آن بوده آن را با دست حک کرده

و از بین برده‌ام بدون این که آن را بشویم و پیامبر ﷺ در آن نماز می‌خواند».

و در روایت دیگر آمده است که:

«كَانَتْ حَكَّ الْمَنِيَّ مِنْ ثَوْبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ يُصَلِّي فِيهِ». (متفق علیه).

«منی خشک شده بر جامه پیامبر ﷺ را می‌کند، و ایشان در همان لباس نماز می‌خواند».

این روایت متفق علیه اصحاب صحاح است. اگر منی نجس و ناپاک بود پاک کردن آن با دست

کفایت نمی‌کرد. پس روایتی که در آن غسل جامه از منی آمده است بر مندوب و مستحب بودن و اختیار

نظافت حمل می‌شود، آن وقت بین دلایل تعارضی پیش نمی‌آید. و بین منی مرد و زن فرقی نیست. و اما

منی غیر آدمی تابع حیوان است که اگر حیوان ناپاک باشد منی آن هم ناپاک است و اگر حیوان پاک باشد

منی آن هم پاک است.

شستن نجاست و ناپاکی

شستن ناپاکی واجب است چون بدان امر شده است، و اما کیفیت و چگونگی آن بدین قرار است:

اگر نجاست و ناپاکی محسوس باشد و به چشم دیده شود باید به گونه‌ای شسته شود که اصل جرم

نجاست و طعم و رنگ و بوی آن برطرف شود، که اگر طعم آن باقی بماند آن محل آلوده شده پاک نشده

است، و اگر رنگ نجاست باقی باشد و از بین بردن آن دشوار نباشد باز هم محل آلوده شده پاک نشده

است، و اگر رنگ نجاست باقی باشد و از بین بردن آن دشوار باشد مانند خون حیض و امثال آن چون

سخت است، محل پاک شده است، و اگر بوی نجاست به سختی از بین برود مانند بوی شراب با شستن محل اصابت پاک می‌شود و ماندن بوی اشکالی ندارد.

و اما نجاست و ناپاکی که به چشم دیده نمی‌شود مانند مایعات ناپاکی که رنگ ندارند، واجب است برای از بین بردن ناپاکی آن‌ها از شستن و سائیدن و مالیدن با دست استفاده شود، مگر ادرار بچه و کودک پسر که هنوز طعام و خوراک نخورده و جز شیر چیزی دیگر ننوشیده است که در آن پاشیدن آب به گونه‌ای که جای آلوده شده را بپوشاند و آب بر ادرار غلبه کند کافی است خواه آب جاری گردد یا جاری نگردد.

لیکن ادرار بچه و کودک دختر حتما باید شسته شود، و دلیل فرق بین ادرار و کودکی که پسر است با ادرار کودکی که دختر است حدیث عایشه رضی الله عنها است که گفت:

«أُمِّي بَصَبِي يَرْضَعُ فَبَالَ فِي حَجْرِهِ فَدَعَا بِأَيِّ فَصْبَةٍ عَلَيْهِ وَلَمْ يَغْسِلْهُ». وفي رواية: «فَنَضَحَهُ عَلَيْهِ وَلَمْ يَغْسِلْهُ».

«کودک پسر شیرخواره‌ای را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند که در آغوش پیامبر صلی الله علیه و آله کودک خود را خیس کرد و شاشید، پیامبر صلی الله علیه و آله آب خواست و روی آن ریخت و آن را نشست» و در روایتی آمده است که: «بر آن آب پاشید و آن را نشست».

و این روایت‌ها همگی صحیح می‌باشند. و در روایت ترمذی آمده است که جای ادرار پسر را آب می‌پاشند و جای ادرار دختر را می‌شویند. به روایت از علی ابن ابی طالب رضی الله عنه پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

«بَوْلُ الْغُلَامِ يُنْضَحُ عَلَيْهِ وَبَوْلُ الْجَارِيَةِ يُغْسَلُ». (رواه أحمد).

«جای ادرار پسر آب پاشیده و جای ادرار دختر شسته می‌شود».

اما اگر کودک به عنوان تغذیه خوراک بخورد بدون خلاف ادرار او باید شسته شود. بدین جهت در ادرار کودک پسر تخفیف داده شده نه در دختر، چون مردم بیشتر به پسران تعلق خاطر دارند و آن‌ها را در آغوش می‌گیرند و بر می‌دارند، و این تخفیف داده شده تا دشواری پیش نیاید، و در دختران بدین شکل نیست لذا شستن بر حال خود برقرار است.

حکم جانور و حیوانی که در مایع می‌افتد و می‌میرد

هرگاه جانوری در ظرفی افتد که در آن مایعی مانند آب یا روغن یا طعام باشد و حیوان بمیرد، اگر جانور خون جاری داشته باشد مایع داخل ظرف نجس و آلوده می‌شود چون هنگامی که درباره موشی که در روغن مرده بود از پیامبر صلی الله علیه و آله سوال شد گفت:

«إِنْ كَانَ جَامِداً فَالْقُوها وَحَوْها، وَإِنْ كَانَ مَائِعاً فَأَرِيْقُوها». (رواه البخاری).

«اگر روغن منجمد باشد موش مرده و پیرامون آن را دور بریزید، و اگر روغن مایع باشد تمام آن را

بریزید».

و در روایتی آمده است:

«الْقُوها وَمَا حَوْلَهَا وَكُلُوا سَمَنَكُمْ». (رواه البخاری).

«آن را دور اندازید و روغنتان را بخورید».

امر به ریختن آن دلیل به آلودگی و ناپاکی آنست. و مذهب جمهور بر اینست، و گروهی از جمله

زهری و اوزاعی با این رای جمهور مخالفت کرده و گفته‌اند: مایعی که با ملاقات نجاست تغییر کرده

ناپاک است، و این مذهب ابن عباس رضی الله عنهما و ابن مسعود رضی الله عنهما و بخاری است، (و آن صحیح است).

اما اگر حیوان مرده خون جاری نداشته باشد، مانند مگس و پشه و کژدم و جعل و سوسک و

جیرجیرک و مورچه و امثال آن‌ها مایع با مردن این گونه جانوران در آن ناپاک و نجس نمی‌شود، چون

پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

«إِذَا سَقَطَ الذَّبَابُ فِي شَرَابٍ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْمِسْهُ كَلَّهُ ثُمَّ لِيَنْزِعْهُ، فَإِنَّ فِي أَحَدٍ جَنَاحَيْهِ دَاءً،

وَفِي الْآخَرِ شِفَاءٌ». (رواه البخاری و ابوداود و ابن خزیمه و ابن حبان).

«هرگاه مگس در نوشیدنی شما افتاد آن را به تمامی غرق کنید و در نوشیدنی فرو برید و آنگاه آن را

بیرون آورید، چون در یکی از بالهای آن درد و در دیگری شفاء و درمان است».

این که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد آن را غرق کنند و فرو برند که گاهی به مرگ آن منجر می‌شود دلیل بر

آنست که مایع با مرگ آن نجس نمی‌شود، و إلا پیامبر صلی الله علیه و آله بدان دستور نمی‌داد، به علاوه حفظ ظروف از

این جانوران دشوار و شاق است لذا نجاست و ناپاکی آن‌ها عفو شده است.

و این وقتی است که مایع با مردن این جانوران در آن تغییر نکرده باشد، و هرگاه مایع با کثرت مرده

این جانوران تغییر کرده باشد ناپاک و نجس می‌شود. و بدان و آگاه باش نجاستی که با چشم دیده

نمی‌شود به علت اندکی آن، مانند قطره کوچک ادرار و چیزی که به پای مگس چسبیده و نجس است بنا

به قول راجح حکم مردار بدون خون را دارد و مایع با آن نجس نمی‌شود. و نووی بر این رای می‌باشد

چون به حقیقت پرهیز از آن ممکن نیست و حکم خون کک را دارد.

حکم حیوان زنده

اصل در حیوانات بر آنست که همه پاکند چون برای منفعت و استفاده کنندگان خدا آفریده شده‌اند و انتفاع و استفاده کامل از آن‌ها وقتی حاصل می‌شود که پاک باشند، و با حدیثی که درباره گربه روایت شده است بر آن استدلال گردیده که پیامبر ﷺ گفت: «إِنَّهَا لَيْسَتْ بِنَجَسٍ، أَنَهَا مِنَ الطَّوَافِينِ عَلَيْكُمْ وَالطَّوَافَاتِ». (رواه الخمسة).

«گربه ناپاک نیست چون گربه‌ها فراوان پیش شما رفت و آمد می‌کنند».

مگر سگ و خوک که از حیوانات استثناء شده هستند و ذاتاً ناپاکند. اما دلیل ناپاکی سگ حدیثی است که پیامبر ﷺ گفت:

«طُهورٌ إِنْاءٍ أَحَدِكُمْ إِذَا وَلَغَ فِيهِ الْكَلْبُ أَنْ يَغْسِلَ سَعَةَ مَرَاتٍ أَوْ لَاهُنَّ بِالتُّرَابِ». (رواه أحمد ومسلم) «هرگاه سگ به ظروف شما دهن زد یا لیسید پاکی آن‌ها با هفت مرتبه شستن است که دفعه اول باید با خاک باشد».

پیامبر ﷺ گفت: «طهور...» یعنی پاک گردانیدن.. بدیهی است پاک کردن و تطهیر نمودن از نجاست و آلودگی و ناپاکی خواهد بود.

و طهارت یا به علت بی‌وضوئی یا نجاست و یا کرامت و احترام است، و معلوم است که ظروف، بی‌وضوئی و کرامت ندارند. پس نجس می‌شوند که امر به طهارت آن‌ها در آن حال می‌شود. حال که نجاست و ناپاکی دهان سگ که پاکترین اندام آنست ثابت شد بقیه اندام‌هایش به طریقی اولی ناپاک است.

و اما ناپاکی خوک بدین دلیل است که حال آن از سگ بدتر است. و ماوردی به قول خدا ﷻ استدلال کرده است.

﴿أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ﴾ [الأنعام: ۱۴۵].

«یا گوشت خوک به حقیقت او رجس است». مقصود از رجس در آیه همان نجاست و ناپاکی است.

حکم حیوان مردار

حیوانات مردار و لاشه آن‌ها همه ناپاک و نجسند. چون خداوند می‌گوید:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ﴾ [المائدة: ۳].

«خوردن مردار بر شما حرام شده است».

حرام کردن چیزی که نه دارای احترام است و نه ضرر و زبانی در خوردن آن هست، دلیل نجاست و ناپاکی آنست. چون حرام بودن اشیاء یا به علت احترام یا به علت ضرر و زیان یا به علت نجاست و ناپاکی است، بدیهی است که مردار و لاشه حیوان مردار دارای احترام نیست و در خوردن آن زیان و ضرری نیست، چون به وقت ضرورت به خوردن آن امر شده است پس دلیل حرمت مردار ناپاک بودن آن است.

مردار در اصطلاح شرع یعنی حیوانی که بدون ذبح شرعی جان داده باشد، و ذبیحه اهل کتاب، و حیوانی که به وسیله آن‌ها سر بریده شده، و مرده حیوانی که حلال گوشت نیست اگر چه ذبح هم شده باشد حکم میته و مردار دارد. مردار ماهی و ملخ و انسان مستثنی است و ناپاک نیست، اما ماهی به دلیل سخن پیامبر ﷺ که گفت:

«هُوَ الظُّهُورُ مَائُهُ أَلْجَلُّ مَيْتَتُهُ» (رواه الخمسة). «آب دریا و مردار آن پاک است».

و اما ملخ به دلیل گفته پیامبر ﷺ که گفت:

«أُحِلَّتْ لَنَا مَيْتَتَانِ: السَّمَكُ وَالْجُرَادُ» (رواه ابن ماجه بسند ضعیف).

«خوردن دو مردار برای ما حلال شده است ماهی و ملخ».

و اما پاکی نعش و جسد انسان مرده به دلیل سخن خدا ﷻ:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ [الإسراء: ۷۰].

«به حقیقت بنی آدم را مکرم گردانیدیم».

چیزی که محترم و مکرم باشد اقتضا دارد که پاک باشد و به ناپاکی آن حکم نشود خواه این انسان مرده مسلمان یا کافر باشد پاک است، و اما این که خداوند گفت:

﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ [التوبة: ۲۸].

«به حقیقت مشرکان نجس و ناپاکند».

مراد نجاست و ناپاکی عقیده آن‌ها است، یا مراد آنست همان گونه که پرهیز از نجاست لازم است از مشرکان نیز پرهیز لازم است و مقصود نجاست بدنی نیست. چون اگر بدن مشرک نجس می‌بود واجب می‌شد که غاسل و مرده شوی آن هر جا را که با بدن او اصابت کند بشوید، و به علاوه اگر جسد مشرک ناپاک بود به غسل جسد مرده آن امر نمی‌شد مانند دیگر چیزهای نجس و ناپاک که شسته نمی‌شوند، (زیرا نجس تر می‌شود). و این اعتراض پذیرفته نیست که اگر طاهر بود به غسل جسد مرده امر نمی‌شد

مانند دیگر چیزهای پاک، زیرا شستن پاک نیز معروف و معمول است، مانند کسی که جنب است که غسل او را واجب است اگر چه طاهر است، ولی هیچ چیزی که ناپاک باشد شستن آن معهود نیست. و همچنین جنین مرده نیز مستثنی است، وقتی که مادرش ذبح می‌شود آن نیز پاک و حلال می‌باشد چون ذبح و سر بریدن مادرش به منزله ذبح آن است.

تطهیر و پاک کردن سگ و خوک

هرگاه سگ و خوک به ظروفی دهن بزنند باید هفت مرتبه با آب شسته شوند که مرتبه اول باید آب گل آلود باشد. اما سگ به دلیل سخن پیامبر ﷺ که گفت:

«إِذَا وَلَعَ الْكَلْبُ فِي إِنَاءٍ أَحَدِكُمْ فَلْيُرْقَهُ، ثُمَّ لِيُغَسِّلَهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ».

«هرگاه سگ به ظروف یکی از شما دهن زد (یا لیسید) آن را تمیز کند و چیزی که در آن است را بریزد، و سپس هفت مرتبه با آب آن را بشوید». (مسلم آن را روایت کرده است). در روایت دیگری:

«إِذَا وَلَعَ الْكَلْبُ فِي إِنَاءٍ أَحَدِكُمْ فَأَغْسِلُوهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ أَوْلَاهُنَّ بِالْثَرَابِ».

«هرگاه سگ به ظروف یکی از شما دهن زد آن ظرف را هفت بار با آب بشوئید که بار اول با آب گل آلود باشد».

و در روایت ترمذی «اولین مرتبه یا یکی از آن‌ها آب گل آلود باشد» هرگاه شستن جای دهن سگ و محل آب دهنش واجب باشد که شریفترین فضلات آنست، شستن چیزی که به ادرار و مدفوع و عرق آن و امثال آن‌ها تماس پیدا کند به طریق اولی واجب است.

و حدیث دلالت دارد بر آنکه هر چیزی را که سگ دهن بزند ناپاک و نجس می‌شود، چون ریختن محتوای ظرف اضاعه مال است و ما از اضاعه مال نهی شده ایم. اگر چیزی که در داخل ظرف است و سگ بدان دهن زده است پاک می‌بود پیامبر ﷺ به ریختن آن دستور نمی‌داد پس نجس می‌شود.

و اما خوک به قیاس بر سگ نجس و ناپاک است، چون آنهم مانند سگ نجس العین می‌باشد بلکه ناپاکتر از سگ است، چون نگه داری خوک به دلیل پلیدی و ناپاکی به هیچ وجه جایز نیست، ولی تحت شرایطی نگه داری سگ اشکال ندارد. برخی گفته‌اند: چیزی که به وسیله خوک نجس شده باشد مانند دیگر نجاسات یک بار شستن آن کافی است، و درباره سگ بدین جهت سخت‌گیری شده است چون عربها به مخالطت سگ بسیار عادت داشتند و آن را نگه داری می‌کردند و این سخت‌گیری شده است تا از غذا خوردن با سگ پرهیز کنند و از آن نفرت داشته باشند. نووی در شرح مهذب گفته است: قول راجح از نظر دلیل آنست که چیزی را که خوک نجس کرده باشد یک بار شستش کافی باشد بدون

شستن با آب گِل آلود. و اکثر علمایی که به ناپاکی خوک رای داده‌اند این را گفته‌اند. چون اصل آنست تا شرع به وجوب چیزی وارد نباشد، واجب نباشد بویژه در این مساله که مبنی بر تعبد است. برای گل آلود کردن آب ماسه نرم کافی است به قیاس این که در تیمم به جای خاک غبار آلود کفایت می‌کند.

شراب چون به سرکه مبدل گردد پاک می‌شود

تطهیر و پاک کردن اشیای نجس شده و ناپاک گاهی با شستن و گاه با دباغت و گاهی با خاک صورت می‌گیرد که قبلاً گفته شد و گاهی با تغییر صورت دادن و تغییر حالت دادن صورت می‌پذیرد مانند تغییر حالت شراب به سرکه.

پس هرگاه شراب، خود بخود و بدون دخالت در آن تبدیل به سرکه شد پاک می‌گردد، چون نجاست و ناپاکی شراب به خاطر آنست که مست می‌کند و مستی آور است و بدان جهت حرام است، و هرگاه به سرکه تبدیل شود این وصف و حالت را از دست می‌دهد. نووی در شرح مسلم گفته است: علما اجماع دارند بر آنکه شراب هرگاه خود بخود سرکه تبدیل شد و تغییر حالت داد پاک می‌شود، و هرگاه با انداختن چیزی در آن از قبیل سیر و خمیر و امثال آنها تبدیل به سرکه شد پاک نمی‌گردد. و استدلال کرده است به این که از پیامبر ﷺ سوال شد:

سُئِلَ عَنِ الْخَمْرِ تَتَّخَذُ خَلًّا فَقَالَ: «لَا». (رواه مسلم).

«آیا جایز است شراب را به سرکه تبدیل کرد؟ گفت: خیر».

پیامبر ﷺ نهی کرد از این که چیزی در شراب اندازند تا به سرکه مبدل گردد. و باز بر حرام بودن تبدیل کردن شراب به سرکه استدلال کرده است به این که چون طلحه اسلام آورد مقداری شراب یتیمان نزد او بود گفت: ای رسول الله آیا می‌توانم آن را به سرکه مبدل سازم؟ پیامبر ﷺ گفت: خیر! و او را از تبدیل کردن به سرکه نهی کرد.

فرق شرابی که خود به خود به سرکه مبدل شود با شرابی که با انداختن چیزی در آن به سرکه تبدیل شود این است، که آن چیز را که در شراب می‌اندازند به وسیله شراب نجس و ناپاک می‌شود و چون شراب سرکه تبدیل شد، سرکه مبدل از شراب به وسیله آن چیزی که قبلاً در شراب انداخته شده بود و نجس العین گردیده نجس و ناپاک می‌شود و به هیچ وجه پاک نمی‌گردد.

و این وقتی است که آن جسم انداخته شده تا زمان تبدیل شدن شراب به سرکه در آن بماند، ولی اگر پیش از تبدیل شدن شراب به سرکه آن جسم انداخته شده را بیرون آورده باشند اگر چه لحظه ای پیش از آن باشد، سرکه نجس و ناپاک نمی‌شود بلکه پاک است.

بعضی از نجاسات و ناپاکی‌ها مورد عفو واقع شده اند

نجاستهایی که مورد عفو واقع شده و مستثنی گردیده‌اند و از آن‌ها چشم پوشی شده است:

- ۱- گل خیابان که یقیناً نجس و ناپاک است به علت دشواری پرهیز از آن مورد عفو است و از آن چشم پوشی شده.
- ۲- چیزهای اندکی که چشم سالم آن‌ها را نمی‌بیند، از قبیل قطرات و ذرات ریز و اندک ادرار و شراب و چیزهای نجس اندکی که پای مگس و مورچه و جیرجیرک بدان آلوده شده است.
- ۳- خون ککها اگر چه فراوان هم باشد و هم چنین فضله پرندگان در مساجد.
- ۴- موی اندک نجس از غیر سگ و خوک و موی فراوان حیوان مرکب.
- ۵- دود و غبار اشیاء نجس که باد می‌آورد.
- ۶- حیوانی که سوراخ و مجرای بدنش نجس و آلوده باشد چون در آب افتد به علت مشقت از آن عفو شده است.
- ۷- خون باقیمانده بر گوشت و استخوان.
- ۸- هرگاه دهان حیوانی که پاک است نجس و آلوده شود، مانند گربه و امثال آن سپس ناپدید شده و ممکن باشد که به محل دارای آب فراوان رفته باشد سپس از چیز پاکی نوشیده باشد آن را ناپاک و نجس نمی‌کند.
- ۹- طناب لباس که لباس نجس و ناپاک را بر آن پهن کرده باشند سپس به وسیله آفتاب یا باد خشک شده و لباس پاک را بر آن پهن کنند برای حنقیه ناپاک نمی‌شود.
- ۱۰- اگر چیزی روی کسی ریخته شد و نمی‌دانست چیست، آیا آب است یا ادرار؟ بر وی واجب نیست که سوال کند چه بود؟ چون روایت شده است که عمر خطاب رضی الله عنه روزی از محلی می‌گذشت و چیزی از ناودان بر وی ریخته شد و کسی با وی بود که گفت: ای صاحب ناودان این آب که ریختی پاک بود یا ناپاک؟ عمر خطاب رضی الله عنه گفت: به ما نگو که آب شما پاک بود یا خیر و رفت.
- ۱۱- آب تاولهای بدن و جوشهای مختلف بدن اگر تغییر کرده باشد ناپاک است، و إلا عفو شده است.
- ۱۲- حیوان نشخوار کننده که آنچه می‌خورد در معده‌اش نگه می‌دارد و انبار می‌کند سپس آن را مجدداً به دهان بر می‌گرداند و از معده بیرون می‌آورد تا به خوبی آن را بجود و خرد کند، اگر

چنین حیوانی از ظرفی آب نوشید و در حال نشخوار کردن بود آن ظرف و نیم خورده‌اش نجس نمی‌شود و به نجاست آن حکم نمی‌شود.

حیض و نفاس و استحاضه

(قاعدگی و زایمان و دائم الحیض بودن)

حیض: حیض و قاعدگی عبارت است از خونی که بعد از بلوغ زن از آخرین نقطه رحم^۱ وی بیرون می‌آید بدون داشتن علت و بیماری بلکه به مقتضای طبیعت سالم و عادت ماهیانه این خون ریزی صورت می‌گیرد. بنابراین خون حیض غیر خون استحاضه است.

چون استحاضه خون بیماری است. حیض را نفاس نیز نامیده‌اند، چون پیامبر ﷺ به عایشه رضی الله عنها گفت: «آیا در نفاس افتاده‌ای؟». و بدیهی است که حضرت عایشه رضی الله عنها بچه ای به دنیا نیاورده است پس مقصود از نفاس حیض است. و دلیل بر حیض آنست که خداوند گفت:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ﴾ [البقرة: ۲۲۲].

«ای محمد) درباره حیض از تو می‌پرسند».

کلمه محیض در آیه به معنی حیض است، و در حدیث نیز آمده است:

«هَذَا شَيْءٌ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَى بَنَاتِ آدَمَ».

«این حیض چیزی است که خداوند بر دختران آدم فرض کرده است».

رنگ خون حیض

خون حیض دارای اوصاف زیر است:

۱- دارای رنگ سیاه و تیره است، چون در حدیث فاطمه دختر ابوحنیفه که دائم الحیض بود آمده است که: پیامبر ﷺ به وی گفت: «إِذَا كَانَ دَمُ الْحَيْضَةِ فَإِنَّهُ أَسْوَدُ يُعْرَفُ». (رواه أبو داود والنسائی وابن حبان).

«هرگاه موعد حیضت فرا رسد رنگ خون حیض سیاه است و دارای بوی مخصوص...».

۱- رحم یا زاهدان پوست و کیسه چرمی کوچکی است در درون آلت تناسلی زن که دهانه آن تنگ و داخل آن گشاد است و دهانه آن روی به سوی مدخل آلت تناسلی زن دارد که آب منی مرد داخل آن می‌شود سپس دهان‌اش بسته می‌گردد و بعد از آن دیگر منی نمی‌پذیرد. و حکمت خدا بدان جاری شده است که یک بچه از آب منی دو مرد آفریده نشود.

(به روایت ابوداود و نسائی و ابن حبان و دارقطنی گفته است که: همه راویان آن موثوق به می‌باشند).

۲- گاهی رنگ خون حیض قرمز است چون رنگ اصلی خون چنین است.

۳- گاهی به صورت زرد آب و خونابه است که اندکی زردی روی آن را فرا می‌گیرد.

۴- کدر و تیره که رنگ آن بین سفیدی و سیاهی است مانند آب کدر و تیره.

و اما آنچه که راجع به (قصه سفید) آمده است حیض شمرده نمی‌شود، چون مرجانه مولای عایشه رضی الله عنها گفت: (زنان کاسه ای را پیش عایشه می‌فرستادند که در آن پنبه ای بود و اندکی رنگ آن زرد بود، و عایشه می‌گفت: شتاب نکنید تا قصه بیضاء را ببینید). قصه عبارت بود از یک تکه پارچه و پنبه که آن را استعمال می‌کردند تا ببینند که اثر خون حیض مانده است یا خیر که سفید بیرون می‌آمد و این علامت پاک شده از خون حیض بود.

ایام حیض و مدت آن

حداقل مدت حیض یک شبانه روز است به جهت استقرار و تحقیق از زنان متعددی که صورت گرفته است. این حداقل از امام علی ابن ابی طالب رضی الله عنه و شافعی روایت شده است که شافعی در بیشتر کتاب‌هایش بدان تصریح کرده است، و مدت غالب حیض شش یا هفت شبانه روز است، چون پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به حمنة دختر جحش گفت:

«تَحِيضِينَ سِتَّةَ أَيَّامٍ أَوْ سَبْعَةَ فِي عِلْمِ اللَّهِ ثُمَّ اغْتَسَلِي حَتَّى إِذَا رَأَيْتِ أَنَّكَ قَدْ طَهَّرْتِ
وَاسْتَيْقَنْتِ وَاسْتَنْقَأْتِ فَصَلِّيْ أَرْبَعًا وَعِشْرِينَ لَيْلَةً أَوْ ثَلَاثًا وَعِشْرِينَ لَيْلَةً وَأَيَّامَهَا وَصُومِي فَإِنَّ
ذَلِكَ يُجْزِيكَ وَكَذَلِكَ فَافْعَلِي فِي كُلِّ شَهْرٍ» (رواه ابوداود والترمذی).

«پس شش روز یا هفت روز را برای قاعدگی بگذار- خدا می‌داند- سپس غسل کن تا این که خیال می‌کنی که تو پاک شده ای و پاکیزه گشته‌ای، آن وقت تا مدت ۲۴ شبانه روز یا مدت ۲۳ شبانه روز نمازت را بخوان و روزهات را بگیر، بی‌گمان این برای تو کافی است و به همین ترتیب در هر ماه رفتار کن.»

یعنی ملازم حیض باش و احکام آن را انجام بده. در آنچه که خداوند از عادت زنان به تو یاد داده است از شش یا هفت روز که مراد عادت غالب زنان است، چون ممکن نیست که عادت همه زنان یکی و متفق باشد. و حداکثر مدت و ایام حیض و قاعدگی پانزده شبانه روز است، چون به تحقیق ثابت شده است. و از علی بن ابی طالب رضی الله عنه نیز روایت شده است. امام شافعی گفته است که: من زنانی را دیده ام

که برایم اثبات رسانده‌اند که آنان همواره مدت دوران قاعدگی شان پانزده شبانه روز طول می‌کشیده است.

نفاس (دوران خون زایمان)

نفاس عبارت است از خونی که پس از زایمان و ولادت از زن بیرون می‌آید خواه بچه زنده به دنیا آید یا مرده. آن را بدان جهت نفاس نامیده‌اند چون پس از نفس کشیدن و راحت شدن از درد زائیدن بیرون می‌آید.

مدت خون نفاس

حداقل مدت جاری شدن خون نفاس ممکن است یک لحظه باشد، و با استقراء ثابت شده که حداکثر ایام خون نفاس شصت شبانه روز است. اوزاعی گفته است: زنی نزد ما است که دو ماه خون زایمان در خود می‌بیند. ربیعہ استاد امام مالک گفت: من مردمانی دیده‌ام که می‌گفتند: حداکثر مدت خون نفاس شصت روز است. و دوران غالب و معمولی خون نفاس چهل روز است، چون از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که گفت:

«كَانَتْ النَّفْسَاءُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ تَقَعُدُ بَعْدَ نَفَاسِهَا أَرْبَعِينَ يَوْمًا». (رواه أبوداود والترمذی وصححه الحاكم).

«زنان در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مدت چهل روز برای سپری کردن دوران بعد از زایمان و نفاس می‌نشستند».

و بعضی بدین حدیث استدلال کرده‌اند که حداکثر مدت نفاس چهل روز است، ولی آنچه مختار مذهب امام شافعی است آنست که حداکثر مدت نفاس شصت روز باشد، چون از طریق استقراء ثابت شده است. و در حدیث عایشه رضی الله عنها زیادت بر چهل روز نفی نشده است بلکه حمل بر غالب شده است، آن وقت بین استقراء و آن حدیث تعارضی پیش نمی‌آید.

حداقل مدت طهر و پاکی بین دو حیض

حداقل مدت طهر و پاکی بین دو دوره قاعدگی پانزده روز است، و حجت و دلیل آن استقراء و همه بررسی است. چون اگر حداکثر مدت حیض پانزده روز باشد لازم می‌آید که حداقل طهر و پاکی نیز چنین باشد، چون غالباً زنان در یک ماه یک بار پاکی و یک بار حیض خواهند داشت، و برای حداکثر

پاکی مدتی تعیین نشده است چون هستند زنانی که اصلا قاعده نمی‌شوند. اما طهر و پاکی بین حیض و نفاس - بنا بر آنکه زن حامله به قول اصح ممکن است قاعده بشود - گاهی کمتر از آن خواهد بود.

استحاضه

استحاضه عبارت است از خون ریزی مداوم از آلت تناسلی زن در غیر ایام حیض و نفاس. پس هرگاه زنی بعد از حداکثر ایام حیض و نفاس خون ریزی وی قطع نشد مستحاضه (زن همیشه در حیض) نامیده می‌شود.

احوال مستحاضه:

اول: زنی که ایام حیضش شروع شده و دوران خون ریزی حیضش از غیر حیضش مشخص است و با هم فرق دارند، به گونه‌ای که در بعضی روزها خون ریزی فراوان دارد و در بعضی روزها خون ریزی اندک که این خون ریزی اندک به حساب استحاضه محسوب می‌شود، و روزهای خون ریزی فراوان خون حیض محسوب می‌گردد، مشروط بر آنکه دوران خون‌ریزی فراوان از مدت حداقل ایام حیض کمتر و از حداکثر ایام حیض بیشتر نباشد.

دوم: زنی که ایام قاعدگیش بدون تمییز و فرق شروع می‌شود و در تمام دوران خون‌ریزی که حالت و صفت دارد که در این صورت حداقل حیض (یک شبانه روز) برای وی مدت حیض در ماه محسوب شده و باقیمانده روزهای ماه (۲۹ روز) روزهای پاکی ماهانه‌اش به حساب می‌آید.

سوم: زنی که قبل از استحاضه شدن مدت و دوران قاعدگی مشخص و معین داشت، بدین معنی که قبلا دوران حیض و پاکیش مشخص بوده است و وقت و مقدار آن را بر طبق عادت می‌دانست و بین خون قاعدگی و غیر آن فرق می‌گذاشت، پس بدان عمل می‌کند و بر طبق آن عادت قبلی رفتار می‌نماید، و این عادت با یک بار هم ثابت می‌شود، (حتی اگر یک بار این حال را به خود دیده سپس مستحاضه شده است، بر طبق آن عمل می‌کند).

چهارم: زنی که خون ریزی همیشگی دارد و عادت به حیض دارد، ولی بین خون حیض و غیر حیض فرق نمی‌گذارد و خون را به یک صفت می‌بیند، ولی عادت ماهانه‌اش معلوم است، او باید برابر عادت ماهیانه قبلی خود رفتار نماید. چون ام سلمه رضی الله عنها همسر پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که زنی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله عادت به خون ریزی همیشگی داشت که من برای وی از پیامبر صلی الله علیه و آله استفتاء کردم، و پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

«لَتَنْظُرَنَّ عِدَّةَ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ الَّتِي كَانَتْ تَحِيضُهَا مِنَ الشَّهْرِ قَبْلَ أَنْ يُصِيبَهَا الَّذِي أَصَابَهَا، فَلَتَتْرُكَنَّ الصَّلَاةَ قَدْرَ ذَلِكَ مِنَ الشَّهْرِ» (أخرجه مالك والنسائي وأبو داود والبيهقي وحسنه الترمذی).

«باید به تعداد همان ایام که پیش از مستحاضه شدن در ماه خون ریزی حیض داشت هر ماه ایام حیض حساب کند و از نماز خواندن خودداری کند آنگاه غسل کند و نماز بخواند به شرط مستحاضه^۱.

حداقل سن حیض برای زن

حداقل سنی که زن در آن قاعده می‌شود، نه سال است و دلیل بر آن تحقیق استقرائی است که به عمل آمده است. چون چیزی که در شرع و لغت و زبان ضابطه نداشته باشد درباره آن به واقعیت موجود عمل می‌شود و بدان مراجعه می‌گردد، و شافعی آن را چنین یافته است که گفت: زنانی که شنیده بودم پیش از دیگر زنان (عربستان) به سن حیض می‌رسند و قاعده می‌شوند زنان منطقه (تهامه) بود، که در ۹ سالگی قاعده می‌شوند. در این باره بیهقی حدیثی را از عایشه رضی الله عنها نقل کرده است. حداکثر سنی که زنان پس از آن قاعده شوند معلوم و معین نیست، زیرا گاهی پیش می‌آید که بعضی از زنان هیچگاه خون ریزی قاعدگی نخواهند داشت.

حداقل مدت بارداری و حاملگی و حداکثر آن

حداقل مدت بارداری و حاملگی شش ماه و دو لحظه است، یک لحظه برای عمل جماع و یک لحظه برای وضع حمل و زایمان. چون زنی را پیش عثمان بن عفان رضی الله عنه آوردند که شش ماه پس از شوهر کردن وضع حمل کرد. درباره رجم او با مردم مشورت کرد ابن عباس رضی الله عنهما گفت: خداوند می‌فرماید:

﴿وَحَمْلُهُ وَوَفْصَلُهُ وَتَلَثُّونَ شَهْرًا﴾ [الأحقاف: ۱۵].

«مدت بارداری و شیرخوارگی رویهم سی ماه است.»

و در جای دیگر می‌فرماید:

﴿وَفْصَلُهُ فِي عَامَيْنِ﴾ [لقمان: ۱۴].

«(مدت شیرخوارگی بچه که بعد از آن) از شیر گرفته می‌شود دو سال است.»

پس دو سال برای شیرخوارگی و شش ماه برای حمل می‌ماند و همه بدین سخن ابن عباس رضی الله عنهما مراجعه کردند و به صورت اجماع در آمد.

۱- تفصیل احوال مستحاضه را در ترجمه فقه السنه ج ۱/۱۳۲-۱۳۶ بخوانید. مترجم

آنچه که با حیض و نفاس بر زنان حرام می‌شود

برای زنان در حال قاعدگی و خون ریزی بعد از زایمان هشت چیز حرام است:

۱- نماز خواندن و سجده تلاوت قرآن و سجده شکر، چون پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«إِذَا أَقْبَلَتِ الْحَيْضَةُ فَدَعِيَ الصَّلَاةَ..».

«چون دوران قاعدگی به تو روی آورد نماز خواندن را ترک کن.»

لازم نیست زن نمازهایی را که در مدت حیض نخوانده است قضا کند چون عایشه رضی الله عنها گفت:

«كُنَّا نَحِيضُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ نَطْهَرُ، فَيَأْمُرُنَا بِقِصَاءِ الصِّيَامِ، وَلَا يَأْمُرُنَا بِقِصَاءِ الصَّلَاةِ.».

(رواه الشیخان و انعقد الإجماع علی ذلك).

«ما زنان پیامبر ﷺ قاعده می‌شدیم سپس که پاک می‌شدیم به ما دستور قضای روزه خورده شده در

ایام حیض و قاعدگی داده می‌شد ولی دستور قضای نمازهای فوت شده به ما داده نمی‌شد.»

۲- روزه گرفتن به علت مفهوم همان حدیث که گذشت: به ما دستور داده می‌شد که روزه را قضا

کنیم، یعنی روزه‌هایی که در ایام حیض خورده بودیم. و چون پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«أَلَيْسَ إِذَا حَاصَتْ لَمْ تُصَلِّ وَلَمْ تَصُمْ». (رواه الشیخان).

«...مگر نه اینست که زن چون قاعده شد و دوره حیض او فرا رسد نماز نمی‌خواند و روزه

نمی‌گیرد.»

چون نماز فراوان می‌شود و قضای آن در هر ماه مشقت دارد به خلاف روزه که سالی یک ماه است.

و خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ [الحج: ۷۸].

«(خداوند) در دین خود بر شما حرج و مشقت ننهاده است (و برایتان زحمت قرار نداده

است)».

۳- قرائت قرآن کریم اگرچه پاره‌ای از یک آیه باشد، چون به تعظیم آن خلل می‌رساند. و چون

پیامبر ﷺ گفت:

«لَا يَقْرَأُ الْجُنُبُ وَلَا الْحَائِضُ شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ». (رواه أبو داود و الترمذی).

«نباید جنب و کسی که در حیض است چیزی از قرآن بخواند.»

اما اذکار و اوراد قرآنی و غیرقرآنی مانند مواعظ و اخبار و احکام اگر به قصد قرآن خواندن نباشد

اشکالی ندارد، مثل اینکه به هنگام سوار شدن بگوید:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾ [الزخرف: ۱۳].

«پاک و منزه است خدائی که این را برایمان مسخر ساخت و إلا ما خود طاقت و توان آن را نداشتیم». و یا به هنگام مصیبت بگوید: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ [۱۵۶].
 «به حقیقت ما از آن خدائیم و به سوی او بر می‌گردیم». اگر قصد قرائت قرآن یا قصد قرائت و ذکر هر دو کند حرام است. و نووی آن را در دقایق خود یاد آوری کرده است، و برای چیزهایی که نظم آن در غیر قرآن نیز جاری است مانند «بسم الله والحمد لله» همان حکم جاری است که اگر به قصد قرآن باشد حرام است.

۴- دست زدن به مصحف شریف و برداشتن آن چون خداوند می‌فرماید:

﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ [الواقعة: ۱۷۹].

«نباید قرآن را مس کند و دست بزند مگر پاکان».

و پیامبر ﷺ نیز گفته است:

«لَا يَمَسُّ الْقُرْآنَ إِلَّا طَاهِرٌ». (رواه الدار قطنی).

«نباید قرآن را مس کند و دست بزند مگر کسی که پاک است».

هرگاه دست زدن به قرآن حرام باشد برداشتن آن به طریق اولی در این احوال حرام است، مگر اینکه قرآن در میان کالائی باشد و حمل قرآن به تنهایی مقصود نباشد که در آن صورت جایز است.

۵- ورود به مسجد و نشستن یا توقف نمودن در آن، چون این کار برای جنب حرام است و حال

حایض و نفساء شدیدتر از آن است، چون پیامبر ﷺ گفت:

«لَا أُحِلُّ الْمَسْجِدَ لِحَائِضٍ وَلَا جُنُبٍ». (رواه أبوداود).

«من مسجد را برای حایض و جنب حلال نمی‌دانم».

و اگر به صورت راهگذر وارد مسجد شود جایز است همانگونه که برای جنب هم جایز است، چون خداوند می‌فرماید:

﴿إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ﴾ [النساء: ۴۳] «مگر اینکه راهگذر باشد».

و اینکه به صورت راهگذر می‌تواند وارد مسجد شود وقتی است که اطمینان داشته باشد مسجد را آلوده و ناپاک نمی‌کند، و اگر خوف آلوده شدن مسجد را داشته باشد این نیز بر وی حرام است. کسی که ارزار را نگه نمی‌دارد (سلسل البول است) یا جراحی دارد که از زخمش خون می‌چکد اگر خوف آلوده نمودن مسجد را داشته باشد حکم حایض را دارد و عبور از مسجد بر او حرام است.

۶- طواف بیت الله، چون پیامبر ﷺ به عایشه رضی الله عنها در حالیکه به سفر حج قاعده شده بود گفت:

«افْعَلِي مَا يَفْعَلُ الْحَاجُّ غَيْرَ أَنْ لَا تَطُوفِي بِالْبَيْتِ حَتَّى تَطْهَرِي». (رواه الشيخان).

«هرکاری که حاجیان می کنند تو نیز بکن جز آنکه تا پاک نشوی طواف خانه کعبه نکنی».

۷- لذت و بهره بردن از مابین ناف و زانو. ابن مسعود رضی الله عنه گفت: از پیامبر ﷺ سوال کردم: وقتی که

زنم در دوره حیض و قاعدگی است چه چیزی از وی برایم حلال است؟

گفت: «لَكَ مَا فَوْقَ الْإِزَارِ» (رواه أبوداود).

«شما می توانید از روی لباس خواب از زن بهره گیرید».

و به روایت از عایشه رضی الله عنها آمده است که گفت:

«كَانَ يَأْمُرُ إِحْدَانًا إِذَا كَانَتْ حَائِضًا أَنْ تَأْتِرَ وَيُبَاشِرُهَا فَوْقَ الْإِزَارِ».

«هرگاه یکی از ما قاعده می شد پیامبر ﷺ دستور می داد که از او زیر جامه بپوشد و از روی از او

زیر جامه به معاشرت و مباشرت با وی می پرداخت».

و مسلم مثل آن را از میمونه رضی الله عنها همسر پیامبر ﷺ روایت کرده است، و مقصود آنست که حریم

شرمگاه برای مرد حرام است، چون پیامبر ﷺ گفت:

«مَنْ يَرْعَى حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يَرْتَعَ فِيهِ».

«هرکس پیرامون قرق شدن بگردد نزدیک است که در آن بچراند».

و در قول قدیم شافعی آمده است که تنها جماع در فرج حرام است. و دلیل او روایت انس رضی الله عنه است

که گفت: یهودیان چون زن قاعده می شد با او غذا نمی خوردند و در خانه و منزل با او جمع نمی شدند،

یاران پیامبر ﷺ در این باره از او سوال کردند: خداوند این آیه را نازل فرمود: «در حال حیض از زنان

کناره بگیرید...». و پیامبر ﷺ گفت:

«اصْنَعُوا كُلَّ شَيْءٍ إِلَّا التَّكَاحَ» (رواه مسلم).

«هرکاری که خواستید بکنید به غیر از نکاح یعنی جماع».

نوی آن را برگزیده و اختیار کرده. و در «التحقیق» و «شرح التنبیه» و «الوسیط» نیز آن را برگزیده

است. اگر شخص با علم به حرام بودن مرتکب جماع شود، گناه کبیره مرتکب شده است، و بر او واجب

است که توبه کند و مستحب است برای ارتکاب جماع در اول حیض یک دینار و در آخر حیض نیم

دینار صدقه کند، چون پیامبر ﷺ گفت:

«إِذَا وَقَعَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ وَهِيَ حَائِضٌ إِنْ كَانَ دَمًا أَحْمَرَ فَلْيَتَّصِدْ بِدِينَارٍ وَإِنْ كَانَ أَصْفَرَ فَلْيَتَّصِدْ بِنِصْفِ دِينَارٍ» (رواه أبو داود والحاكم وصححه).

«هرگاه کسی در حیض با همسر خود مرتکب جماع شد اگر خون حیض سرخ (تازه و اول حیض) باشد یک دینار صدقه کند و اگر خون حیض زرد (کم رنگ) باشد نیم دینار صدقه دهد.»
و دوران نفاس به تمامی بر حیض قیاس می‌شود، بدین جهت صدقه دادن مستحب است و واجب نشده است. چون این نوع جماع به علت اذیت و آزاری که بر آن مترتب است حرام شده است و بر آن کفاره ای واجب نمی‌شود.

آنچه که بر جنب حرام است

پنج چیز بر جنب حرام است:

- ۱- نماز خواندن به اجماع همه علما.
- ۲- قرائت قرآن حتی اگر یک آیه یا یک حرف باشد خواه به طور سری یا آشکار، چون پیامبر ﷺ گفت: کسی که در حیض است یا جنب می‌باشد، نباید هیچ چیزی از قرآن بخواند و قبلا یادآوری شد.

«لَمْ يَكُنْ يَجُزُّ النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْقُرْآنِ شَيْءٌ سِوَى الْجِنَابَةِ».

«هیچ چیزی پیامبر ﷺ را از خواندن قرآن دور نمی‌کرد مگر جنابت.»

چنانچه شخص جنب در آغاز خوردن و نوشیدن اذکار قرآنی مانند بسم الله و در انتهای آن‌ها الحمد لله و به هنگام سوار شدن ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرْنَا لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾ [الزخرف: ۱۳]. و امثال آن را بر زبان آورد، اگر تنها قصد ذکر داشته باشد حرام نیست، و اگر به قصد قرآن و یا به قصد قرآن و ذکر بخواند حرام است و اگر اصلا قصدی نداشته باشد حرام نیست.

۳- دست زدن و برداشتن و حمل مصحف به همان دلیل که در حیض گذشت.

۴- طواف خانه خدا چون پیامبر ﷺ گفت:

«الطَّوْفُ بِالْبَيْتِ صَلَاةٌ». (رواه الحاكم). «طواف خانه خدا - به منزله - نماز است.»

و چون پیامبر ﷺ گفته است:

«الطَّوْفُ بِمَنْزِلَةِ الصَّلَاةِ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَحَلَّ فِيهِ التَّنَطُّقَ فَمَنْ نَطَقَ فَلَا يَنْطِقُ إِلَّا بِحَيْرٍ».

«طواف خانه خدا به منزله نماز است جز آنکه خدای تعالی حرف زدن در آن را حلال کرده است پس هیچ کس در حال طواف جز خیر حرفی نگوید».

۵- توقف و ماندن در مسجد چون خدا می فرماید:

﴿وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ﴾ [النساء: ۴۳].

«(وقتی که جنب هستید (وارد مسجد نشوید) مگر آنکه رهگذر باشید و عبور کنید».

یعنی وقتی که جنب هستید به مواضع نماز نزدیک نشوید (تا چه رسد به نماز خواندن). و چون پیامبر ﷺ گفت: من مسجد را برای کسی که در حیض یا جنب است حلال نمی دانم. این وقتی است که عذری نباشد. ولی اگر عذری باشد مثل اینکه در داخل مسجد محتلم گردد و نتواند بیرون رود. نووی گفته است: در آن حال بر وی واجب است که تیمم کند. و رافعی گفته است: در آن حال تیمم مستحب است. ولی عبور از مسجد برای جنب حرام نیست به علت همان آیه که ذکر شد، بلکه حتی مکروه هم نیست اگر غرض و هدف صحیحی داشته باشد.

آنچه که بر محدث و بی وضو حرام است

کسی که حدث اصغر (بی وضوئی) داشته باشد سه چیز بر وی حرام است:

۱- نماز به اجماع، و سجده شکر و تلاوت قرآن و نماز میت. در حدیث آمده است:

«لَا يَقْبَلُ اللَّهُ صَلَاةً بغيرِ طَهْوَرٍ وَلَا صَدَقَةً مِنْ غُلُولٍ». «خداوند نماز بدون وضو را و صدقه و

احسان از غنیمت به سرقت رفته را نمی پذیرد».

(ترمذی گفت: این صحیحترین چیز است). در این باب. کلمه (غلول) بضم غین به معنی مطلق

حرام است یا به معنی مال غنیمت است.

۲- طواف خانه کعبه، چون پیامبر ﷺ گفت: «طواف به منزله نماز است».

●- دست زدن و حمل مصحف، چون خداوند می فرماید: «نباید قرآن را مس کند و بدان دست

بزند مگر پاکان». اینکه گفته شده که: مقصود از آن قرآن نیست بلکه لوح محفوظ است، از

ذهن به دور است چون لوح محفوظ نازل نشده است و آنچه نازل شده قرآن است. پس مراد از

کتاب در آیه قرآن است نه لوح محفوظ، و چون پیامبر ﷺ نامه ای به اهل یمن نوشت که در آن

آمده بود: «لا یمس القرآن إلا طاهر». «نباید به قرآن دست بزند مگر کسی که پاک باشد» (به

روایت ابن حبان در صحیح خود. و حاکم گفته است: اسناد آن شرط صحیح دارد). و اینکه گفته اند:

مراد از «مطهرین» در آیه ملائکه و فرشتگان می‌باشند باز از ذهن به دور است، چون در آیه نفی و اثبات هر دو هست، ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ [الواقعة: ۷۹]. و در آسمان تنها پاکان و مطهران هستند نه غیر آن. پس معلوم می‌شود که خداوند انسان‌ها را اراده کرده است، زیرا آن‌ها هستند که مطهر و غیر مطهر دارند و درباره فرشتگان مطهر و غیر مطهر گفته نمی‌شود.

و حرام است دست زدن بدانچه که برای تدریس قرآن نوشته شده و اگر چه بعضی از آیه‌ای باشد، مانند آنچه بر تخته نوشته می‌شود. چون در آن تخته و الواح، قرآن به منظور تدریس نوشته شده پس شبیه به مصحف می‌باشد، و اما آیات و بعضی از آیات که برای درس دادن نوشته نشده است، مانند آنچه که روی سکه‌ها نوشته شده یا در خطابه‌ها آمده است دست زدن به آن‌ها حرام نیست، و همچنین بر داشتن و حمل آن‌ها، چون پیامبر ﷺ نامه‌ای به (هر قل) نوشت و در آن آمده بود: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ﴾ [آل عمران: ۶۴]. و به نامه رسان دستور نداده بود که تو بایستی همواره پاک باشی و طهارت داشته باشی. برای کسی که وضو ندارد حلال است که به وسیله چوبی یا مثل آن قرآن را ورق بزند چون در این حال او نه قرآن را دست می‌زند و نه آن را حمل می‌کند، و نوشتن قرآن روی دیوار مکروه است اگر برای مسجد هم باشد، و همچنین نوشتن قرآن روی لباس و پارچه و مواد خوراکی و امثال آن مکروه است. خوردن چیزی که قرآن روی آن نوشته شده باشد جایز است، ولی بلعیدن آن جایز نیست چون در حال خوردن و جویدن مکتوب وارد معده می‌گردد. نوشتن آیاتی از قرآن در ظرفی تا آب آن برای شفاء و درمان نوشیده می‌شود مکروه نیست، و سوزاندن چیزی که در آن قرآن باشد به قصد حفظ و صیانت آن جایز است. چون عثمان بن عفان رضی الله عنه به غیر از مصحف خود تمامی مصحف‌ها را سوزاند به خاطر حفظ آن‌ها. اگر کسی وضو نداشته باشد و نگران آلوده شدن یا تلف شدن قرآن باشد می‌تواند مصحف را به جهت حفظ و صیانت آن، بردارد و حمل کند. اگر مسافر نگران آن باشد که مصحف به دست کافران بیفتد بر وی حرام است که مصحف را با خود به سرزمین کافران ببرد.

و حرام است که مصحف را زیر سر بگذارد اگر چه خوف دزدیدن آن را داشته باشد، ولی اگر خوف آن را داشته باشد که مصحف با غرق شدن یا آلوده شدن یا افتادن به دست کافران تلف گردد می‌تواند آن را زیر سر بگذارد بلکه این کار واجب است. حمل مصحف در ضمن کالای دیگر جایز است، و دست زدن به تفاسیر قرآن بدون وضو و حمل آن جایز است اگر تفسیر بیش از قرآن باشد.

کودکی که به حد تمییز رسیده باشد بدین جهت که وضو ندارد از دست زدن به مصحف و حمل آن برای یاد گرفتن منع نمی‌شود، چون نیاز به تعلیم آن دارد و ادامه وضو برای وی مشقت دارد، بلکه مندوب و پسندیده است که به وی امکان داده شود. ولی نباید به کودک غیر تمییز امکان داده شود که به

مصحف دست بزند یا آن را بردارد چون موجب هتک حرمت آن می‌شود، و همچنین برای معلمی که وضو ندارد جایز است به مصحف دست بزند یا آن را حمل کند، چون برای تعلیم بدان کار نیاز دارد و استمرار و ادامه وضو برایش دشوار است و خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ [الحج: ۷۸].

«و خداوند در دین بر شما سخت نگرفته و حرجی بر شما قرار نداده است.»

صلاة (نماز)

کلمه صلاة در زبان عربی به معنی دعای خیر است چون خداوند می فرماید:

﴿وَصَلِّ عَلَيْهِمْ﴾ [التوبة: ۱۰۳]. «(ای محمد) برای آنان دعای خیر کن».

و در اصطلاح شرع صلاة عبارت است از مجموعه ای از گفتارها و کردارها که با «الله اکبر» شروع و با سلام دادن خاتمه می یابد، و دلیل واجب بودن نماز، قرآن و سنت نبوی و اجماع امت است. پس هرکس واجب بودن نماز را منکر گردد و یا بدان استهزاء نماید کافر و مرتد می باشد. خداوند می فرماید:

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ [البقرة: ۱۱۰].

«نماز را بپای دارید (و بر اقامه آن محافظت کنید و پیوسته آن را انجام دهید)».

و احادیث نبوی درباره وجوب نماز خیلی زیادند از جمله گفته پیامبر ﷺ:

«فَرَضَ اللَّهُ عَلَى أُمَّتِي لَيْلَةَ الْإِسْرَاءِ خَمْسِينَ صَلَاةً فَلَمْ أَزَلْ أُرَاجِعُهُ وَأَسْأَلُهُ التَّخْفِيفَ حَتَّى جَعَلَهَا خَمْسًا فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ». (رواه الشيخان).

«خداوند در شب «اسراء» پنجاه نماز را بر امت من فرض کرد و آنقدر به خداوند مراجعه کردم و از پیشگاه او تقاضای تخفیف بر امت خود نمودم تا اینکه خداوند تعداد نمازهای فرض را در شبانه روز پنج فریضه قرار داد».

و چون پیامبر ﷺ وقتی که معاذ بن جبل رضی الله عنه را به یمن می فرستاد گفت:

«أَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ فَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ».

«بدانان خبر بده و بگویی که خداوند در هر شبانه روز پنج نماز بر آنان فرض کرده است».

و دلیل تعیین اوقات و تعداد نمازهای فرض این آیه است:

﴿فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ ﴿١٧﴾ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ ﴿١٨﴾﴾ [الروم: ۱۷-۱۸].

«پاک و منزه است خداوند و تسبیح و تنزیه (گوئید خدای را) هنگامی که شب فرا می رسد و هنگامی که به صبح فرا می رسد، و حمد و ستایش از آن او است در آسمانها و در روی زمین و او را حمد و ستایش (گوئید) در هنگام عصر و به هنگام فرا رسیدن ظهر».

ابن عباس رضی الله عنهما گفت: در آیه فوق مراد از «حین تمسون» نماز مغرب و عشاء و از «حین تصبحون» نماز صبح و از «عشیاء» نماز عصر و از «حین تظهرون» نماز ظهر می باشد.

اوقات نماز

شناختن اوقات نماز مهمترین کار است برای نماز، چون با فرا رسیدن وقت نماز است که نماز واجب می گردد و با گذشتن وقت نماز است که نماز فوت می شود، و دلیل تعیین اوقات نمازهای پنجگانه قرآن کریم و سنت شریف نبوی و اجماع امت اسلامی است. خداوند می فرماید:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا﴾ [النساء: ۱۰۳].

«به حقیقت نماز بر مؤمنان در اوقات معین فرض شده است.»

و پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «أَمَّنِي جِبْرِيلُ عِنْدَ الْبَيْتِ مَرَّتَيْنِ، فَصَلَّى فِي الظُّهْرِ حِينَ زَالَتْ الشَّمْسُ، وَكَانَتْ بِقَدْرِ الشَّرَاكِ، وَصَلَّى فِي الْعَصْرِ حِينَ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ مِثْلَ ظِلِّهِ، وَصَلَّى فِي الْمَغْرِبِ حِينَ أَفْطَرَ الصَّائِمُ، وَصَلَّى فِي الْعِشَاءِ حِينَ غَابَ الشَّفَقُ، وَصَلَّى فِي الْفَجْرِ حِينَ حَرَّمَ الطَّعَامَ وَالشَّرَابَ فِي الصَّائِمِ، وَصَلَّى فِي الْعَدِّ الظُّهْرِ حِينَ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ مِثْلَ ظِلِّهِ، وَصَلَّى فِي الْعَصْرِ حِينَ كَانَ ظِلُّ كُلِّ شَيْءٍ مِثْلِيهِ، وَصَلَّى فِي الْمَغْرِبِ حِينَ أَفْطَرَ الصَّائِمُ، وَصَلَّى فِي الْعِشَاءِ ثُلُثَ اللَّيْلِ الْأَوَّلِ، وَصَلَّى فِي الْفَجْرِ فَاسْفَرَ، ثُمَّ التَّمَّتْ إِلَيَّ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، هَذَا الْوَقْتُ وَقْتُ النَّبِيِّينَ قَبْلَكَ، الْوَقْتُ مَا بَيْنَ هَذَيْنِ الْوَقْتَيْنِ». (رواه أبو داود و الترمذی و حسنّه و صحّحه ابن خزيمة و الحاكم).

«جبریل امین دوبار نزد خانه خدا (خانه کعبه) به امامت من ایستاد و (پشت سر او نماز را خواندم) نماز ظهر را وقتی برایم خواند که خورشید از خط استوا زوال کرده و سایه به اندازه بند کفش بود، و وقتی نماز عصر را برایم خواند که سایه هر چیزی به اندازه خودش بود، و نماز مغرب را وقتی برایم خواند که روزه دار افطار می کند و روزه اش را می گشاید، وقتی نماز عشاء را برایم خواند که شفق احمر و سرخی کنار آسمان ناپدید شده بود، و نماز بامداد و صبح را وقتی برایم خواند که خوردن و نوشیدن بر روزه دار حرام می شود، و چون فردا آمد نماز ظهر را وقتی برایم خواند که سایه هر چیزی به اندازه خودش بود، و نماز عصر را وقتی برایم خواند که سایه هر چیزی به اندازه دو برابر خودش بود، و نماز مغرب را وقتی برایم خواند که روزه دار افطار می کند، و نماز عشا را وقتی برایم خواند که یک سوم اول شب گذشته بود، و هنگامی نماز صبح را برایم خواند که هوا به خوبی روشن شده بود. سپس به من نگریست و گفت: ای محمد! این است وقت نیایش و نماز پیامبران پیش از تو، و اوقات نماز تو بین اوقات این دو روز قرار دارد که برایت نماز خواندم.»

(و بخاری به روایت ترمذی گفت: این حدیث صحیح‌ترین حدیث است درباره اوقات نمازهای فرض پنجگانه).

کلمه «شراک» که در حدیث آمده است به معنی یکی از بندهای کفش و نعل است. فرق بین «ظِلّ» و «فیء» آن است که ظل سایه اول روز تا آخر روز است، و «فیء» اختصاص به سایه بعد از زوال دارد. پس یعنی اول وقت نماز ظهر وقتی است که سایه هر چیز به اندازه یکی از بندهای نعل و تسمه آن است، و سایه هنگام زوال خورشید در شهرها و مناطق مختلف فرق می‌کند. در جایی که شاخص به هنگام زوال سایه ندارد مانند مکه و صنعاء همان پدید آمدن سایه زوال محسوب می‌شود و افزونی سایه در جایی که شاخص سایه دارد زوال محسوب می‌شود که اول و وقت زوال در حالت استواء به اندازه خودش شد، (سایه وقت زوال + سایه هر چیز به اندازه خودش) آخر وقت نماز ظهر است و اول وقت نماز عصر. لیکن باید اندکی سایه بیشتر باشد در آخر وقت نماز ظهر تا وقت عصر فرا رسد که با این مقدار زیادت سایه وقت عصر از وقت ظهر جدا می‌شود و شناخته می‌گردد، و هرگاه سایه هر چیز دو برابر آن شد وقت اختیار نماز عصر سپری میشود چون جبریل در نمازش برای پیامبر ﷺ بار دوم آن را اختیار کرد آن را وقت اختیاری نماز عصر می‌نامند^۱، و بعد از آن وقت، وقت جواز نماز عصر شروع می‌شود و تا زمان غروب خورشید ادامه دارد چون پیامبر ﷺ گفت:

«وَقْتُ الْعَصْرِ مَا لَمْ تَغْرُبِ الشَّمْسُ» (رواه مسلم).

«وقت نماز عصر تا زمانی است که خورشید غروب نکرده باشد».

و وقت نماز مغرب عبارت است از غروب خورشید، چون جبریل هر دو بار در یک وقت نماز مغرب را برای پیامبر ﷺ خواند، و در زمان پایان وقت نماز مغرب اختلاف است و دو قول وجود دارد. قول اول آنست که مدت زمان جواز خواندن نماز مغرب، مدت زمانی است که شخص بتواند طهارت بگیرد و ستر عورت کند و لباس بپوشد و اذان و اقامه بگوید و پنج رکعت نماز بخواند، و این است قول اظهر که از ظاهر حدیث فهمیده می‌شود، و بنا به قول دیگر بتواند بعد از طهارت و غسل و لباس پوشیدن هفت رکعت نماز بخواند، چون دو رکعت پیش از نماز مغرب و دو رکعت بعد از نماز مغرب سنت است و سه رکعت نماز مغرب که جمعا می‌شود هفت رکعت، و این قول راجح است. و شخصی که این اعمال را انجام می‌دهد باید معتدل و در حد وسط باشد (نه خیلی شتاب زده و نه خیلی کند).

۱- از وقتی که سایه هر چیزی بعد از سایه وقت زوال به اندازه خودش شد تا وقتی که سایه هر چیزی دو برابر خود به اضافه سایه وقت زوال می‌شود وقت اختیار عصر است.

قول دوم آنست که وقت جواز نماز مغرب هنگامی سپری می‌شود که شفق احمر و سرخی آن از افق آسمان بعد از غروب ناپدید گردد. چون پیامبر ﷺ گفت:

«وَوَقْتُ الْمَغْرِبِ إِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ مَا لَمْ يَسْقُطِ الشَّفَقُ». (رواه مسلم)

«وقت نماز مغرب هنگامی است که خورشید غروب کرده تا وقتی که شفق احمر ناپدید نشده است».

و از بریده رضی الله عنه روایت شده است که یکی درباره اوقات نماز از پیامبر ﷺ سوال کرد که پیامبر ﷺ دو روز با وی نماز خواند. نماز مغرب را در روز اول وقتی خواند که خورشید غروب کرده بود، و روز دوم وقتی نماز مغرب را خواند که هنوز شفق احمر ناپدید نشده بود.

سپس گفت: کجا است آن کس که از وقت نماز پرسش می‌کرد؟ آن مرد گفت: منم ای رسول الله ﷺ! گفت: وقت نماز شما ما بین آن دو وقت است که دیدید. و مسلم آن را روایت کرده است. و احادیث در این باره فراوانند و ابن خزیمه و خطابی و بیهقی و بغوی این قول را اختیار کرده‌اند. رافعی گفت: گروهی از اصحاب این قول را اختیار کرده و ترجیح داده‌اند. (نووی گفت: احادیث صحیح بدان تصریح دارند).

برابر احادیث با ناپدید شدن شفق احمر وقت نماز عشاء آغاز و با گذشت یک سوم از شب وقت آن می‌گذرد، چون پیامبر ﷺ در همان حدیث است امامت جبریل چنان گفت. و در قولی دیگر آمده است که وقت نماز عشاء با گذشتن نصف شب پایان می‌یابد. چون پیامبر ﷺ گفته است:

«وَوَقْتُ الْعِشَاءِ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ». (قال النووی: حدیث صحیح).

«وقت نماز عشاء تا نصف شب ادامه دارد».

و در روایت دیگر آمده است:

«لَوْلَا أَنْ أَشَقَّ عَلَى أُمَّتِي لِأَخَّرْتُ الْعِشَاءَ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ». (صححه الحاكم على شرط

الشيخين).

«اگر خوف به مشقت انداختن امت نبود نماز عشاء را تا نصف شب به تاخیر می‌انداختیم».

و این وقت اختیاری نماز عشاء است، و وقت جواز آن تا سپیده دم فجر صادق (دوم) ادامه دارد چون

پیامبر ﷺ گفته است:

«أَمَّا إِنَّهُ لَيْسَ فِي النَّوْمِ تَفْرِيطٌ إِنَّمَا التَّفْرِيطُ عَلَى مَنْ لَمْ يُصَلِّ الصَّلَاةَ حَتَّى يَجِيئَ وَقْتُ

الصَّلَاةِ الْآخَرِي» (رواه مسلم).

«آگاه باشید در خوابیدن تفریط و کوتاهی نیست بلکه تفریط بر کسی است که نماز نخوانده باشد تا اینکه وقت نماز بعدی فرا می‌رسد، و چنین کسی تقصیر و کوتاهی کردن و تفریط را مرتکب شده است.»

این حدیث بر این دلالت می‌کند که وقت هر نمازی تا زمان فرا رسیدن وقت نماز بعدی ادامه دارد، مگر نماز بامداد که وقت آن تا فرا رسیدن نماز ظهر ادامه ندارد چون اجماع بر این منعقد است که با طلوع خورشید وقت آن پایان می‌یابد. و ظاهر حدیث امامت جبریل هم بر آن دلالت دارد.

اما در سرزمین‌های که شفق احمر آن‌ها ناپدید نمی‌شود مدت زمان غیبت شفق احمر در نزدیکترین مناطق بدانجا معتبر است. آغاز وقت نماز بامداد هنگام طلوع صبح صادق است که روشنی سپیده دم یکباره و به طور گسترده در جهت عرض و پهناى افق و کناره‌های آسمان پخش می‌شود، و وقت اختیاری نماز صبح تا وقتی است که هوا به خوبی روشن می‌شود و همه چیز آشکار خواهد شد، به دلیل حدیث امامت جبریل. و وقت جواز آن تا طلوع خورشید ادامه دارد. چون پیامبر ﷺ گفت:

«مَنْ أَدْرَكَ مِنَ الصُّبْحِ رُكْعَةً قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ فَقَدْ أَدْرَكَ الصُّبْحَ». (رواه مسلم).

«هرکسی پیش از طلوع خورشید بتواند یک رکعت بخواند او نماز صبح را دریافته است.»

و باید دانست که وقت جواز بدون کراهت نماز صبح تا دمیدن سرخی قرص خورشید است پیش از طلوع خورشید و این وقت تا خورشید طلوع می‌کند وقت کراهت آن است، اگر عذری نباشد و خوابیدن پیش از نماز عشاء مکروه و ناپسند است و همچنین سخن گفتن بعد از نماز عشاء مگر اینکه سخن خیر باشد. چون ابو برزه اسلمی رضی الله عنه گفت:

«كَانَ يَكْرَهُ التَّوَمَّ قَبْلَ صَلَاةِ الْعِشَاءِ وَالْحَدِيثَ بَعْدَهَا». (رواه الشیخان).

«پیامبر ﷺ همواره کراهت داشت و بدش می‌آمد از اینکه پیش از نماز عشاء بخوابد و بعد از خواندن

نماز عشاء سخن بگوید.»

شرایط وجوب نماز

برای وجوب نماز تحقق شرایط زیر لازم می‌باشد:

اسلام (مسلمان بودن)، و به حد بلوغ رسیدن، و عقل و تمییز داشتن، و پاک بودن از حیض و نفاس. پس بر کسی که کافر اصلی است (نه مرتد) نماز خواندن مطالبه نمی‌شود چون در حال کفر نماز خواندن صحیح نیست، زیرا نماز عبادت و تقرب به خدا است و او اهل آن نیست، و در همه فروع

شریعت چنین است. و اما مرتد بدون خلاف، وجوب نماز متوجه او می‌شود چون با مسلمان شدن این وجوب بر او لازم خواهد شد و با مرتد شدن از او ساقط نمی‌شود.

همانگونه اگر کسی به مالی اقرار کرد که بر ذمه او می‌باشد سپس مرتد شد این اقرار از او ساقط نمی‌شود. و اما کودک و کسی که عقلش زایل شده باشد با بیماری یا آفتی یا چیزی مانند آن، نماز بر آن‌ها واجب نمی‌گردد. چون پیامبر ﷺ گفته است:

«رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثٍ: عَنِ التَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ وَعَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ وَعَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَعْقِلَ». (أخرجه أبو داود والترمذی قال: حديث حسن).

«از سه کس قلم تکلیف برداشته شده است: کسی که به خواب رفته است تا اینکه بیدار گردد، و از کودک تا اینکه به سن احتلام برسد، و از دیوانه تا عاقل گردد و عقلش برگردد».

هرگاه کودک به حد تمیز و رشد رسید بر ولی او واجب است که او را به نماز خواندن امر کند اگر به سن هفت سالگی رسیده باشد، و چنانچه به سن ده سالگی رسید باید به خاطر ترک نماز او را بزند. چون پیامبر ﷺ گفته است:

«مُرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالصَّلَاةِ وَهُمْ أَبْنَاءُ سَبْعٍ وَاضْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا وَهُمْ أَبْنَاءُ عَشْرٍ وَفَرَّقُوا بَيْنَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ».

«چون فرزندانتان به هفت سالگی رسیدند آنان را به نماز خواندن امر کنید، و چون به ده سالگی رسیدند و نماز نخواندند آنان را بزنید و تنبیه کنید، و در سن ده سالگی اتاق خواب آنان را از هم جدا کنید».

و بر پدران و مادران واجب می‌باشد که احکام طهارت (غسل و وضو) و نماز را به فرزندانشان یاد بدهند.

و اما نماز بر حیض و نفساء در حال حیض و نفاس واجب نیست بلکه حرام است چون پیامبر ﷺ گفت:

«إِذَا أَقْبَلَتِ الْحَيْضَةُ فَدَعِيَ الصَّلَاةَ..».

«هرگاه حالت حیض به تو روی آورد پس - تا هنگام پاک شدن - نماز را ترک کن...»
و نفاس هم حکم حیض را دارد.

شرایط صحت نماز

باید دانست که نماز شرایط و ارکان و ابعاض (اجزاء) و هیئتی دارد که تحقق آن‌ها برای صحت نماز ضروری و لازم است. فرق بین شرط و رکن این است که شرط از ماهیت و ذات نماز خارج است (و مقدم بر آن است)، مانند طهارت اعضاء اندام‌ها از حدث (بی‌وضوئی) و ناپاکی و نجس. و رکن آن است که داخل در خود نماز و ذات نماز است مانند رکوع و سجود.

شرایط صحت نماز پنج چیز است:

۱- پاکی از حدث اصغر و اکبر (پاکی از بی‌وضوئی و جنابت) چون خداوند می‌فرماید:

﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ﴾ [المائدة: ۶].

«هر گاه اراده خواندن نماز کردید چهره‌هایتان را بشویید...».

تا آنجا که می‌گوید: «و اگر جنابت داشتید و جنب بودید غسل جنابت کنید...».

و پیامبر ﷺ گفته است:

«لَا يَقْبَلُ اللَّهُ صَلَاةً بِغَيْرِ طَهْوَرٍ». (رواه الجماعة).

«خداوند نماز را بدون پاکی نمی‌پذیرد».

۲- پاکی و پاکیزگی بدن و جامه و لباس و مکان و محل. و اما دلیل پاکی بدن قول خدا است:

﴿وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾ [المدثر: ۵] «رجز را ترک کن».

رجس به معنی نا پاکی و نجاست است. ترک آن، آلوده نشدن بدان می‌باشد و چون پیامبر به عایشه رضی الله عنها گفت:

«إِذَا أَقْبَلَتِ الْحَيْضَةَ فَدَعِيَ الصَّلَاةَ وَإِذَا أُدْبِرَتْ فَاغْسِلِي عَنكَ الدَّمَ وَصَلِّي». (رواه

الشیخان).

«هر گاه حیض به تو روی آورد نماز خواندن را ترک کن و هر گاه حیض به تو پشت کرد (تمام شد)

خون خود را بشوی (غسل کن) و آنگاه نماز را بخوان».

و اما دلیل پاکی جامه و لباس قول خداوند است که می‌گوید:

﴿وَتِيَابِكَ فَطَهِّرْ﴾ [المدثر: ۴]. «و لباس و جامه‌ات را پاک کن».

در حدیث آمده است که اگر خون حیض جامه را آلوده کرد آن را با آب بشویید. این حدیث صحیح

است. و اما پاکی محل نماز خواندن به دلیل قول پیامبر است، که چون یک مرد اعرابی در مسجد ادرار

کرد گفت:

«صُبُّوا عَلَيْهِ دَنُوبًا (دَلْوًا) مِنْ مَاءٍ». (متفق علیه). «یک سطل آب بر جای آن بریزید».

هر گاه کسی نماز خواند و در بدن یا جامه و لباس یا محل نماز وی نجاستی وجود داشت و او در حال نماز خواندن از آن نجاست و ناپاکی اطلاع نداشت و آن را نمی دانست، و اگر به آن علم نداشت بر وی واجب است که بعد از اطلاع، آن نماز را قضا کند چون طهارت بدن و لباس و محل واجب است و با جهل و عدم آگاهی ساقط نمی شود همانگونه که طهارت و پاکی از حدث و بی وضویی با جهل و ندانستن ساقط نمی شود. بعضی گفته اند: قضای نماز واجب نیست، و ابن منذر و نووی در شرح مهذب آن را اختیار کرده اند.

لیکن اگر شخصی از آن ناپاکی در بدن یا لباس یا محل نماز اطلاع داشت سپس آن را فراموش کرد، بر وی واجب است که آن نماز را قضا کند، چون هنگامی که از نجاست اطلاع داشته است از شستن آن تقصیر و کوتاهی کرده است.

۳- ستر عورت و پوشیدن آن با لباس پاک حتی در خلوت و تاریکی. عورت عبارت است از اندام هایی که پوشیدن آنها در نماز بر مرد و زن واجب است. چون خداوند گفته است:

﴿خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾ [الأعراف: ۳۱].

«مَنْ آتَى عَرَفًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ فَصَدَقَهُ...» (رواه مسلم).

«هرکس پیش عرف رفت و چیزی را از او پرسید و بدان باور کرد و او را تصدیق نمود...».

۴- روی به قبله نماز خواندن برای کسی که بتواند چنین کاری کند نه برای کسی که در حال شدت خوف است یا مسافری که در سفر مباح می باشد و نماز سنت می خواند، (در آن دو صورت روی به قبله نماز خواندن شرط نیست) که بعدا بیان می شود. دلیل شرط بودن استقبال قبله قول

خدا است: ﴿قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا﴾ [البقرة: ۱۵۰].

«پس روی خود را (در نماز) به سوی مسجد الحرام بگردان و هر جا که بودید (در نماز) روی خود را سوی مسجد الحرام بگردانید (روی به سوی آن نماز بخوانید)».

استقبال قبله در غیر نماز واجب نیست پس معلوم است که مقصود از آیه که می فرماید: روی به سوی قبله کنید، یعنی در نماز چنین کنید. و چون پیامبر ﷺ گفته است:

«إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ فَاسْبِغِ الوُضُوءَ ثُمَّ اسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ» (رواه الشيخان).

«هرگاه اراده نماز خواندن کردی وضوی کامل بگیر سپس روی به سوی قبله نماز را بخوان».

برای کسانی که در مکه هستند و به خانه کعبه نزدیکند واجب است که درست متوجه خانه کعبه باشند، و برای کسانی که دورند و آن را نمی‌بینند روی به جهت کعبه و قبله نماز خواندن کافی است. کسی که نماز فرض را می‌خواند باید مستقر باشد و در محل ثابتی نمازش را بگذارد، مگر اینکه در کشتی و امثال آن باشد که در آن صورت استقرار شرط نیست چون بیرون رفتن از کشتی سخت یا غیر ممکن است. باید دانست که اگر کسی قادر باشد در جهت یابی قبله یقین حاصل کند، برای او جایز نیست که اجتهاد کند و به ظن خود جهت قبله را تعیین کند، ولی کسی که خود قدرت جهت یابی ندارد اگر کسی را یافت که از روی علم و آگاهی به وی خبر دهد باید به وی اعتماد کند اگر مورد وثوق و اطمینان باشد فرق نمی‌کند که آن فرد مرد یا زن یا عبد باشد. کسی که از جهت قبله خبر می‌دهد گاهی ممکن است به زبان بگوید، و گاهی ممکن است بدان اشاره کند. اگر نمازگزار کسی را نیافت که جهت قبله را به وی بگوید، و می‌توانست اجتهاد و تلاش کند. برای جهت یابی قبله، در آن صورت از روی اجتهاد و ظن خود جهت قبله را تعیین کرده و به سوی آن نماز می‌خواند، و شرط اجتهاد شخصی آنست که آن شخص دلایل جهت یابی قبله را بداند، و اگر نداند باید از مسلمان عادل و عارف به ادله قبله پیروی کند. یکی از دلایل جهت یابی قبله ابزار جدیدی است به نام قبله نما و قطب نما که جهت قبله را معین می‌نماید.

در دو حالت ترک قبله در نماز جایز است

در دو حالت ترک قبله در نماز جایز است:

۱- در حالت شدت خوف و رویارویی در صفوف جنگ با دشمن که در این حال جنگجویان هرگونه که ممکن باشد نماز خود را می‌خوانند سواره یا پیاده، روی به سوی قبله یا روی به غیر قبله، چون خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا﴾ [البقرة: ۲۳۹].

«هرگاه خوف داشتید (و نگران حمله دشمن بودید) پیاده یا سواره (نمازتان را بخوانید)».

ابن عمر رضی الله عنهما این آیه را چنین تفسیر کرده است: این آیه مربوط است به نماز خوف. و نافع گفته است: گمان نمی‌کنم که ابن عمر چنین گوید، مگر اینکه آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده باشد - یعنی این تفسیر ابن عمر بر مبنای شنیدن از پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است. مالک آن را روایت کرده است. ماوردی گفت: امام شافعی این تفسیر را از ابن عمر رضی الله عنهما به روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است. چون ضرورت گاهی اقتضا می‌کند که نماز به غیر جهت قبله خوانده شود که در این حالت نه در وقت تکبیر تحریم و نیت آوردن و نه در

غیر آن استقبال قبله لازم و واجب نیست اگر چه پیاده هم باشد. بغوی و غیر او چنین گفته‌اند. و اعاده نماز لازم نیست و او حق ندارد که نمازش را از وقت آن به تاخیر اندازد، چون قرآن بر این دلالت دارد که هر نمازی در وقت معین خود خوانده شود:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾ [النساء: ۱۰۳].

«به راستی نماز بر مؤمنان فرض است که در وقت معین برگزار شود».

واجب است که به هر حال از فریاد و سر و صدا کردن اجتناب و پرهیز شود چون بدان نیازی نیست. نماز خوف همچنان که در جنگ با کفار جایز است در جنگ با یاغیان و متمردان و راهزنان و در جنگ به منظور دفاع از جان و آبرو و مال نیز جایز می‌باشد، و همچنین در حال فرار از سیل یا آتش سوزی که از آن‌ها فرار چاره ای نباشد یا فرار از دست طلبکار برای بدهکاری که از پرداخت دین عاجز است و نمی‌تواند بر اعسار و تنگدستی خود اقامه دلیل و بینه کند یا در حال فرار از قصاص که امید عفو از اولیای مقتول داشته باشد نیز جایز است.

۲- حالت دوم که ترک قبله در نماز جایز است نماز سنت در سفر می‌باشد خواه مسافر سواره یا

پیاده باشد. اما برای سواره به دلیل اینکه ابن عمر رضی الله عنهما گفت:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُصَلِّي عَلَى ظَهْرِ رَاحِلَتِهِ حَيْثُ تَوَجَّهَتْ بِهِ». (رواه الشیخان).

«پیامبر صلی الله علیه و آله در مسافرت بر پشت راحله و مرکب خود رو به هر جهت که می‌رفت نمازش را

می‌خواند».

در روایت بخاری آمده است: «... او بر پشت مرکب رو به هر جهت که می‌رفت نماز می‌خواند».

اما هرگاه که نماز فریضه می‌گذارد از مرکب خود پیاده می‌شد و رو به قبله آن را می‌خواند چون در حدیث جابر رضی الله عنه آمده است:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُصَلِّي عَلَى رَاحِلَتِهِ حَيْثُ تَوَجَّهَتْ بِهِ، فَإِذَا أَرَادَ الْفَرِيضَةَ نَزَلَ فَاسْتَقْبَلَ

الْقِبْلَةَ». (رواه البخاری).

«پیامبر صلی الله علیه و آله سوار بر مرکب رو به هر طرفی که او را می‌بود نمازش (نماز سنت) را می‌گزارد و چون

اراده گزاردن نماز فریضه می‌کرد پیاده می‌شد و رو به قبله نمازش را می‌گزارد».

چنانچه مسافر مکلف گردد که نماز سنت را هم رو به قبله بخواند این کار به ترک اوراد و نمازهای سنت یا ترک مصالح زندگی مردم می‌انجامد، و اینکه برای مسافر پیاده هم به قیاس بر مسافر سواره در نماز سنت ترک جایز است چون از لحاظ معنی و مفهوم مانند هم هستند، البته این جواز ترک قبله برای

کسی است که توجه به قبله برایش ممکن نیست، ولی اگر توجه به قبله ممکن باشد بدین معنی که زمام مرکب را در اختیار داشته و مرکب مطیع و سهل القیاد باشد بر وی لازم است که رو به قبله نمازش را بگزارد. چون روایت شده که پیامبر ﷺ:

«كَانَ إِذَا سَافَرَ وَأَرَادَ أَنْ يَتَطَوَّعَ اسْتَقْبَلَ بِنَاقَتِهِ الْقِبْلَةَ وَكَبَّرَ وَصَلَّى حَيْثُ وَجَّهَ رِكَابَهُ». (رواه أبوداود بإسناد حسن).

«هرگاه به سفر می‌رفت و می‌خواست نماز سنت بخواند روی شتر خود را به سوی قبله می‌کرد و تکبیر تحریم می‌گفت و نماز خود را می‌خواند و فرق نمی‌کرد روی رکابش به هر طرفی بود». باید دانست که جهت مورد نظر مسافر (در نماز سنت) قبله او محسوب می‌گردد، پس اگر از جهت مورد نظر منحرف گشت نمازش باطل می‌شود. او باید برای رکوع و سجود خمیده شده سرش را فرود بیاورد که این انحناء و خمیده شدن برای سجود باید بیش از رکوع باشد تا بین آن‌ها فرق باشد و این برای سوار است، ولی پیاده باید به رکوع برود و روی زمین سجده کند و می‌تواند تشهد را که چون قیام طول دارد در حال رفتن بخواند، و اما کسی که سوار بر کشتی و امثال آن باشد حق ندارد که قبله را ترک کند و به جهت غیر قبله نماز بخواند چون استقبال قبله در این حالت ممکن است.

ارکان نماز

قبلاً گفتیم که: نماز شرعی مشتمل است بر ارکان و شرایط و ابعاض و هیئات که شرایط را ذکر کردیم و اینک ارکان نماز:

۱- نیت و قصد و اراده قلبی برای ادای نماز، کلمه نیت در زبان عربی به معنی قصد است، و در اصطلاح شرع عبارت است از قصد کاری توأم با انجام عملی آن. محل نیت قلب است و نیت (مانند اینکه بگوید: نیت دارم که چنین کنم) یک عمل شرعی نیست و دلیل شرعی ندارد، پس اگر کسی به زبان نیت را تلفظ کند و قلبش غافل باشد این نیت کفایت نمی‌کند، و شرط نیت آنست که جزم و تصمیم قطعی به انجام عملی داشته باشد که می‌خواهد انجام دهد، و در نماز این تصمیم قطعی باید مقارن با گفتن «الله أكبر» (تکبیر تحریم) باشد و دلیل بر آن اینست که خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [البينة: ۵].

«و امر نشده‌اند مگر به اینکه خداوند را عبادت کنند و دین را خالصانه از آن خداوند بدانند».

ماوردی گفته است: اخلاص که در آیه آمده است به معنی نیت است، و خالصانه یعنی اینکه از روی تصمیم قلبی و نیت دین را از آن خدا بداند، و پیامبر ﷺ گفته است:

«إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ».

«به حقیقت آنچه به کارها ارزش می بخشد قصد و نیت و آگاهانه انجام دادن آن است».

و امت اسلامی اجماع کرده است بر اینکه نیت در نماز معتبر است. پس هرگاه کسی بخواهد نماز فرض بخواند باید قصد و تصمیم برگزاری و انجام آن را داشته باشد تا از اعمال و کارهای دیگرش ممتاز و مشخص گردد، و باید آن را از دیگر نمازهایش مشخص کنند و آن را معین نماید و قصد فرض بودن را هم بکند تا با نماز سنت (که داوطلبانه صورت می گیرد) فرق داشته و از آن جدا گردد.

البته نیت فرض بودن نماز برای کودک واجب نیست چون نماز او سنت می باشد و به صورت سنت واقع می شود اگر چه در اوقات فریضه ها و به نام آن ها انجام می گیرد.

۲- قیام و بر پای ایستادن در نمازهای فرض و واجب برای کسی که بتواند سر پا بایستد یا آنچه که

جای قیام را می گیرد به وقت نتوانستن بر پای ایستادن مانند نشستن یا بر پهلو خوابیدن. چون

عمران بن حصین رضی الله عنه گفته است: من بیماری (بواسیر) داشتم و درباره نماز گزاردن از پیامبر صلی الله علیه و آله

پرسیدم، او گفت:

«صَلِّ قَائِمًا فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِدًا فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَى جَنْبٍ».

«ایستاده نماز را بگذارد، اگر ایستاده نتوانستی نشسته آن را بگزار، اگر نشسته هم نتوانستی بر

پهلوی آن را بگزار».

بخاری آن را روایت کرده و نسائی بر آن افزوده است:

«..فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَمُسْتَلْقِيًا عَلَى ظَهْرِكَ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا».

«اگر بر پهلوی نیز نتوانستی بر پشت خوابیده آن را بخوان، خداوند هیچکس را مکلف نمی نماید

مگر به قدر وسع و توانش». در قیام و بر پای ایستادن باید راست و درست بایستد و این شرط قیام است.

اگر بتواند بر پای بایستد، ولی به علت بیماری پشتش نتواند به رکوع و سجود برود بر او واجب است که

این قیام را انجام دهد چون آن را می تواند، و اگر برای قیام به چیزی نیاز داشته باشد تا بر آن تکیه کند

لازم است که چنین کند. باید دانست که مراد از ناتوانی از ایستادن امکان و عدم امکان نیست بلکه مراد

از نتوانستن، خوف از هلاکت یا افزایش بیماری یا ترس از مشقت و رنج شدید می باشد. امام شافعی

فرموده است که: مراد از عجز از قیام آنست که جز با مشقت و طاقت نتواند بر پای ایستد.

کسی که نماز را بصورت خوابیده انجام می‌دهد باید بر پهلوئی راست بخوابد، و واجب است روی به قبله باشد. اگر نتوانست باید بر پشت بخوابد به گونه‌ای که رو به سوی قبله باشد، و اگر نتوانست رکوع و سجود را انجام دهد آن‌ها را با اشاره و ایما به سوی قبله انجام دهد که اشاره و ایما کند، با اشاره چشمان این عمل را به جای آورد، چون توانش بیش از این نیست اگر از آن هم عاجز باشد افعال و حرکات نماز را در قلب و به دل انجام دهد. در این حالت اگر نتوانست، آن‌ها را از قلب جاری کند و به دل گوید. و مادام که عقلش ثابت و برجای است نباید به هیچ وجه نماز را ترک کند، وقتی که در چنین حالتی نماز گزارد بعد از بهبودی اعاده آن لازم نیست. امام محمد غزالی به قول پیامبر ﷺ استدلال کرده که گفته است:

«إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِأَمْرٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ».

«هرگاه به شما دستوری دادم که کاری انجام دهید، آن را کار را به حد که می‌توانید انجام دهید.»
و تا وقتی که مرگ فرا می‌رسد نماز خوانده می‌شود.

۳- تکبیرة الإحرام (الله أكبر گفتن آغازین) چون پیامبر ﷺ گفته است:

«مِفْتَاحُ الصَّلَاةِ الْوُضُوءُ وَتَحْرِيمُهَا التَّكْبِيرُ وَتَحْلِيلُهَا التَّسْلِيمُ».

(رواه أبوداود وغيره بإسناد صحيح)

«کلید نماز وضو است و با گفتن «الله أكبر» هرچه که غیر از نماز باشد بر آدمی حرام می‌شود و با سلام دادن آن محرمات بر انسان حلال می‌شودک».

و چون پیامبر ﷺ در حدیث «المسیعی صلاته» (کسی که نمازش را نادرست خواند) گفته است:

«إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ فَأَسْبِغِ الْوُضُوءَ ثُمَّ اسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَكَبِّرْ».

«هرگاه خواستی به نماز بایستی و قصد نمازگزاردن کردی اول وضوی کامل و درست بگیر و سپس روی به قبله بایست و بعد الله أكبر بگویی».

تکبیر یعنی «الله أكبر». چون پیامبر ﷺ هرگاه نماز را آغاز می‌کرد روی به قبله می‌ایستاد و دستان خود را بالا می‌برد و می‌گفت: «الله أكبر». به روایت ابن ماجه و روایت و تصحیح ابن حبان. این برای کسی است که بتواند به زبان عربی آن را بگوید، اما اگر کسی نتوانست و قدرت تعلم آن را هم نداشت ترجمه آن را به زبان خود بگوید، لیکن اگر قدرت تعلم و آموزش داشته باشد بر او واجب است که یاد بگیرد حتی اگر یادگیری آن مستلزم مسافرت به محلی باشد چون این مسافرت وسیله فراگیری و آموزش

چیزی است که واجب است، و هرچیزی که وسیله یاد گرفتن امری واجب باشد و یاد گرفتن واجب بدون آن ممکن نباشد آن نیز واجب است.

۴- خواندن سوره فاتحه در همه رکعت‌های نماز سنت و فرض، چون پیامبر ﷺ گفته است:

«لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ». (رواه الشیخان).

(نمازی نیست برای کسی که در آن سوره فاتحه را نخوانده باشد).

و تا فاتحه نخوانی نمازت قبول نیست. و در روایت دیگری آمده است:

«لَا تُجْزِي صَلَاةٌ لَا يَقْرَأُ الرَّجُلُ فِيهَا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ». (رواه الدار قطنی باسناد صحیح ورواه ابن

حبان وابن خزیمه فی صحیحهما).

«نمازی که در آن سوره فاتحه خوانده نشود کفایت نمی‌کند و موجب سقوط فرض نیست».

قرائت سوره فاتحه برای مرد و زن واجب و فرض است. اما شافعی با سند خود در حدیث: «المسین

صلاته» روایت کرده است که پیامبر ﷺ گفته است:

«فَكَبَّرْتُ ثُمَّ أَقْرَأُ بِأَمِّ الْكِتَابِ».

«پس الله اکبر (تکبیر) بگو، سپس ام الكتاب (سوره فاتحه) را بخوان».

و در روایت دیگری آمده است:

«مَنْ صَلَّى صَلَاةً لَمْ يَقْرَأْ فِيهَا بِأَمِّ الْقُرْآنِ فَهِيَ خِدَاجٌ فَهِيَ خِدَاجٌ غَيْرُ تَمَامٍ، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّمَا

نَكُونُ وَرَاءَ الْإِمَامِ فَقَالَ: أَقْرَأُهَا فِي نَفْسِكَ». (رواه مسلم عن ابی هریره).

«هرکس نماز بخواند و در آن ام الكتاب را نخوانده باشد نمازش ناقص (و فاسد و باطل) و ناتمام

است. به وی گفته شد: ما که پشت سر امام هستیم در نماز جماعت چه کار کنیم؟ گفت: در دل خود آن

را بخوانید».

باید دانست که «بسم الله الرحمن الرحيم» یک آیه کامل است از سوره فاتحه و اول آنست. به دلیل

اینکه پیامبر ﷺ سوره فاتحه را هفت آیه شمرد و بسم الله الرحمن الرحيم را جزء آن به حساب آورد.

بخاری آن را در صحیح خود آورده است،

«إِذَا قَرَأْتُمُ الْحَمْدَ فَاقْرَءُوا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَنْهَا أُمَّ الْكِتَابِ وَالسَّبْعُ الْمَثَانِي وَبِسْمِ اللَّهِ

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِحْدَى آيَاتِهَا» (رواه الدار قطنی).

«و قتیکه الحمد را خواندید همراه آن بسم الله الرحمن الرحیم را هم بخوانید، به خاطر اینکه به حقیقت سوره حمد، «أم القرآن» و «أم الكتاب» و «سبع المثانی» است و بسم الله الرحمن الرحیم یکی از آیات آنست».

به روایت از ام سلمه رضی الله عنها پیامبر صلی الله علیه و آله بسم الله الرحمن الرحیم را آیه‌ای از فاتحه به حساب می‌آورد. ابن خزیمه آن را در صحیح خود آورده است. ابونصر مؤدب گفته است: قاریان کوفه و فقهای مدینه اتفاق داشتند بر اینکه بسم الله الرحمن الرحیم آیه‌ای است از فاتحه. اگر کسی گوید که: در صحیح مسلم به روایت از عایشه رضی الله عنها آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله نماز را با تکبیر و قرائت الحمد لله رب العالمین آغاز می‌کرد، در جواب چه باید گفت؟

در جواب گوئیم: مراد قرائت سوره‌ای است که ملقب است به الحمد لله رب العالمین و بسم الله الرحمن الرحیم هم آیه‌ای از آن است.

اگر گفته شود که: این خلاف ظاهر است، جواب این است که به این جهت چنین می‌گوئیم تا تعارضی بین دلایل نباشد و به همه ادله عمل شود. باید نمازگزار سوره فاتحه را در حال قیام و حالتی که جای آن می‌نشیند بخواند و در اینکه قرائت فاتحه واجب است که در حال قیام و حالتی که به جای آن می‌نشیند خوانده شود، بین امام و مأموم و کسی که به صورت انفرادی نماز می‌خواند فرقی نیست، خواه در نمازهای سری یا جهری و آشکارا باشد بر همه لازم است که فاتحه را بخوانند.

برای کسی که عاجز باشد از خواندن فاتحه ترجمه آن جایز نیست، چون اعجاز سوره در ترجمه آن محفوظ نمی‌ماند و قرائت سوره فاتحه با تمام حروف و تشدیدهایش واجب می‌باشد. پس هرکس حرفی را ساقط کند یا حرف مشددی را بدون تشدید بخواند یا حرفی از آن را به حرف دیگر بدل نماید و تغییر دهد قرائت و نمازش درست نیست، اگر به گونه‌ای در کلمات یا حرکات لحن و تغییر نادرست انجام دهد که معنی را نادرست کند. مثلاً حرف کاف در «ایاک» را با حرکت کسره بخواند که اگر به عمد چنین کند قرائت او کافی نیست و نمازش را باطل می‌شود، و این برای کسی است که قادر به قرائت فاتحه باشد. اما کسی که قرائت فاتحه را نیکو می‌داند و قادر نیست آن را از حفظ بخواند بر وی لازم است که آن را یاد گرفته و حفظ کند یا از روی مصحف به درستی آن را قرائت کند، و اگر از حفظ کردن و درست خواندن فاتحه عاجز گشت می‌تواند هفت آیه دیگر از قرآن را بخواند، چون پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

«إِنْ كَانَ مَعَكَ قُرْآنٌ فَاقْرَأْ وَإِلَّا فَاحْمِدِ اللَّهَ تَعَالَى وَهَلِّلْهُ وَكَبِّرْهُ». (قال النووي: حسن).

«اگر با تو قرآنی هست (آیات دیگری از قرآن می‌دانی) آن را بخوان و در غیر آن صورت حمد و

تهلیل و تکبیر «الحمد لله لا إله إلا الله والله أكبر» بگویی».

بدین علت شرط کرده است که اگر فاتحه را ندانست هفت آیه دیگر از قرآن را بخواند، زیرا بهترین ذکر بعد از فاتحه آیات دیگر قرآن است به جای آن. و اگر به طور کلی کم و زیاد نتواند قرآن را بخواند به ذکر فوق اکتفا کند. به دلیل حدیث فوق و به دلیل روایت ابن حبان در صحیحش که مردی به حضور پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول الله من نمی‌توانم قرآن را یاد بگیرم، پس چیزی به من یاد بده که به جای قرآن برایم کفایت کند، و پیامبر ﷺ به وی گفت: بگو: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

«پاک و منزّه است الله، هر نوع ستایش از آن او است، و هیچ معبود به حق نیست جز الله، و از هر چیز بزرگتر است و هیچ کوشش و تلاش و نیروئی مثمر ثمر نیست مگر به اجازه الله که بلند مرتبه و بزرگوار است».

فضیلت سوره فاتحه بر غیر آن

به روایت از ابوسعید خدری آمده است که گفت: مشغول خواندن نماز بودم که پیامبر ﷺ مرا صدا زد، من به وی جواب ندادم، سپس (پس از تمام شدن نماز) به حضور او رفتم و گفتم: ای رسول الله من مشغول نماز خواندن بودم و در نماز بودم چه می‌فرمایی؟ گفت:

«أَلَمْ يَقُلِ اللَّهُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ [الأنفال: ۲۴] ثُمَّ قَالَ: أَلَا أَعَلَّمَكُمُ أَعْظَمَ سُورَةٍ فِي الْقُرْآنِ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ؟ فَقَالَ: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ هِيَ السَّبْعُ الْمَثَانِي الَّذِي أُوتِيَتْهُ وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ». (أخرجه البخاری وأبو داود).

«مگر خداوند نگفته است: هرگاه خداوند و پیامبرش شما را به سوی چیزی فرا خواندند که حیات واقعی شما در آن است پاسخ دهید و ندای آنان را بپذیرید؟ سپس گفت: آیا نمی‌خواهی بزرگترین سوره قرآن را به تو یاد دهم پیش از اینکه از مسجد بیرون بروی؟ پس چون اراده کرد که از مسجد بیرون رود گفتم: یا رسول الله تو فرمودی آیا نمی‌خواهی بزرگترین سوره قرآن را به تو یاد دهم؟ فرمود: الحمد لله رب العالمین که سوره سبع المثانی نام دارد و آن را با قرآن بزرگ به من داده‌اند».

و به روایت ابی بن کعب پیامبر ﷺ گفت:

«لَا رَجُوَ أَنْ لَا تَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ حَتَّى تَعَلَّمَ سُورَةَ مَا فِي التَّوْرَةِ وَلَا فِي الْإِنْجِيلِ وَلَا فِي الْقُرْآنِ مِثْلَهَا: السَّبْعُ الْمَثَانِي، فَاتِحَةَ الْكِتَابِ». (أخرجه الحاكم).

«امید است که از مسجد بیرون نروی تا اینکه سوره‌ای را یاد بگیری که نه در تورات و نه در انجیل و نه در قرآن سوره‌ای به فضیلت آن نیست، و آن سوره‌ای است که سبع المثانی می‌باشد (محتوی هفت آیه و دوبار تکرار شده است) و فاتحة الكتاب نام دارد».

۵- رکوع، رکوع یکی از ارکان نماز است و به دلیل قرآن و سنت نبوی و اجماع امت اسلامی ثابت شده است چون خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا﴾ [الحج: ۷۷].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید (در نماز) به رکوع بروید و سجده کنید».

و پیامبر ﷺ در حدیث «المسیع صلاته» (کسی که بد نماز خواند) گفت: «ثُمَّ ارْكَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ رَاكِعًا».

«سپس (بعد از اتمام فاتحه و قرائت در حال قیام) به رکوع برو تا اینکه آرامش و سکون یابی در حال رکوع».

۶- طمانینه و آرامش و سکون در رکوع، به دلیل همان حدیث فوق. حداقل رکوع برای کسی که می‌تواند به رکوع برود آن است که به گونه‌ای خم شود که کف دستانش به زانو برسد و اگر از آن عاجز شد با چشمانش اشاره کند. و صورت کامل رکوع آنست که نمازگزار به گونه‌ای خم شود که پشت و گردنش در یک سطح مساوی قرار گیرند و آن‌ها را بکشد و به حالت کشیده نگه دارد و ساقهای پایش به صورت مستقیم بایستد و زانوانش را در کف دستانش بگیرد و انگشتان دستانش رو به قبله باز باشند که سنت عملی پیامبر ﷺ چنین بوده و در آن چنین آمده است و این حالت این کسی است که ایستاده باشد، و اما برای کسی که نشسته به رکوع می‌رود حداقلش آنست که آنقدر سرش را پایین بیاورد و خمیده شود که سرش در محاذی زانوانش روی زمین قرارگیرد و صورت کامل آنست که آنقدر خمیده شود که پیشانی در محاذات محل سجده قرار گیرد. حداقل طمانینه و آرامش و سکون آنست که در حال اندام‌های ساکن و آرامش یابد و از حرکت بیفتد و خمیده شدن و برخاستن و بلند شدنش از هم جدا و مشخص باشند. چنانچه به حد رکوع رسید و بلافاصله برخاست و حرکات خمیدن و بلند شدن به هم متصل شود طمانینه صورت گرفته است، چون در حقیقت طمانینه سکون بعد از حرکت باید به اندازه یک «سبحان ربی العظیم». گفتن طول بکشد.

۷- برخاستن و راست ایستادن از رکوع، چون پیامبر ﷺ به «المسیع صلاته» گفت:

«ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَعْتَدِلَ قَائِمًا».

«بعد از رکوع و طمانینه برخیز تا اینکه به صورت اعتدال و ایستاده بلند شوی».

اعتدال واجب آنست که به حالتی برگردد که پیش از طلوع (در حالت قیام) داشت و نباید از این برخاستن و بلند شدن غیر از اعتدال از رکوع قصد دیگری داشته باشد، پس اگر در حالت رکوع ماری دید و از ترس آن بلند شد آن اعتدال چون به نیت و قصد اعتدال نبوده است معتبر نمی‌باشد.

۸- طمانینه در اعتدال به دلیل همان حدیث «المسیءُ صلاته» و باید به گونه‌ای در اعتدال بایستد که اندام‌هایش مانند حالت پیش از رکوع آرامش و سکون یابد.

۹- سجود، چون خداوند گفت: (در نماز به رکوع و سجود بروید). و پیامبر ﷺ خطاب به «المسیءُ

صلاته» گفت:

«ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا».

«پس از اعتدال رکوع به سجده برو تا اینکه در سجده طمانینه و آرامش یابی».

۹- طمانینه در سجود به دلیل همان حدیث پیش. و حداقل سجده آنست که آنقدر پیشانی را بر زمین نهد که بتوان آن را سجده نامید، و باید آنقدر پیشانی را روی زمین بنهد و فشار بیاورد که اگر پنبه ای در محل سجده وی باشد فشرده گردد و جای سجده پدیدار گردد، چون پیامبر ﷺ گفته است:

«إِذَا سَجَدْتَ فَمَكِّنْ جَبْهَتَكَ فِي الْأَرْضِ وَلَا تَنْقُرْ نَقْرًا». (رواه ابن حبان فی صحیحہ)

(هرگاه سجده کردی به درستی پیشانیت را بر زمین بگذار که جا افتد و همچون مرغ بر زمین نوک نزن که سریع پیشانی بر زمین بگذاری و بلند شوی».

پس هر کس بر پیشانی یا بینی یا عمامه یا آستینش سجده کند کفایت نمی‌کند. در صحیح مسلم آمده است که:

«شَكُونَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَرَّ الرَّمْضَاءِ فَلَمْ يُشْكِنَا» وزاد البيهقي: «فِي جَبَاهِنَا، وَأَكْفُنَا». (وإسناده

صحیح).

(ما پیش پیامبر ﷺ از شدت گرمی سنگ‌های محل سجده شکوه کردیم، که اجازه دهد پیشانی روی

آنها نگذاریم و او این شکوه را از ما نپذیرفت».

بیقهی بدان افزوده است که «شکایت از شدت گرمی سنگ‌ها و اثر آن روی پیشانی و کف دست‌ها

کردیم...».

در این که آیا نهادن هر دو کف دستان و زانوان و قدم‌های پاها همراه پیشانی بر روی زمین واجب است یا خیر اختلاف است. برخی گفته‌اند: نهادن آن‌ها بر زمین همراه پیشانی واجب نیست ولی صحیح آنست که واجب باشد. چون پیامبر ﷺ گفت:

«أَمَرْتُ أَنْ أُسْجِدَ عَلَى سَبْعَةٍ عَلَى الْجَبْهَةِ وَالْيَدَيْنِ وَالرُّكْبَتَيْنِ وَأَطْرَافِ الْقَدَمَيْنِ» (متفق علیه).

«به من دستور داده شده که بر هفت استخوان اندام خود در سجده تکیه کنم: بر پیشانی و هر دو دست و هر دو زانوی پاها و کناره‌های قدم پاها».

در دستان، کف دست‌ها و در اطراف قدم‌های پا کف انگشتان پا معتبر است که روی زمین نهاده شوند و یک قسمت از آن‌ها روی زمین باشد کفایت می‌کند. در سجود شرط است که اندام‌های پایین تن در حال سجود بلندتر باشد از اندام‌های بالای تن، چون براء بن عازب رضی الله عنه در سجده، سرین خود و اندام‌های پایین تن را بلند کرد و گفت: پیامبر ﷺ این چنین سجده می‌کرد. به روایت ابو داود و نسائی و ابن حبان که آن را صحیح دانسته است. اگر بر پیشانی او زخمی باشد باید زخم را باند پیچی کند و روی باند و پارچه بسته بر پیشانی سجده کند، و این او را کفایت می‌کند و سجده اش درست است، چون اگر در حالت عجز و ناتوانی از سجده کردن ایما و اشاره به جای سجده کافی باشد و اعاده نماز ساقط گردد سجده کردن بر باند و پانسمان پیشانی اولی تر است که قبول باشد. هرگاه کسی از سجده کردن عاجز باشد با سرش اشاره به سجده کند و اگر از آن هم عاجز باشد با اشاره چشم سجده کند. چون پیامبر ﷺ گفته است:

«صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي».

«آنگونه نماز بخوانید که می‌بیند من نماز می‌گزارم».

۱۰- نشستن بین دو سجده نماز، چون پیامبر ﷺ به «المسیئُ صلاته» گفت:

«ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَعْتَدِلَ جَالِسًا».

«سپس از سجده برخیز و بنشین تا اینکه در این نشستن اعتدال و آرامش و سکون برقرار شود و آنگاه به سجده بعدی برو».

و در روایتی دیگر آمده است:

«حَتَّى تَطْمَئِنَّ جَالِسًا أَفْعَلْ ذَلِكَ فِي صَلَاتِكَ كُلَّهَا». (رواه الشيخان).

«تا اینکه در حال جلوس پس از سجده سکون یابی سپس این عمل را در تمام سجده‌های نمازت (نمازهایت) انجام بده- در تمام نمازها بین دو سجده این کیفیت را مراعات کن».

و در صحیحین آمده است:

«إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ لَمْ يَسْجُدْ حَتَّى يَسْتَوِيَ جَالِسًا».

«پیامبر ﷺ هرگاه که سر از سجده (اول) بر می‌داشت به سجده (دوم) نمی‌رفت تا اینکه به درستی بنشیند و طمانینه یابد، آنگاه به سجده بعدی می‌رفت».

۱۱- طمانینه در نشستن و جلوس بین دو سجده به دلیل همان حدیث قبلی.

۱۲- و

۱۳- و

۱۴- نشستن برای خواندن تشهد آخر و فرستادن درود و سلام و صلوات بر پیامبر ﷺ. هر یک از این سه چیز رکن نماز می‌باشند. مراد از تشهد، تحیات می‌باشد. به روایت از ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که پیش از اینکه تشهد بر ما فرض گردد در تشهد می‌گفتیم: السَّلَامُ عَلَى اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى فُلَانٍ که پیامبر ﷺ گفت: «بگوئید: التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ. تا آخر حدیث که همه تشهد را در بر می‌گیرد. (به روایت دارقطنی و بیهقی با سند صحیح). اینکه ابن مسعود رضی الله عنه گفت: پیش از آنکه تشهد فرض شود، و اینکه پیامبر ﷺ گفت: «قولوا = بگوئید» به صورت امر که برای وجوب است، ظاهر آنست که تشهد اخیر در نماز واجب باشد. و در صحیحین (بخاری و مسلم) نیز امر به خواندن تشهد آمده است، پس هرگاه تشهد واجب باشد و به ثبوت برسد، نشستن برای آن نیز واجب خواهد بود. درباره الفاظی که در تشهد گفته می‌شود دو روایت صحیح موجود می‌باشد. روایتی از ابن مسعود رضی الله عنه، و روایتی از ابن عباس رضی الله عنهما. تشهد به روایت ابن مسعود رضی الله عنه:

«التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ، وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

«همه ستایشها و تمجیدهای پاک سزاوار الله است و از آن او است، درود بر تو ای پیامبر ﷺ و رحمت و برکات خدا بر تو باد، و درود خدا بر ما و بر بندگان شایسته الله، به زبان می‌گویم و به دل گواهی می‌دهم که: هیچ معبودی به حق نیست جز الله و همچنین می‌گویم و گواهی می‌دهم که: محمد ﷺ بنده و فرستاده و رسول الله است».

و اما روایت ابن عباس رضی الله عنهما: «پیامبر صلی الله علیه و آله به ما تشهد می‌آموخت همانگونه که قرآن را نیز به ما می‌آموخت و می‌گفت: «التَّحِيَّاتُ الْمُبَارَكَاتُ الصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ لِلَّهِ..» بقیه تشهد، مانند قبلی است. (این تشهد را شافعی و مسلم و ابوداود و نسائی روایت کرده‌اند).

امام شافعی گفت: احادیث مختلفی درباره الفاظ تشهد روایت شده است که این روایت ابن عباس رضی الله عنهما به نزد من بهتر و پسندیده تر از دیگر روایت‌ها می‌باشد، چون کاملترین آن‌ها است. حافظ (ابن حجر) گفت: از شافعی سؤال شد که چرا الفاظ تشهد روایت ابن عباس رضی الله عنهما را اختیار کرده‌ای؟ گفت: چون آن را گسترده تر یافتم و به صورت صحیح از ابن عباس شنیده شده، و به نزد من جامعتر و الفاظش از دیگر روایت‌ها بیشتر است، من آن را انتخاب کرده ام بدون اینکه بر دیگران سخت بگیرم و دیگران می‌توانند هر روایتی را که صحیح باشد انتخاب کنند و کاملترین تشهد آنست که این الفاظ را نیز بر الفاظ قبلی بیفزاید:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»^۱.

و اما وجوب صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله بدین جهت است که در روایت آمده است: از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال شد هرگاه خواستیم که در نماز بر تو صلوات بفرستیم چگونه صلوات بفرستیم و چه بگوئیم؟ فرمود: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ». (به روایت شیخین). کسی که از یاد گرفتن الفاظ عربی تشهد عاجز باشد می‌تواند ترجمه آن را بگوید.

۱۵- سلام دادن اول، چون پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

«وَتَحْلِيلُهَا التَّسْلِيمُ».

«بیرون آمدن از نماز با سلام دادن است». حداقل سلام دادن «السلام علیکم» می‌باشد. و نووی

گفته است که: در احادیث صحیحی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گفت: «السلام علیکم».

۱۶- مراعات ترتیب ارکان نماز است به گونه‌ای که بیان شد. به دلیل وجوب پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله برابر

خبر، «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أَصَلِّي».

۱- بار إلهای! بر محمد - صلی الله علیه وسلم - و آل محمد درود بفرست همچنان که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی، همانا تو ستوده و با عظمت هستی. بار إلهای! بر محمد و آل محمد برکت نازل فرما همچنان که بر ابراهیم ؛ و آل ابراهیم برکت نازل کردی، همانا تو ستوده و با عظمت هستی.

«آنگونه نماز بخوانید که می بینید من نماز می گزارم و از عمل من در نماز پیروی کنید».
و پیامبر ﷺ به همان ترتیب که بیان شد، نماز خوانده است. و اما بیرون آمدن و خروج از نماز برابر قول صحیح نیازی به نیت ندارد.

سنت های نماز پیش از دخول در آن

سنت های پیش از دخول در نماز دو چیز است: اذان و اقامه، که معنی مطلق هر دو اعلام است. و در اصطلاح شرع و فقه ذکر و اوراد مخصوصی می باشد که برای اعلام نماز فرض مشروع شده، و دلیل شرعی آن ها، قرآن و سنت نبوی و اجماع امت است. خداوند گفته است:

﴿وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُؤًا وَلَعِبًا﴾ [المائدة: ۵۸].

«هرگاه شما ندا سر دادید (و مردم را به نماز خواندید) آن را به مسخره و بازی می گیرند»
و در جای دیگر می گوید:

﴿إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ﴾ [الجمعة: ۹].

«هرگاه ندای نماز گفته شد (و اذان نماز) در روز جمعه را گفته شود».
و پیامبر ﷺ گفته است:

﴿إِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَلْيُؤَدِّنْ لَكُمْ أَحَدَكُمْ وَلْيُؤَمِّمْكُمْ أَكْبَرَكُمْ﴾. (رواه الشیخان).

«هرگاه وقت نماز فرا رسید یکی از شما اذان گوید، و بزرگترین شما برایتان امامت نماز جماعت را بر پای دارد».

و در روایتی دیگر آمده است: «هرگاه دو نفر بودید، اذان و اقامه نماز بگوئید و بعد از آن نماز بخوانید». برای نمازهای فرض اگر جماعت مردان باشد اذان بر آن ها مستحب است، و اما برای کسی که تنها نماز فرض می گزارد برخی گفته اند: اذان گفتن مستحب نیست، چون نیازی به اعلام ندارد، و به قول صحیح مستحب است که او نیز برای خود اذان بگوید. چون پیامبر ﷺ به ابوسعید خدری رضی الله عنه گفت:

﴿إِنِّي أَرَاكَ تُحِبُّ الْبَادِيَّةَ وَالْعَنَمَ فَإِذَا كُنْتَ فِي بَادِيَتِكَ أَوْ غَنَمِكَ فَأَذْنَتَ لِلصَّلَاةِ فَارْفَعْ صَوْتَكَ بِالتَّدَاءِ فَإِنَّهُ لَا يَسْمَعُ مَدَى صَوْتِ الْمُؤَذِّنِ جِنَّ وَلَا إِنْسٌ وَلَا شَيْءٌ إِلَّا شَهِدَ لَهُ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ». (رواه الشيخان). «من می بینم که تو بیابان و گوسفندان را دوست داری، پس هرگاه در بیابان و صحرا بودی یا در میان گله و گوسفندان بودی و خواستی اذان بگویی با صدای بلند اذان بگویی، چون تا آنجا که صدای مؤذن می رسد جن و انس و هر چیزی که صدای او را بشنود در روز قیامت بر این عمل نیک او گواهی می دهد».

مستحب است که مؤذن و اقامه گوینده رو به قبله ایستاده و دارای وضو باشد و با صدای نیکو اذان و اقامه گوید، و مؤذن بر جای بلند یا بر در مسجد اذان گوید، و به هنگام گفتن «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ». «به نماز بشتابید». به طرف راست ملتفت گردد و با صدای بلندی این نداء را سر دهد اگر چه تنها هم باشد، به دلیل همان حدیث ابوسعید خدری رضی الله عنه که گذشت. برای مؤذن شرط است که مسلمان و اهل تمییز و عاقل و مذکر باشد. گفتن اذان به نظر مؤذن تعلق دارد و نیازی به اجازه امام (جماعت) ندارد به خلاف اقامه که تعلق به اذن و اجازه امام دارد.

سبب و علت شرعی اذان و اقامه

سبب مشروعیت اذان گفتن روایتی است از عبدالله بن زید که گفت: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده بود که ناقوس بزرگی برای اعلام فرا رسیدن وقت نماز به مردم فراهم گردد، در خواب مردی را دیدم که ناقوسی در دست داشت، به وی گفتم: ای بنده خدا این ناقوس را می فروشی؟ گفت: آن را چه کار می کنی و برای چه چیز آن را می خواهی؟ گفتم: با نواختن آن مردم را به نماز فرا می خوانیم، او گفت: آیا نمی خواهی شما را به بهتر از آن هدایت و راهنمایی کنم؟ گفتم: چرا، می خواهم. گفت: چهار بار بگو: الله أكبر، دوبار بگو: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، و دوبار بگو: أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، و دوبار بگو: حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، و دوبار حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ، و دو بار الله أكبر و یک بار لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. سپس اندکی تاخیر کرد و گفت: به هنگام اقامه نماز و بر پای داشتن آن بگو: الله أكبر الله أكبر أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ، قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ الله أكبر الله أكبر لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، چون بامداد شد به پیشگاه رسول الله رفتم و آنچه را دیده بودم، به وی خبر دادم. او گفت:

«إِنَّهَا لَرُؤْيَا حَقٌّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَقُمْ مَعَ بِلَالٍ فَالْقِ عَلَيْهِ مَا رَأَيْتَ فَلْيُؤدِّنْ بِهِ فَإِنَّهُ أُنْدَى صَوْتاً مِنْكَ».

«به راستی خواب حق و راستینی است ان شاء الله، پس برخیز با بلال حبشی و آنچه را که در خواب دیده ای به وی بگویی و القاء کن تا آن را در اذان بگوید، چون صدای او رساتر از صدای شما است.»

پس با بلال برخاستیم و شروع کردم به اینکه این کلمات را بر وی القاء کنم و برایش بگویم و او آنها را در اذان گفت، که عمر خطاب در خانه خود آنها را شنید و با شتاب و دامن کشان بیرون آمد و گفت: ای رسول الله! سوگند بدان کس که تو را به حق فرستاد و مبعوث گردانید من نیز در خواب همان چیزی را شنیده‌ام که الان می‌شنوم، پیامبر ﷺ گفت: «فَلِلَّهِ الْحَمْدُ». به روایت احمد.

ترجیح شهادتین:

(مؤذن اول هر یک از شهادتین را دوبار با صدای آهسته بگوید بعد با صدای بلند) سنت می‌باشد. زیرا از ابو محذوره رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر ﷺ اذان را در ۱۹ کلمه به وی یاد داده است. پنج نفر از اصحاب صحاح آن را روایت کرده‌اند.

تثویب در اذان صبح:

(بیان پاداش نماز) است بدین معنی که بعد از «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ» دو بار بگوید: «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» ابو محذوره گفت: یا رسول الله سنت اذان را به من یاد بده که به وی یاد داد و گفت: هرگاه اذان صبح را دادی بعد از حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ بگویی: «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ اللهُ أَكْبَرُ اللهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ». (به روایت احمد و ابوداود).

برای کسی که صدای مؤذن را می‌شنود مستحب است آنچه را که از مؤذن می‌شنود تکرار کند مگر در وقت شنیدن حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ و حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ که به جای آنها بگوید: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ».

به روایت از عمر بن خطاب رضی الله عنه پیامبر ﷺ گفت:

«إِذَا قَالَ الْمُؤَذِّنُ: اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، فَقَالَ أَحَدُكُمْ: اللَّهُ أَكْبَرُ، ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، ثُمَّ قَالَ: حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، قَالَ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، ثُمَّ قَالَ: حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ،

قَالَ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، ثُمَّ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ» (رواه مسلم).

«هرگاه مؤذن گفت: الله اکبر و یکی از شما نیز همان را تکرار کرد، و چون مؤذن گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله، او همان را بگوید، و مؤذن گفت: أشهد أن محمداً رسول الله، او همان را تکرار کند، و وقتی مؤذن گفت: حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، او بگوید: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ و بعد از حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ نیز بگوید: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ و بعد از الله اکبر گفتن مؤذن او نیز همان را بگوید، و وقتی گفت: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ او نیز همان را تکرار کند و آن را با حضور قلب و از ته دل بگوید، داخل بهشت می‌شود».

سنت است به وقت گفتن الله أكبر توقف کوتاهی بکند، زیرا پیامبر ﷺ گفته است: «چون اذان گفתי با وقفه کوتاهی بعد از هر کلمه بگو. محمد بن عبدالرحمن در شرح ترمذی گفته است: این حدیث دلالت دارد بر اینکه مؤذن هر یک از کلمات را با یک نفس ادا می‌کند و برای شنونده اذان صبح به وقت شنیدن تثویب: «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» سنت است بگوید: «صَدَقْتَ وَ بَرَرْتَ صَدَقْتَ وَ بَرَرْتَ». راست گفתי و نیکو گفתי.

سنت است بعد از اذان، شنونده بر پیامبر ﷺ صلوات بفرستد و از خداوند برای او «وسيله» درخواست کند. زیرا عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت کرده است که از پیامبر ﷺ شنید می‌گفت:

«إِذَا سَمِعْتُمُ الْمُؤَذِّنَ فَقُولُوا مِثْلَ مَا يَقُولُ ثُمَّ صَلُّوا عَلَيَّ صَلَاةً، مَنْ صَلَّى عَلَيَّ صَلَاةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ بِهَا عَشْرًا، ثُمَّ سَلُوا اللَّهَ لِي الْوَسِيلَةَ فَإِنَّهُ مَنزِلَةٌ فِي الْجَنَّةِ لَا تَنْبَغِي إِلَّا لِعَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ وَأَرْجُوا أَنْ أَكُونَ أَنَا فَمَنْ سَأَلَ اللَّهَ لِي الْوَسِيلَةَ حَلَّتْ لَهُ شَفَاعَتِي». (رواه مسلم).

«هرگاه صدای مؤذن را شنیدید کلمات او را تکرار کنید سپس بر من درود و سلام بفرستید، زیرا هرکس صلوات و درودی بر من بفرستد خدا ده برابر آن را بر او می‌فرستد سپس برایم «وسيله» را از خداوند درخواست کنید، «وسيله» منزلت و مقامی است در بهشت که تنها شایسته و سزاوار یکی از بندگان خدا است، امید است که آن بنده من باشم پس هر کس آن را برایم از خدا مسئلت نماید شفاعت من برایش روا است»

و به روایت جابر رضی الله عنه پیامبر ﷺ گفت: هرکس به وقت شنیدن ندای اذان (بعد از شنیدن اذان) بگوید: «اللَّهُمَّ رَبِّ هَذِهِ الدَّعْوَةُ التَّامَّةُ، وَالصَّلَاةُ الْقَائِمَةُ، اتَّ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ، وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا»

الَّذِي وَعَدْتَهُ». یعنی: «بارها ای پروردگار و صاحب این دعوت کامل و تمام و این نماز بر پای شده، (وسیله) و «فضیله» را به محمد عطا کن و او را بدان مقام و منزلت پسندیده و شایسته ای که به وی وعده داده‌ای، برسان. اگر چنین گوید شفاعت من (در روز قیامت) برای او روا است». (به روایت بخاری).

دعای بین اذان مستحب است. زیرا پیامبر ﷺ گفته است:

«لَا يُرَدُّ بَيْنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ» (رواه ابوداود و النسائی و الترمذی).

«دعای بین اذان و اقامه رد نمی‌شود، یعنی پذیرفته می‌شود».

و ترمذی بدان افزوده است که گفتند: چه بگوئیم ای رسول الله؟ گفت:

«سَلُّوا لِلَّهِ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

«از خداوند عفو و عافیت در دنیا و آخرت مسئلت نمایید».

برای کسی که اقامه را می‌شنود مستحب است همان کلمات اقامه کننده را تکرار کند. مگر به وقت شنیدن «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ وَ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ» که لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ می‌گوید، و به وقت شنیدن «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» أَقَامَهَا اللَّهُ وَأَدَامَهَا می‌گوید، چون پیامبر ﷺ هنگامی که این کلمات را از بلال ﷺ شنید چنین گفت.

سنت‌های نماز بعد از دخول در آن

سنن نماز بعد از دخول در آن دو چیز است:

اول تشهد اول (در نمازهای بیش از دو رکعتی بعد از دو رکعت اول)، چون عبدالله بن مالک بن بحینه روایت کرده است که:

«قَامَ فِي صَلَاةِ الظُّهْرِ وَعَلَيْهِ جُلُوسٍ (أَي جُلُوسَ الشَّهَادَةِ الْأَوَّلِ) فَلَمَّا أَتَمَّ صَلَاتَهُ سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ»

(رواه الشيخان).

«پیامبر ﷺ یک بار در نماز ظهر بعد از دو رکعت اول بدون خواندن تشهد اول برخاست وقتی که

نمازش را به اتمام رسانید (پیش از سلام دادن) دو سجده (سهو) برد».

اگر تشهد اول واجب می‌بود بعد از قیام بدان بر می‌گشت و آن را می‌خواند و آنکه بر می‌خواست و

آن را ترک نمی‌کرد. پس این ترک کردن تشهد اول دلیل بر سنت بودن آنست، و هرگونه که بنشیند جایز

است، اما به صورت افتراش بنشیند بهتر است. افتراش آنست که روی قوزک پای چپ و پای راست را به گونه‌ای نصب کند که انگشتانش رو به قبله باشد.

دوم: قنوت است در نماز صبح و در نماز سنت وتر در نیمه دوم ماه رمضان. اما در نماز صبح به دلیل روایت انس رضی الله عنه که گفت:

«ما زال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْنُتُ فِي الصُّبْحِ حَتَّى فَارَقَ الدُّنْيَا» (رواه الإمام أحمد وغيره).

«پیامبر صلی الله علیه و آله تا زمانی که از دنیا رفت همواره در نماز بامداد قنوت می‌خواند».

(ابن الصلاح گفت: بیش از یک نفر از حافظان حدیث آن را صحیح دانسته‌اند، از جمله حاکم و بیهقی و بلخی. بیهقی گفت: عمل به مقتضای آن به روایت از خلفاء اربعه (راشدین)).

و قنوت خواندن در رکعت دوم صبح به دلیل روایتی است که در صحیح خود روایت کرده است، و اما اینکه باید قنوت بعد از برخاستن از رکوع رکعت دوم باشد به دلیل آنچه است که شیخین از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند، پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی که داستان شهادت کشتگان چاه «معونه» پیش آمد بعد از رکوع (رکعت آخر) آن را خواند، ما نیز قنوت صبح را بر آن قیاس می‌کنیم.

در صحیحین به روایت از انس رضی الله عنه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از رکوع قنوت می‌خواند. بیهقی گفت: راویان قنوت بعد از رکوع بیشتر و با حافظه تر بوده‌اند، پس قنوت خواندن بعد از رکوع بهتر است. سنت قنوت خواندن هرگونه دعا و ثنائی تحقق می‌یابد. پس اگر قنوت را آیه‌ای بخواند که متضمن دعاء و ثنا باشد و قصد قنوت کند کفایت می‌نماید، ولی اگر در قنوت چیزی را بخواند که در سنت و روایت آمده است (مأثور باشد) بهتر است از جمله:

«اللَّهُمَّ اهْدِنِي فِيْمَنْ هَدَيْتَ، وَعَافِنِي فِيْمَنْ عَافَيْتَ، وَتَوَلَّنِي فِيْمَنْ تَوَلَّيْتَ، وَبَارِكْ لِي فِيْمَا أَعْطَيْتَ، وَقِنِي شَرَّ مَا قَضَيْتَ، إِنَّكَ تَقْضِي وَلَا يُقْضَى عَلَيْكَ، إِنَّهُ لَا يَدُلُّ مَنْ وَالَيْتَ، تَبَارَكَتَ وَتَعَالَيْتَ فَصَلِّ عَلَيَّ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ».

«خداوندا مرا هدایت کن به گونه کسانی که هدایت کرده‌ای، و به من عافیت و تندرستی ارزانی دار همچون کسانی که بدانان عافیت بخشیده‌ای، مرا به خود نزدیک گردان، همچون کسانی که به خود نزدیک ساخته‌ای، و آنچه را که به من عطا کرده‌ای مبارک و افزون گردان، مرا از بدی آنچه مقدر فرموده‌ای محفوظ و مصون دار، چه همانا تو فرمان می‌رانی و کسی بر تو فرمان نمی‌راند، بی‌گمان کسی را که

تو والا گردانی خوار نخواهد شد. خداوندا تو مبارک و برتری و بر پیامبرت و آل او درود فرست». (به روایت ابو داود و ترمذی و نسائی و دیگران با اسناد صحیح).

رافعی گفته است که: علما پیش از «تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ»، «وَلَا يَعْزُزُّ مَنْ عَادَيْتَ» را افزوده‌اند. و در روایت بیهقی آمده است: و بعد از آن «فَلِكِ الْحَمْدِ عَلَى مَا قَضَيْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ» گفته می‌شود. البته امام جماعت همه ضمیرهای مفرد را به جمع تبدیل می‌کند، مثلاً به جای اهدنی، اهدنا می‌گوید. چون برای امام جماعت کراهت دارد که نفس خویش را به دعا اختصاص دهد، زیرا پیامبر ﷺ گفته است:

«لَا يُؤْمُ عَبْدٌ قَوْمًا فَيُخْضُ نَفْسَهُ بِدَعْوَةٍ دُونَهُمْ فَإِنْ فَعَلَ فَقَدْ خَانَهُمْ» (رواه ابو داود و الترمذی وحسنه).

«نباید یکی از بندگان خدا امامت قومی را به عهده گیرد و خود را تنها به دعا اختصاص دهد بدون اینکه آنان را نیز سهیم گرداند اگر چنین کند به حقیقت بدانان خیانت کرده است».

و سنت است که در قنوت دستان را بلند کند و بعد از اتمام قنوت آن‌ها را بر چهره نکشد و صورت خود را با دستان خود مسح نکند، چون در سنت ثابت نشده است. بیهقی آن را گفته است و دست بر سینه کشیدن بدون خلاف مستحب نیست بلکه جماعتی کراهت آن را به صراحت گفته‌اند و در روضه چنین گفته است.

و اما قنوت خواندن در نماز وتر در نیمه دوم ماه رمضان به دلیل روایتی است که ترمذی از علی بن ابی طالب رضی الله عنه و ابو داود از ابی بن کعب رضی الله عنه ذکر کرده‌اند.

هیأت نماز

هیأت‌های نماز پانزده چیز است، و مراد از هیأت‌های نماز چیزهایی می‌باشد که با سجده سهو جبران نمی‌شود، پس ترک آن‌ها نیازی به سجده سهو ندارد.

۱- بلند کردن دست‌ها به هنگام گفتن تکبیر تحریم، و به وقت رکوع و برخاستن از رکوع، و به وقت برخاستن از تشهد اول. به این ترتیب که کف دو دستان و انگشتان دستان را باز کند و تا مقابل شانه‌ها به نحوی بالا ببرد و بلند کند که سرانگشتان در محاذی بالای گوش‌ها و پشت دست‌ها در محاذی شانه قرار گیرد. خواه شخص نمازگزار ایستاده یا نشسته یا بر پهلوی باشد و خواه نماز فرض یا سنت باشد، و زن و مرد و امام و مأموم با هم مساویند و فرقی ندارند، و اما به وقت گفتن تکبیر تحریم به دلیل روایت ابن عمر رضی الله عنهما است که گفت:

«كَانَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ إِلَىٰ مِنْكَبَيْهِ إِذَا افْتَتَحَ الصَّلَاةَ» (رواه الشيخان).

«پیامبر ﷺ به هنگام آغاز نماز، به وقت گفتن تکبیر تحریم - هر دو دست خود را تا برابر شانه هایش بالا می‌برد».

و اما دلیل بلند کردن دستان به وقت رفتن به رکوع و برخاستن از آن روایت ابن عمر رضی الله عنهما است که گفت:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ رَفَعَ يَدَيْهِ حَتَّىٰ يَكُونَا حَذَوَ مِنْكَبَيْهِ ثُمَّ يَكْبُرُ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَرْكَعَ رَفَعَهَا مِثْلَ ذَلِكَ وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرَّكُوعِ رَفَعَهَا كَذَلِكَ وَقَالَ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمَدَهُ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ». (رواه الشيخان و البيهقي).

«پیامبر ﷺ هرگاه به نماز می‌ایستاد هر دو دست خود را بالا می‌برد و بلند می‌کرد تا برابر شانه هایش سپس می‌گفت: الله أكبر، چون می‌خواست به رکوع رود نیز همین عمل را تکرار می‌کرد و چون از رکوع بر می‌خواست و سر از رکوع بر می‌داشت نیز چنین می‌کرد و می‌گفت: «سمع الله لمن حمده ربنا لك الحمد» یعنی خداوند حمد و ستایش کسی را شنید که حمد او کرد خداوند ستایش تنها از آن تو است».

و اما دلیل بلند کردن دستان به هنگام برخاستن از تشهد اول، روایت نافع از ابن عمر رضی الله عنهما است که او هرگاه از تشهد اول پس از دو رکعت بر می‌خواست هر دو دست را بلند می‌کرد، و این عمل را به پیامبر ﷺ نسبت می‌داد. به روایت بخاری و ابوداود و نسائی.

۲- نهادن دست راست بر دست چپ روی سینه در نماز، زیرا به روایت قبیصه از پدرش هلب، و نیز روایت او از پدرش آمده است که پیامبر ﷺ برایمان به امامت نماز می‌ایستاد (پشت سر او به جماعت نماز می‌خواندیم) که دست چپ خود را با دست راست می‌گرفت. (ترمذی آن را روایت کرده است). و پیامبر ﷺ گفته است:

«مِنَ اخْلَاقِ النَّبِيِّينَ وَضَعُ الْيَمِينِ عَلَى الشَّمَالِ فِي الصَّلَاةِ». (رواه الشيخان والنسائي والحاكم).

«از اخلاق پیامبران عليهم السلام است که در نماز (و نیایش) خود دست راست را بر دست چپ می‌نهادند».

نهادن دستان در بالای ناف یا پایین ناف مساوی می‌باشد و فرقی ندارد، چون هر دو وضعیت از اصحاب رسول الله ﷺ روایت شده است. (ابوداود و احمد و ابن ابی شیبه از علی بن ابیطالب رضی الله عنه روایت نموده و تخریح کرده‌اند که:

«الْسُّنَّةُ وَضَعُ الْكَفِّ فِي الصَّلَاةِ تَحْتَ الشَّرَّةِ».

«سنت آنست که کف دست را در نماز زیر ناف نهاد».

و ترمذی گفته است:

«رَأَى بَعْضَهُمْ أَنْ يَضَعُهَا فَوْقَ الشَّرَّةِ ، وَرَأَى بَعْضَهُمْ أَنْ يَضَعُهَا تَحْتَ الشَّرَّةِ وَكُلُّ ذَلِكَ وَاسِعٌ

عِنْدَهُمْ».

«رای بعضی بر اینست که دستان را بالای ناف نهاد، و رای برخی دیگر بر آنست که دستان را پایین

ناف نهاد و هر دوی آن‌ها به وفور مشاهده شده است».

به روایت از وائل بن حجر آمده که گفت:

«صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَوَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى يَدِهِ الْيُسْرَى عَلَى صَدْرِهِ».

«همراه پیامبر ﷺ نماز گزاردم (و دیدم) که او دست راستش را روی دست چپش روی سینه نهاد».

به روایت ابن خزیمه در صحیح خود و ابوداود و نسائی با این الفاظ آمده است:

«.. ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى ظَهْرِ كَفِّهِ الْيُسْرَى وَالرُّسْعِ وَالسَّاعِدِ».

یعنی: «سپس دست راست خود را بر پشت دست چپ و مچ و بازو نهاد».

۳- توجه (دعای افتتاح خواندن) بدین گونه که نمازگزار بلافاصله بعد از گفتن تکبیر تحریم این آیه

را به عنوان توجه به پیشگاه خداوند بخواند: ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٧٩﴾ [الأنعام: ۷۹] «روی خود را تنها به سوی آن کس

متوجه می‌نمایم که آفریننده آسمانها و زمین است، در حالیکه از باطل روی گردانده و خود را به

وی تسلیم می‌کنم. من از انبازگیرندگان برای الله نیستم (به وی شرک نمی‌ورزم».

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٣﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ

وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾ [الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳]. «بی‌گمان نمازم و عبادتم (قربانیم) و زندگیم و مرگم

برای الله است (به دست او است) که پروردگار عالمیان می‌باشد، و هیچ شریک و انبازی ندارد و بدین

دستور داده شده‌ام و من از جمله مسلمانانم». مسلم آن را به روایت از حضرت علی آورده است که

پیامبر ﷺ هرگاه نماز را آغاز می‌کرد، تکبیر می‌گفت: «وَجْهَتْ وَجْهِيَ..... تا آخر». معنی وجهت آنست که رویم به تو است و عبادت‌م برای تو است. و «حنیفا» یعنی روی گردان از باطل و مایل به سوی حقم. و «نسک» به معنی عبادت است. اگر بلافاصله بعد از تکبیر تحریم دعای افتتاح را ترک کرد و اَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ را گفت، دیگر برای خواندن افتتاح بر نمی‌گردد و آن را نمی‌خواند خواه به عمد ترک کند یا آن را فراموش کرده و بعد از «اَعُوذُ..» یادش آمده باشد، چون جای آن پیش از هر چیز بعد از تکبیر تحریم است و با گفتن «اَعُوذُ» وقت آن از میان رفته است.

به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که پیامبر ﷺ هرگاه تکبیر می‌گفت در آغاز نماز اندکی پیش از قرائت (فاتحه) سکوت و توقف می‌کرد، که از او پرسیدم و گفتم: یا رسول الله پدر و مادرم به فدایت در این مدت توقف و سکوت بین تکبیر تحریم و قرائت فاتحه چه چیزی می‌گویی؟ گفت: می‌گویم: «اللَّهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ اللَّهُمَّ نَقِّنِي مِنْ خَطَايَايَ كَمَا يُنَقَّى الثَّوْبُ الْأَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ. اللَّهُمَّ اغْسِلْنِي مِنَ خَطَايَايَ بِالْثَّلَجِ وَالْمَاءِ وَالْبَرْدِ». «خدایا مرا به اندازه فاصله بین مشرق و مغرب از گناهانم و اشتباهاتم دور گردان، خدایا مرا از گناهانم پاک گردان همان گونه که جامه سفید از چرک و آلودگی تمییز داده شده و پاک گردانده می‌شود، خدایا مرا از گناهانم بشوی به گونه‌ای که جامه با برف و آبر تگرگ شسته می‌شود». به روایت شیخین و صاحبان سنن بجز ترمذی. و به روایت از عمر: آمده است که او بعد از تکبیر تحریم می‌گفت: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالَى جَدُّكَ وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ». «خداوندا تو را تسبیح و تنزیه و ستایش می‌گویم و نام تو مبارک و شکوهمند و عظمت تو برتر از همه چیز است و هیچ معبودی که شایستگی عبادت را داشته باشد جز تو وجود ندارد». (به روایت مسلم و دارقطنی).

۴- تعوذ یعنی اَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ گفتن (بعد از دعای افتتاح و پیش از قرائت فاتحه) چون خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ [النحل: ۹۸].

«هرگاه قصد خواندن قرآن کردی اول از شیطان رجیم به خدا پناه ببر (یعنی بگویی: اَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ)».

به روایت از جبیر بن مطعم آمده است که پیامبر ﷺ هرگاه نماز را آغاز می‌کرد می‌گفت: «الله أكبر كبيراً والحمد لله كثيراً وسبحان الله بكرة وأصيلاً (سه بار) اللهم إني أعوذ بك من الشيطان الرجيم

من هُمَزَه وَنَفَخَه وَنَفَثَه». «خداوندا به تو پناه می‌برم از شر شیطان رانده شده از درگاه تو و از جنون و دیوانگی و غرور و تکبر و دمیدن وی». به روایت ابن حبان در صحیحش و کلمه «همز» در این حدیث به معنی جنون و دیوانگی و کلمه «نفخ» به معنی دمیدن و باد تکبیر و «نفث» به معنی نفس شعری است. و امام شافعی چنین گفته است. همه الفاظ و کلماتی که این معانی را برساند از آن استفاده می‌شود و پسندیده‌ترین کلمات: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» می‌باشد و ابن المنذر گفته است: روایت شده است که پیامبر ﷺ پیش از قرائت (فاتحه یا قرآن) می‌گفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» و مستحب است که در آغاز هر رکعتی این تعوذ را گفت، چون با رکوع و حرکات دیگر بین قرائتی که پیش از آن تعوذ صورت گرفته و قرائت بعدی فاصله ایجاد می‌شود. و بعضی گفته‌اند: سنت بودن تعوذ اختصاص به رکعت اول دارد.

۵- آشکارا خواندن فاتحه و سوره در جای خود و پنهان خواندن آن‌ها در جایی که باید پنهان خوانده شوند که امام جماعت در نماز صبح، و نماز جمعه، و نماز عید فطر و قربان و تراویح و وتر ماه رمضان، و دو رکعت اول نماز مغرب و عشاء، به اجماع قرائت فاتحه و سوره را آشکار و بلند انجام می‌دهد، و کسی که تنها نماز می‌خواند نیز در این مورد با صدای بلند می‌خواند، چون به وی امر نشده است که ساکت شود و گوش فرا دهد، پس شبیه به امام است، و اما مأموم پشت سر امام در نمازهای جهری و سری باید قرائت جهری و آشکار صورت می‌گیرد سنت است که بسم الله الرحمن الرحيم (بسلمه) با صدای بلند خوانده شود، چون در روایت صحیح از علی و ابن عباس و ابن عمر و ابوهریره و عایشه ؓ آمده است که پیامبر ﷺ هر وقت نماز حاضر و ادا را می‌خواند بسلمه را با صدای بلند می‌خواند، و هرگاه نماز فوت شده را قضا می‌کرد اگر نماز فوت شده شب را در شب قضا می‌کرد با صدای بلند آشکارا، و اگر نماز فوت روز را در شب و یا نماز فوت شده شب را در روز قضا می‌کرد وقت قضا را در نظر می‌گرفت. پس اگر نماز عشاء را در روز قضا می‌کرد با صدای آهسته و سری، و اگر نماز ظهر را در شب قضا می‌کرد با صدای بلند و جهری می‌خواند.

۶- آمین گفتن بعد از خواندن فاتحه در نماز، (تامین) چون پیامبر ﷺ گفت:

«إِذَا قَالَ الْإِمَامُ: غَيْرِ الْمُعْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ. فَقُولُوا: آمِينَ. فَإِنَّ مَنْ وَافَقَ قَوْلَهُ قَوْلَ الْمَلَائِكَةِ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» (رواه الشيخان).

«هرگاه امام جماعت در خواندن فاتحه به ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾^(۷) رسید بگوئید، «آمین» چون هرکس سخنش با سخن ملائکه و فرشتگان هماهنگ باشد همه گناهان (صغیره) پیشین او آمرزیده می‌شود».

در نمازهای جهری (بامداد و مغرب و عشاء و جمعه و عیدین) هم امام و هم کسی که تنها نماز می‌خواند آمین را با صدای بلند می‌گویند. در حدیث آمده است که پیامبر ﷺ هرگاه از قرائت فاتحه فراغت می‌یافت صدای خود را بلند می‌کرد و می‌گفت: «آمین». به روایت دارقطنی با اسناد حسن و ابن حبان و حاکم به صورت صحیح. و گفته‌اند به شرط شیخین صحیح است. و همچنین مأموم هم آن را با صدای جهری می‌گوید. امام شافعی در «الأم» گفته است: «مسلم بن خالد به روایت از ابن جریح و به روایت او از عطاء گفت: من از پیشوایان می‌شنیدم از قبیل ابن الزبیر و کسانی که بعد از او آمده‌اند که می‌گفتند: «آمین»، و مأمومین نیز پشت سر ایشان می‌گفتند: «آمین» تا جایی که صدای مردم در مسجد طنین می‌انداخت و غوغایی می‌شد. و بخاری این را از ابن الزبیر به صورت تعلیقی نقل کرده است.

۷- خواندن سوره‌ای از قرآن بعد از قرائت فاتحه در نماز صبح و جمعه و در دو رکعت‌های اولیه هر نماز دیگر، مگر در نماز میت که نباید در آن بعد از فاتحه سوره‌ای خوانده شود. دلیل سنت بودن این امر روایت قتاده است که گفت: همواره پیامبر ﷺ در نماز ظهر در دو رکعت اول سوره فاتحه و دو سوره دیگر از قرآن می‌خواند، و در دو رکعت بعدی تنها أم القرآن (فاتحه) را می‌خواند، و گاهی آیه‌ای را که می‌خواند ما می‌شنیدیم و در رکعت اول قرائت را پیش از قرائت رکعت دوم طول می‌داد، و همچنین در نماز عصر و در نماز صبح که شیخین آن را روایت کرده‌اند. بعد از قرائت فاتحه هر چه از قرآن خوانده شود کفایت می‌کند خواه سوره‌ای یا بعضی از سوره‌ای باشد. از قتاده پرسیدند که اگر کسی یک سوره را در دو رکعت بخواند یا یک سوره را در دو رکت تکرار کند نظرت چیست؟ گفت: همه‌اش قرآن است و فرقی نمی‌کند. و به روایت از عبدالله بن السائب آمده است که پیامبر ﷺ در نماز صبح سوره «المؤمنون» را خواند تا اینکه به داستان موسی و هارون رسید، یا به داستان حضرت عیسی عليه السلام رسید که سرفه‌اش گرفت لذا به رکوع رفت. و به روایت از مردی از جهینه آمده است که او شنیده است پیامبر ﷺ در نماز صبح در هر دو رکعت سوره «إذا زلزلت الأرض» را خواند، نمی‌دانم آیا پیامبر ﷺ فراموش کرده بود یا به عمد چنین کرد. به روایت ابو داود و دارقطنی با اسناد قوی. رافعی گفته است:

«خواندن یک سوره کامل بعد از فاتحه اگر چه کوتاه هم باشد پسندیده تر است از خواندن بعضی از سوره‌های اگر چه زیاد و بلند هم باشد». نووی گفت: «این وقتی است که سوره کامل و بعضی از سوره‌ای به اندازه هم باشند، اما اگر بعضی از سوره‌ای طولانی را بخواند که از یک سوره کوتاه بیشتر باشد بهتر است».

لازم و شایسته است که اگر بعضی از سوره‌ای را می‌خواند، قسمتی را بخواند که مشتمل بر معانی تام بوده و اول و آخر معنی معلوم و کامل باشد. بدون شک در این حال بعضی از سوره‌ای طولانی از خواندن یک سوره کوتاه بهتر است. و پیامبر ﷺ همواره رکعت اول نماز صبح و هر نمازی را بیش از رکعت دوم طول می‌داد، و در نماز صبح این عمل بیشتر روی می‌داد چون قرآن فجر (نماز صبح) مشهود است یعنی خداوند و فرشتگان ناظر آن هستند. یا فرشتگان مأمور در روز در نماز صبح حاضر و شاهدند (موقع تعویض فرشتگان شب و روز است). و چون رکعات نماز صبح اندک است آن را با طولانی نمودن رکعت اول جبران می‌ساخت، و چون نماز صبح بعد از برخاستن از خواب بامدادی است و مردم در استراحت هستند و هنوز کارهای زندگی و دنیای را شروع نکرده‌اند و به علاوه، نماز صبح آغاز و ابتدای فعالیت و کار روزانه است لذا مورد اهمیت قرار گرفته و تطویل آن مورد نظر است. لذا پیامبر ﷺ در نماز صبح از شصت آیه تا یکصد آیه می‌خواند، و مشاهده شده که گاهی در نماز سوره «ق» را خوانده و گاهی سوره «روم» و گاهی «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» و گاهی «مُعَوِّذِينَ» (دو سوره آخر مصحف) را خوانده و حال آنکه در مسافرت بوده است. پیامبر ﷺ هرگاه در نماز صدای کودک را می‌شنید به جهت ترحم به وی و مادرش قرائت را کوتاه می‌کرد، و در نماز بامداد روز جمعه سوره‌های «الم تنزیل» سجده و «هل آتی علی الإنسان» را به تمامی می‌خواند، و از وی شنیده نشده بر بعضی از آن دو سوره اقتصار کرده باشد، همانگونه که بیشتر مردم به جای کامل آن دو سوره بر بعضی از آنها اقتصار می‌کنند، و بدین وسیله خلاف رهنمود پیامبر ﷺ عمل می‌نمایند و حکمت انتخاب قرائت این دو سوره کامل آن می‌باشد که مشتمل بر ذکر مبدا و معاد و آفرینش آدم ﷺ و دخول بهشت و دوزخ و غیر آنست تا مردم حوادث روز قیامت را بیاد آورند و پند و عبرت گیرند.

اما نماز ظهر را پیامبر ﷺ گاهی طولانی و گاهی متوسط می‌خواند. ابوسعید گفت:

«كَانَتْ صَلَاةُ الظُّهْرِ تَقَامُ فَيَذْهَبُ الدَّاهِبُ إِلَى الْبَيْعِ فَيَقْضِي حَاجَتَهُ ثُمَّ يَأْتِي أَهْلَهُ فَيَتَوَضَّأُ

وَيُذْرِكُ النَّبِيَّ فِي الرَّكْعَةِ الْأُولَى مِمَّا يُطِيلُهَا» (رواه مسلم).

«نماز ظهر آن قدر طول می کشید که از آغاز آن یک نفر می توانست به بقیع برود و قضای حاجت کند سپس به خانه خویش برگردد و وضو بگیرد و به مسجد النبی برگردد و در رکعت اول به پیامبر ﷺ برسد از بس که آن را طول می داد».

گاهی در نماز ظهر سوره های «سبح اسم ربك الأعلى» و «واللیل إذا یغشی» و گاهی «والسماء ذات البروج» و «والسماء والطارق» را می خواند.

و اما در نماز عصر به اندازه نیمی از نماز ظهر قرائت را طول می داد اگر نماز ظهر را طول داده بود و اگر قرائت نماز ظهر را کوتاه کرده بود نماز عصر را به اندازه آن طول می داد.

و اما پیامبر ﷺ در نماز مغرب اگر قرائت رکعت اول را طول می داد دومی را طول نمی داد که به اثبات رسیده و مشاهده شده که در نماز مغرب در هر دو رکعت اول سوره «اعراف» و گاهی سوره «طور» و گاهی «مرسلات» و گاهی «سبح اسم ربك الأعلى» و گاهی «والتین و الزیتون» و «معوذتین» را خوانده است، و همه این ها آثار و اخبار صحیح و مشهوری هستند که نقل شده اند.

و اما در نماز عشاء پیامبر ﷺ «والتین و الزیتون» را خوانده و به معاذ ﷺ فرمود که: آن را و «الشمس وضحیها» و «سبح اسم ربك الأعلى» و «واللیل إذا یغشی» و امثال آن را بخواند. شبی معاذ ﷺ همراه پیامبر ﷺ نماز عشاء را خواند سپس به میان «بنی عمر و بن عوف» رفت و نماز عشاء را بعد از اینکه مدتی از شب گذشته بود برایشان اعاده کرد، و در آن سوره بقره را خواند، و پیامبر ﷺ این عمل را انکار کرد و نپسندید و به وی گفت: «أَفَتَأْتَانِ أَنْتَ يَا مَعَاذُ؟».

«مگر تو می خواهی مردم را در فتنه گرفتار کنی و دچار آشوب و مبتلا نمایی ای معاذ؟».

و اما در نماز جمعه همواره سوره های «جمعه» و «منافقون» یا «جمعه» و «الغاشیه» را به صورت کامل یا سوره «سبح» و «الغاشیه» را می خواند، و اما اینکه بر اواخر آن دو سوره اقتصار کند هرگز چنین نکرد و این عمل مخالف رهنمود او است.

و اما در نمازهای «عیدین» گاهی سوره «ق» و «أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ» [القمر: ۱]. را به طور کامل و گاهی «سبح» و «الغاشیه» را می خواند. و این بود سنت پیامبر ﷺ که ادامه داشت تا اینکه به رفیق اعلی پیوست، و خلفای راشدین نیز بعد از او چنان عمل کردند و پیشوایان دانشمند نیز همگی چنین رفتار کردند. و پیامبر ﷺ هیچوقت سوره خاصی را برای قرائت در نماز معین نمی کرد مگر در نماز جمعه و

عیدین (فطر و اضحی) و نماز بامداد روز جمعه، (ابوداود در حدیث عمرو بن شعیب به روایت از پدرش و روایت از جدش روایت کرده است که او گفت):

«ما مِنَ الْمَفْصَلِ سُورَةُ صَغِيرَةٌ وَلَا كَبِيرَةٌ إِلَّا وَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ النَّاسِ بِهَا فِي الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ».

«هیچ سوره نسبتاً مفصل و بلندی نبوده است مگر اینکه در نماز جماعت نمازهای فرض آن‌ها را از پیامبر ﷺ شنیده ام که آن‌ها را خوانده است».

به اثبات نرسیده است که او ﷺ در یک رکعت علاوه بر فاتحه دو سوره از قرآن خوانده باشد مگر در نماز سنت، ولی در نماز فرض چنین از او نقل نشده است.

۸- و

۹- الله أكبر (تکبیر گفتن) به هنگام هر فرود آمدن و برخاستن و گفتن: «سمع الله لمن حمده ربنا

لک الحمد» و دلیل آن روایت ابوهریره رضی الله عنه است که گفته: همواره پیامبر ﷺ چون می خواست به نماز بایستد تکبیر می گفت، سپس که به رکوع می رفت تکبیر می گفت، سپس وقتی که پشتش را راست می کرد و از رکوع بلند می شد و می گفت: «سمع الله لمن حمده» چون راست می ایستاد پیش از اینکه به سجده برود می گفت: «ربنا لک الحمد» سپس چون برای سجده فرود می آمد و خم می شد نیز تکبیر می گفت، سپس چون سر از سجده بر می داشت نیز تکبیر می گفت، (برای رفتن به سجده دوم نیز تکبیر می گفت) در همه نمازهای چنین می کرد سپس چون بعد از دو سجده بر می خاست نیز تکبیر می گفت. بدینگونه بود کیفیت نماز پیامبر ﷺ. (به روایت بخاری و مسلم).

۱۰- گفتن تسبیح در رکوع و سجده. ابوداود روایت کرده است که پیامبر ﷺ وقتی که آیه: ﴿فَسَبِّحْ

بِأَسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٧٤﴾ [الواقعة: ۷۴] نازل شد گفت:

آن را در رکوعتان قرار دهید بگوئید: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» و چون ﴿سَبِّحْ أَسْمَ رَبِّكَ

الْأَعْلَى ﴿١﴾ [الأعلى: ۱] نازل شد گفت: آن را در سجودتان قرار دهید بگوئید: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى

وبحمده». مسلم از حدیث حذیفه روایت کرده است که پیامبر ﷺ آن تسبیحات را می گفت. و

مستحب است که این تسبیح را سه بار بگوید، چون پیامبر ﷺ گفت:

«إِذَا رَكَعْتَ فَقُلْ فِي رُكُوعِكَ: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ ثَلَاثًا وَذَلِكَ أَذْنَاهُ وَإِذَا سَجَدْتَ فَقُلْ فِي سُجُودِكَ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى ثَلَاثًا وَذَلِكَ أَذْنَاهُ».

«هرگاه به رکوع رفتی سه بار بگو: «سبحان ربی العظیم و بحمده» یعنی منزه است پروردگار بزرگوام، که این به کمال نزدیکتر است، و هرگاه سجده کردی سه بار بگو: «سبحان ربی الاعلی و بحمده». و این به کمال نزدیکتر است».

یعنی این حداقل سه بار گفتن تسبیح نزدیک به کمال و حد کامل تسبیحات در رکوع و سجود از ۹ بار تا ۱۱ بار است. ماوردی گفت: این وقتی است که شخص امام جماعت باشد، و اما کسی که تنها نماز می خواند هر اندازه دلش بخواهد می تواند دعا و ذکر را طول دهد، چون پیامبر ﷺ گفته است: «أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى رَبِّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ فَأَكْثَرُوا فِيهِ الدُّعَاءَ». (حدیث صحیح).

«بهترین حالت نزدیکی و قرب بنده به پروردگارش حالت سجود است پس در سجده فراوان دعا کنید».

و امام نیز چنانچه مأمومانش راضی به طولانی کردن ذکر و دعا باشند می تواند ذکر و دعا را طولانی کند. همواره پیامبر ﷺ در رکوع و سجود دعا و اذکار فراوان می خواند. به روایت از عایشه رضی الله عنها آمده است که همواره در رکوع و سجود فراوان این ذکر را می خواند: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي» «خداوندا تو پاک و منزّه و پروردگار ما هستی و تو را حمد و ستایش می کنم، خداوندا مرا بیامرز». به روایت شیخین و احمد و دیگران. باز هم به روایت از عایشه رضی الله عنها آمده است که در رکوع و سجود می گفت: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ». «خداوندا تو منزّه و پاک از هر چیز هستی که سزاوار جلال تو نیست و تو پروردگار فرشتگان و جبریل هستی». و به روایت از علی بن ابیطالب رضی الله عنه آمده است که پیامبر ﷺ در رکوع می گفت:

«اللَّهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَلَكَ أَسْلَمْتُ أَنْتَ رَبِّي خَسَعَ سَمْعِي وَبَصْرِي وَحُجِّي وَعَظْمِي وَعَصَبِي وَمَا اسْتَقَلَّتْ بِهِ قَدَمِي اللَّهُ رَبَّ الْعَالَمِينَ».

«خداوندا برای تو به رکوع رفتم، به تو ایمان دارم و خود را به تو تسلیم کردم تو پروردگار منی، گوش و دیده و مغز و استخوان و پی و آنچه که بر قدم هایم بار است همه و همه در برابر پروردگار جهانیان تسلیم است». به روایت احمد و مسلم و ابوداود و دیگران. و از علی بن ابیطالب رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر ﷺ هرگاه به سجده می رفت، می گفت:

«اللَّهُمَّ لَكَ سَجَدْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَلَكَ أَسْلَمْتُ سَجَدَ وَجْهِي لِلَّذِي خَلَقَهُ فَصَوَّرَهُ فَأَحْسَنَ صُورَهُ فَشَقَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ».

«خداوندا تنها برای تو سجده کردم و به تو ایمان آوردم و خود را به تو تسلیم نمودم، چهره و صورت من برای کسی سجده می‌کند که آن را آفریده و بسیار زیبا تصویر آن را کشیده و گوش و چشمش را باز کرده است، پس مبارک و افزون نعمت است الله که بهترین و شایسته‌ترین آفریننده است». (به روایت احمد و مسلم).

۱۱- نهادن دست‌ها بر رانها در هنگام نشستن برای تشهد اول و تشهد دوم به گونه‌ای که دست چپ روی ران چپ به صورت گسترده باشد و دست راست روی ران راست به نحوی که انگشت کوچک (خنصر) و انگشت بعدی (بنصر) و انگشت میانه (وسطی) و انگشت شست را جمع و بسته کند، و انگشت سبابه (مسیحه) را رها نماید. به روایت ابن عمر رضی الله عنهما. و سنت است که به هنگام گفتن: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (در شهادت) انگشت سبابه را بلند کند به عنوان اشاره به توحید، تا به زبان توحید گوید و باعمل نیز توحید نشان دهد و بین قول و فعل جمع کند. و پسندیده و مستحب است که آن انگشت را به وقت بلند کردن، اندکی کج نگه دارد. به روایت ابن حبان در صحیح خود. به روایت از زبیر آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه در تشهد می‌نشست دست راست خود را بر ران راست و دست چپ را بر ران چپ خود می‌نهاد، و با انگشت سبابه اشاره می‌کرد و نگاه پیامبر از محل سجده‌اش تجاوز نمی‌کرد. (به روایت احمد و مسلم و نسائی).

۱۲- افتراش در تشهد و نشستن‌های نماز به گونه‌ای که پای چپ را بگستراند و روی قوزک آن بنشیند و پای راست را نصب کند به صورتی که انگشتان آن رو به قبله باشند. این صورت نشستن در نماز سنت است، و در تشهد دوم تورک (نصب کردن پای راست به حالت اول و دراز کردن پای چپ زیر پای راست و نهادن نشیمنگاه بر روی زمین) سنت است. و این کیفیت در صحیحین آمده است. (و در روایت از بخاری آمده است):

«فَإِذَا جَلَسَ فِي الرَّكَعَتَيْنِ جَلَسَ عَلَى رِجْلِهِ الْيُسْرَى وَنَصَبَ الْيُمْنَى فَإِذَا جَلَسَ فِي الرَّكَعَةِ الْأُخْرَى قَدَّمَ رِجْلَهُ الْيُسْرَى وَنَصَبَ الْأُخْرَى وَقَعَدَ عَلَى مَقْعَدَتِهِ».

«هرگاه برای تشهد اول می‌نشست بر پای چپ می‌نشست و پای راست را نصب می‌نمود، و چون برای تشهد دوم می‌نشست پای چپ را پیش می‌نهاد و پای راست را نصب می‌کرد و بر نشیمنگاه می‌نشست».

۱۳- خواندن دعای بین سجده‌تین (دو سجده)، چون پیامبر ﷺ همواره بین دو سجده می‌گفت: «رَبِّ اغْفِرْ لِي رَبِّ اغْفِرْ لِي» به روایت نسائی و ابن ماجه. و به روایت ابن عباس رضی الله عنهما پیامبر ﷺ در بین دو سجده می‌گفت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَعَافِنِي وَاهْدِنِي وَارْزُقْنِي».

«خداوندا مرا بیامرزد و به من رحم کن و به من سلامتی ده و مرا هدایت کن و مرا روزی ده».

(به روایت ابوداود. و در روایت ترمذی به جای «عافنی» «واجبرنی» آمده است).

۱۴- جلسه استراحت (نشستن برای استراحت) که نشستن اندک است، و نمازگزار آن را بعد از فراغت از سجده دوم رکعت اول و بعد از فراغت از سجده دوم رکعت سوم انجام می‌دهد، چون عملاً پیامبر ﷺ چنین کرده است. (و در روایت از احمد نیز آمده است).

۱۵- دعای بعد از تشهد دوم و پیش از سلام دادن. چون به روایت از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده است که پیامبر ﷺ تشهد را بدانان یاد داد و گفت: بعد از تشهد، نمازگزار هر دعا و درخواستی که دارد از خدا بنماید. به روایت مسلم. و به روایت از علی بن ابیطالب رضی الله عنه آمده است که پیامبر ﷺ هرگاه به نماز می‌ایستاد و نماز می‌خواند بین تشهد و سلام دادن می‌گفت:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ وَمَا أَسْرَفْتُ وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي أَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ».

«خداوندا آنچه را که قبلاً کردم و آنچه را که به تاخیر انداختم، و آنچه را که در نهان و آشکارا کردم، و آنچه را که در آن اسراف نمودم، و آنچه را که تو بدان آگاهتر از من هستی همه را از من بیامرزد و مرا ببخشای، تنها تو پیش دارنده و پس دارنده ای و به جز تو خدائی و الهی نیست». (به روایت مسلم).

به روایت از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما، ابوبکر رضی الله عنه به پیامبر ﷺ گفت: دعایی به من یاد دهید که در نماز

بخوانم، گفت: بگو:

«اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا وَلَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ فَاعْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ وَارْحَمْنِي إِنَّكَ أَنْتَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ».

«خداوندا من به خود فراوان ستم کرده‌ام، و به جز تو کسی گناهان را نمی‌بخشاید پس مرا به

بخشنده‌گی خودت ببخش و به من رحم کن، بی‌گمان تو بخشایشگر و بسیار مهربان هستی». (این روایت متفق علیه اصحاب صحاح است). به روایت از ابوهریره رضی الله عنه پیامبر ﷺ گفت: هرگاه یکی از شما

تشهد آخر را به پایان برد از چهار چیز به خدا پناه ببرد و بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَعَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ».

«خداوند! من از عذاب دوزخ و از عذاب قبر و از فتنه و آشوب و بلای زندگی و مرگ و از شر و آشوبگری گمراه کنند (مسیح دجال) به تو پناه می‌برم». (به روایت مسلم).

۱۶- سلام دادن دوم، چون پیامبر ﷺ به طرف راست و چپ هر دو سلام می‌داد. به روایت مسلم از ابن مسعود رضی الله عنه.

نمازهای سنت به دنبال نمازهای فرض

نمازهای سنت پس از نمازهای فرض نوزده رکعت می‌باشند: ۲ رکعت پیش از نماز صبح، ۴ رکعت پیش از نماز ظهر و ۲ رکعت بعد از آن، ۴ رکعت پیش از عصر، ۲ رکعت بعد از نماز مغرب و ۲ رکعت پیش از مغرب، و ۳ رکعت بعد از نماز عشاء که یکی به صورت وتر خوانده می‌شود.

از این ۱۹ رکعت، ده رکعت رواتب مؤکدی هستند که پیامبر ﷺ بدین قرار بر ادای آن‌ها تاکید و مواظبت نموده است: دو رکعت پیش از نماز صبح، و دو رکعت پیش از نماز ظهر، و دو رکعت بعد از آن، و دو رکعت بعد از نماز مغرب، و دو رکعت بعد از نماز عشاء. و دلیل این رواتب مؤکده حدیث ابن عمر رضی الله عنهما است که گفت:

«صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَكَعَتَيْنِ قَبْلَ الظُّهْرِ وَرَكَعَتَيْنِ بَعْدَهَا وَرَكَعَتَيْنِ بَعْدَ الْمَغْرَبِ وَرَكَعَتَيْنِ بَعْدَ الْعِشَاءِ وَ حَدَّثْتَنِي حَفْصَةُ بِنْتُ عُمَرَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ بَعْدَ مَا يَطْلُعُ الْفَجْرُ». (رواه الشيخان).

«همراه پیامبر ﷺ دو رکعت پیش از نماز ظهر و دو رکعت بعد از آن و دو رکعت بعد از نماز مغرب و دو رکعت بعد از نماز عشاء خوانده‌ام، و حفصه دختر عمر (خواهرم) برایم گفت که: پیامبر ﷺ همیشه بعد از سپیده دم صبح و طلوع فجر دو رکعت کوتاه می‌خواند».

کسی که چهار رکعت پیش از نماز ظهر را ذکر کرده است دلیلش روایت بخاری از عایشه رضی الله عنها است که گفت: «كَانَ لَا يَدْعُ أَرْبَعًا قَبْلَ الظُّهْرِ».

«پیامبر ﷺ چهار رکعت نماز سنت پیش از نماز ظهر را ترک نمی‌کرد».

و کسی که چهار رکعت سنت پیش از نماز عصر را ذکر کرده است دلیلش روایت ترمذی از علی بن

ابی طالب رضی الله عنه بوده است:

«كَانَ يُصَلِّي قَبْلَ الْعَصْرِ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ يَفْصِلُ بَيْنَهُنَّ».

«پیامبر ﷺ پیش از نماز عصر چهار رکعت می خواند که بین آن ها فاصله می انداخت.».

و در روایتی آمده است: خدا رحم کند کسی را که پیش از نماز عصر چهار رکعت بخواند، (و ترمذی آن را حسن و ابن حبان آن را صحیح دانسته است). دو رکعت بعد از عشاء را ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده است. و دو رکعت پیش از مغرب به دلیل روایت بخاری است:

«صَلُّوا قَبْلَ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ، صَلُّوا قَبْلَ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ، قَالَ فِي الثَّالِثَةِ لِمَنْ شَاءَ».

«پیش از نماز مغرب بخوانید، پیش از نماز مغرب نماز بخوانید و مرتبه سوم گفت: هرکس می خواهد پیش از نماز مغرب نماز بخواند.».

در روایت مسلم آمده است: وقتی که اذان مغرب گفته می شد مردم برای ادای دو رکعت سنت پیش از مغرب با شتاب به نزد ستونهای مسجد می رفتند و سنت پیش از مغرب را می خواندند، و آنقدر مردم مشغول خواندن سنت پیش از مغرب می شدند که اگر کسی وارد مسجد می شد گمان می کرد نماز مغرب خوانده شده است که مردم اینگونه مشغول خواندن نماز سنت هستند.

نمازهای سنت مؤکده غیر از رواتب

نمازهای سنت مؤکده غیر از رواتب سه تا هستند: نماز سنت شب، و نماز سنت ضحی (چاشتگاه) و نماز سنت تراویح. و اما نماز شب را همه پیشوایان فقه بر مستحب بودن آن اجماع دارند و خداوند می گوید:

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ ۗ نَافِلَةً لَّكَ﴾ [الإسراء: ۷۹].

«و قسمتی از شب را (به نماز خواندن) بیدار بمان که این زیادتی برای توست.».

﴿كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ﴾ [الذاریات: ۱۷].

«آنها شبها اندکی می خوابیدند (و نماز می خواندند).».

﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾ [السجدة: ۱۶].

«شب از رختخواب بر می خیزند و با خوف از عذاب خدا و امید به رحمت وی او را می خوانند.».

در آغاز نماز شب واجب بود سپس نسخ گردید. و در حدیث است:

«عَلَيْكُمْ بِقِيَامِ اللَّيْلِ فَإِنَّهُ دَأْبُ الصَّالِحِينَ قَبْلَكُمْ وَقُرْبَةٌ لَّكُمْ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَمُكَفَّرَةٌ

لِلسَّيِّئَاتِ وَمَنْهَاةٌ عَنِ الْإِثْمِ» (رواه الحاكم).

«بر شما باد که بر انجام نماز شب مداومت کنید چه بی‌گمان آن عادت مردان صالح و شایسته پیش از شما است و شما را به پروردگارتان نزدیک می‌سازد و کفاره گناهان و نهی کننده از گناه است.»
و در حدیث دیگری آمده است:

«مَنْ صَلَّى فِي لَيْلَةٍ بِمَاءَةِ آيَةٍ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ وَمَنْ صَلَّى بِمِائَةِ آيَةٍ فَإِنَّهُ يُكْتَبُ مِنَ الْقَانِتِينَ وَالْمُطِيعِينَ لِلَّهِ الْمُخْلِصِينَ». (رواه الحاكم).

«هرکس در یک شب در نماز یکصد آیه قرآن بخواند او را از جمله غافلان نمی‌نویسند، و هرکس در نماز شب دویست آیه بخواند او را از جمله بندگان عابد و مطیع و مخلص خدا می‌نویسند.»
وسط شب برای نماز شب بهترین وقت است، چون از پیامبر ﷺ سوال شد بعد از نمازهای فرض چه نمازی بهتر است؟ گفت: نماز در دل شب (وسط شب). زیرا عبادت در دل شب دشوارتر است و غفلت مردم از عبادت در آن وقت بیشتر است، و نماز شب در نیمه شب خیرش بیشتر است از نماز شب در نیمه اول شب چون خدا می‌گوید:

﴿وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ [الذاریات: ۱۸].

«(بندگان نیکوکار) بامدادان طلب استغفار می‌کنند.»

چون آخر شب وقت نزول خدا است و خداوند با قدرت خویش نزول می‌کند نه نزول حلولی و جسمانی زیرا:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

«هیچ چیزی مانند خدا نیست و خداوند مثل ندارد و او شنوا و بینا است.»

در تمام شب نماز خواندن و بیدار ماندن مکروه است، چون برای بدن زیان دارد و در حدیث نیز بدان اشاره شده است. و ترک نماز شب برای کسی که بدان عادت گرفته است مکروه است، چون پیامبر ﷺ به عبدالله بن عمرو عاص رضی الله عنه گفت:

«يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَكُنْ مِثْلَ فُلَانٍ كَانَ يَقُومُ اللَّيْلَ ثُمَّ تَرَكَهُ». (رواه الشيخان).

«ای عبدالله مانند فلانی مباش که نماز شب می‌خواند سپس آن را ترک کرد.»

و اما نماز سنت ضحی و چاشتگاهی به دلیل سخن خداوند است که می‌گوید:

﴿يُسَبِّحَنَّ بِالْعُشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ﴾ [ص: ۱۸].

«تسبیح کنندگان هستند در شب و هنگام چاشت.»

ابن عباس رضی الله عنهما گفت: معنی اشراق در آیه ضحی و چاشت است، و مقصود نماز چاشت می باشد. در صحیحین به روایت از ابوذر رضی الله عنه آمده است: «دوست و سرور و بزرگم سه چیز را به من سفارش کرد، اینکه هر ماه سه روز را روزه بگیرم، و هر روز دو رکعت در وقت چاشت بخوانم، و هر شب پیش از خواب نماز سنت وتر را بگزارم». بخاری بر آن افزوده است: (آنها را ترک نکنم). حداقل نماز سنت الضحی دو رکعت است و حداکثر آن دوازده رکعت است. چون پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوذر رضی الله عنه گفت:

«إِنْ صَلَّيْتَ الضُّحَى إِثْنَيْ عَشْرَةَ رَكْعَةً بَنَى اللَّهُ لَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ». (رواه البيهقي و ضعفه).

«اگر دوازده رکعت نماز سنة الضحی را بخوانی خداوند برایت خانه‌ای در بهشت می سازد».

نووی گفته است که: حداکثر آن هشت رکعت است، و بیشتر علما چنین گفته‌اند، و شیخین نیز آن را از حدیث ام هانی روایت کرده‌اند. وقت سنة الضحی از هنگامی است که خورشید به اندازه یک نیزه بلند می شود و تا خورشید به استواء می رسد ادامه دارد.

نماز سنت تراویح

در سنت بودن نماز تراویح شکی نیست و بر آن اجماع منعقد است و بسیاری از علماء آن اجماع را نقل کرده‌اند و در صحیحین آمده است:

«مَنْ قَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ».

«هرکس از روی ایمان و باور و برای رضای خدا نماز تراویح را در شب‌های رمضان بگزارد گناهان پیش از رمضان وی آمرزیده می شود».

به روایت از عایشه رضی الله عنها آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله چند شب نماز تراویح را در مسجد خواند و مردمان فراوانی نیز پشت سر وی آن نماز را خواندند، سپس باقیمانده ماه رمضان را در خانه خواند و گفت: ترسیدم که بر شما فرض گردد و بعداً شما نتوانید آن را انجام دهید. «یعنی در آن چند شب آن قدر مردم برای تراویح جمع شدند و رغبت نشان دادن که پیامبر صلی الله علیه و آله نگران آن بود مردم آن را فرض تلقی کنند و بعداً از ادای آن عاجز شوند، پس پیامبر آن را در مسجد ترک کرد تا بدانند سنت است». و پیامبر صلی الله علیه و آله آن حالت را ادامه داد یعنی برای جماعت تراویح به مسجد نمی رفت و این حالت در زمان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و اوایل خلافت عمر خطاب رضی الله عنه ادامه داشت.

بعداً عمر خطاب متوجه شد که مردم در مسجد به صورت انفرادی و پراکنده نماز تراویح را می خوانند، و ۲ نفر ۲ نفر و ۳ نفر ۳ نفر کنار هم هستند لذا او این دسته‌های پراکنده و جماعت‌های

کوچک را بر «ابی بن کعب رضی الله عنه» فراهم آورد و او را به امامت نماز تراویح مردم گماشت و بیست رکعت برایشان تعیین کرد، و اصحاب رسول بر آن اجماع کردند و کسی مخالفت نکرد و بدین جهت چنین کرد چون ایمن بود که دیگر مردم آن را فریضه تلقی نمی‌کنند».

نماز تراویح برای مردان و زنان هر دو سنت است. به روایت از عرفجة آمده است که حضرت علی رضی الله عنه به خواندن نماز تراویح در رمضان دستور می‌داد و برای مردان امامی و برای زنان امام جداگانه‌ای قرار می‌داد که مرا به امامت زنان تعیین کرد.

نماز تراویح بعد از نماز عشاء و پیش از سنت وتر و به صورت دو رکعت دو رکعت خوانده می‌شود، و وقت آن تا آخر شب ادامه دارد. یعنی بعد از نماز عشاء و پیش از سنت وتر تا آخر شب هر وقت خوانده شود درست است. بهتر است که با پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله آن را هشت رکعت خواند (۴ دو رکعتی). (به روایتی خزیمه و ابن حبان در صحیحشان از جابر آمده است که):

«إِنَّهُ صَلَّى بِهِمْ ثَمَانِ رَكَعَاتٍ وَالْوَيْتَرَ، ثُمَّ انْتَظَرُوهُ فِي الْقَابِلَةِ فَلَمْ يُخْرَجْ إِلَيْهِمْ».

«پیامبر صلی الله علیه و آله در یک شب (از شب‌های رمضان) برایشان هشت رکعت تراویح و سنت وتر را به جماعت خواند و شب بعد مردم انتظار او را کشیدند که نیامد برایشان جماعت تراویح بگزارد». (به روایت ابویعلی و طبرانی با اسناد حسن آمده است):

«جاء أبا بن كعب رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: يا رسول الله إنه كان مني الليلة شيء قال: «وما ذاك يا أبا؟» قال: نسوة في دارى قلن إنا لا نقرأ القرآن فنصلى بصلاتك فصليت بهن ثمانى ركعات وأوترت، فكانت سنة الرضا ولم يقل شيئاً».

«ابی بن کعب رضی الله عنه (در ماه رمضان) به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای پیامبر خدا امشب چیزی از من سر زده است. فرمود: چه چیزی ای ابی؟ گفت: امشب زنانی در خانه ام بودند و گفتند: ما نمی‌توانیم قرآن بخوانیم، می‌خواهیم با تو و پشت سر تو نماز جماعت (تراویح) بخوانیم پس من و آنان هشت رکعت نماز (تراویح) و وتر را نیز بجای آوردیم، پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی نگفت، پس به صورت سنت رضا در آمد». پس این دلالت دارد بر مشروعیت فعلی و تقریری هشت رکعت تراویح (که خودش هشت رکعت خواند و ابی نیز هشت رکعت خواند و او چیزی نگفت). و به روایت از عایشه رضی الله عنها آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در ماه رمضان و دیگر ماه‌ها بیش از یازده رکعت در شب نمی‌خواند. (جماعت اصحاب صحاح آن را روایت کرده‌اند).

و اما درباره قرائت قرآن در نماز تراویح چیزی از پیامبر ﷺ نقل نشده است و اعتدال در آن مطلوب است. نباید امام چیزی بخواند که بر نمازگزاران دشوار آید بویژه در فصلی که شبها کوتاه است مگر اینکه خود نمازگزاران خواهان قرائت طولانی و بدان راضی باشند که امام آن را طولانی کند. ابوذر رضی الله عنه گفت: همراه پیامبر ﷺ آنقدر نماز تراویح را طولانی کردیم که نزدیک بود به «سحری» نرسیم و سحری را از دست بدهیم. بهتر است که در تمام ماه رمضان در نماز تراویح یک بار قرآن ختم شود تا مردم در طی ماه همه قرآن را شنیده باشند، و نباید بیش از یک بار ختم، قرآن را قرائت کرد چون ممکن است که بر نمازگزاران دشوار آید.

آنچه که بعد از نمازهای فرض و سلام دادن گفته می شود (ذکر و اوراد بعد از سلام)

۱- سنت است کسی که از نمازش فارغ شده و آن را به پایان برده است دست بر پیشانی کشد و بگوید:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، اللَّهُمَّ أَذْهِبْ عَنِّي الْهَمَّ وَالْحَزْنَ».

«شهادت می دهم که معبودی بجز خدای بخشنده و مهربان وجود ندارد. خداوندا غم و اندوه را از من دور ساز».

یا دست بر سر کشید و بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ». خداوندا غم و اندوه را از من دور ساز. هر چند این ذکر از طریق ضعیف ثابت شده است اما اشکال ندارد و در فضایل اعمال و روایت ضعیف عمل می شود.

۲- سپس بگوید: «اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ تَبَارَكْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ».

«خداوندا تو سلام و آرامش هستی و سلامتی و آرامش از تو است خیر و برکت تو فراوان است ای شکوهمند و بخشایشگر». (اصحاب صحاح جز بخاری آن را روایت کرده اند).

۳- سپس گوید: «اللَّهُمَّ أَعْنِي عَلَى ذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ وَحُسْنِ عِبَادَتِكَ». «خداوندا مرا یاری کن بر

یاد و سپاس و حسن عبادتت». چون پیامبر ﷺ گفت: ای معاذ! تو را سفارش می کنم که بعد از تمام شدن هر نمازی این ذکر را ترک نکنی: «اللَّهُمَّ أَعْنِي...» (به روایت ابو داود و نسائی و ابن خزیمه و حاکم که آن را صحیح دانسته است).

۴- سپس گوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

«اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَلَا مُعْطَى لِمَا مَنَعْتَ وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ». «به جز الله

معبودی نیست او یگانه و بی‌نیاز است، پادشاهی و ستایش خاص او است و او بر هر چیزی توانا است. خداوند چیزی را که تو عطا کنی کسی نمی‌تواند مانع آن باشد و چیزی را که تو منع کنی کسی نمی‌تواند آن را عطا کند، هیچ بخت و عظمت و ثروتی در پیشگاه تو بندگان را بکار نیاید بلکه تنها عمل صالح و شایسته شان آنان را بکار آید». چون مغیره بن شعبه رضی الله عنه گفته است که: پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از هر نماز فریضه‌ای این ذکر را می‌گفت. (به روایت احمد و شیخین).

۵- بعد از پایان نماز معوذات (قل هو الله قل أعوذ برب الفلق وقل أعوذ برب الناس یعنی سه سوره آخر مصحف) را بخواند چون عقبه بن عامر رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به من دستور داد که بعد از هر نماز معوذتین را بخوانم، که در روایت احمد و ابوداود به جای «معوذتین» معوذات آمده است. به روایت احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی.

۶- نمازگزار می‌تواند بعد از سلام آیه الکرسی (آیه ۲۲۵ سوره بقره) را بخواند، چون پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است:

«مَنْ قَرَأَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ دُبَّرَ كُلُّ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ لَمْ يَمْنَعُهُ مِنْ دُخُولِ الْجَنَّةِ إِلَّا أَنْ يَمُوتَ».
(رواه النسائی وابن حبان).

«هرکسی آیه الکرسی را بعد از هر نماز فریضه‌ای بخواند همینکه بمیرد به بهشت وارد می‌شود تنها نیامدن مرگ مانع ورود او به بهشت می‌گردد، و چون مرد مانع برطرف می‌شود».

«مَنْ سَبَّحَ اللَّهَ دُبَّرَ كُلُّ صَلَاةٍ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ وَحَمِدَ اللَّهَ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ وَكَبَّرَ اللَّهَ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ تِلْكَ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ. ثُمَّ قَالَ تَمَامَ الْمِائَةِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ... غُفِرَ لَهُ خَطَايَاهُ وَإِنْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ». (رواه ابوداود والشیخان).

۷- هرکس پس از پایان هر نمازی ۳۳ بار سبحان الله، ۳۳ بار الحمد لله، و ۳۳ بار الله أكبر بگوید که مجموعاً ۹۹ می‌شود سپس عدد صد را با «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». تمام کند گناهان او آمرزیده می‌شود اگر چه به اندازه کف دریا باشد.

یا ده بار تسبیح (سبحان الله) ده بار حمد (الحمد لله) و ده بار تکبیر گوید، چون پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است که:

«خَصَلَتَانِ مَنْ حَافِظٌ عَلَيْهِمَا أَذْخَلَتْهُ الْجَنَّةَ وَهُمَا يَسِيرٌ وَمَنْ يَعْمَلْ بِهَا قَلِيلٌ. قَالُوا: وَمَا هُمَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: أَنْ تَحْمِدَ اللَّهَ وَتُكَبِّرَهُ وَتُسَبِّحَهُ دُبَّرَ كُلُّ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ عَشْرًا عَشْرًا، وَإِذَا

أَتَيْتَ مَضْجِعَكَ تُسَبِّحُ اللَّهَ وَتُكَبِّرُهُ وَتَحْمَدُهُ مِائَةً فَتِلْكَ حَمْسُونَ وَمِائَتَانِ بِاللِّسَانِ وَالْفَانَ
وَحَمْسُمِائَةٍ فِي الْمِيزَانِ فَأَيُّكُمْ يَعْمَلُ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَيْنِ وَحَمْسِمِائَةَ سَيِّئَةٍ؟ قَالُوا: كَيْفَ مِنْ
يَعْمَلُ بِهِمَا قَلِيلٌ؟ قَالَ يَجِيءُ أَحَدَكُمْ الشَّيْطَانُ فِي صَلَاتِهِ فَيَدَّكُرُّ حَاجَةً كَذَا فَلَا يَقُولُهَا،
وَيَأْتِيهِ عِنْدَ مَنَامِهِ فَيُنَوِّمُهُ فَلَا يَقُولُهَا». (رواه أبو داود والترمذی).

«دو خصلت و خوی است که هر کس آن‌ها را ادامه دهد او را به بهشت می‌رسانند و هر دو آسان هستند، ولی کسانی که آن‌ها را انجام دهند اندکند. گفتند: چیست یا رسول الله؟ گفت: آنست که بعد از هر نماز فریضه‌ای هر یک از تسبیح و تحمید و تکبیر را ده بار ده بار بگویی، و چون به رختخواب رفتی یکصد بار تسبیح و تکبیر و تحمید بگویی که جمعا ۲۵۰ بار می‌شود، ولی از نظر پاداش دو هزار و پانصد بار به حساب می‌آید (چه هر عمل نیک یک به ده است) کدامیک از شما در شبانه روز دو هزار و پانصد عمل زشت و ناشایست انجام می‌دهی؟ گفتند: چگونه عاملان بدان اندکند؟ فرمود: شیطان به هنگام نماز انسان را وسوسه می‌کند و نیازها را به یاد او می‌آورد در نتیجه آن اذکار را نمی‌گوید، و به هنگام خواب نیز او را وسوسه می‌کند و خواب او را فرا می‌گیرد و از گفتن غافل می‌ماند».

و سنت است که بعد از نماز مغرب ده بار بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». «به جز الله هیچ معبودی نیست او بی‌شریک است و پادشاهی و ستایش تنها از آن او است و خیر و زندگی و مرگ تنها در دست او است و او بر هر چیزی توانا است».

چون پیامبر ﷺ گفت:

«مَنْ قَالَ قَبْلَ أَنْ يَنْصَرِفَ وَيَتَوَضَّعَ رِجْلُهُ مِنْ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ وَالصُّبْحِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ عَشْرَ مَرَّاتٍ كُتِبَ لَهُ بِكُلِّ وَاحِدَةٍ عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَمُحِيَّتْ عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ وَرُفِعَ لَهُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ وَكَانَتْ حِرْزًا مِنْ كُلِّ مَكْرُوهٍ وَحِرْزًا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَلَمْ يَحِلَّ لِدَنْبٍ يَدْرِكُهُ إِلَّا الشَّرْكَ وَكَانَ مِنْ أَفْضَلِ النَّاسِ عَمَلًا إِلَّا رَجُلًا يَفْضُلُهُ يَقُولُ أَفْضَلُ مِمَّا قَالَ». (رواه أحمد).

«هر کس بعد از نماز مغرب و صبح ده بار «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» را بگوید، در برابر هر بار ده حسنه و عمل نیک برایش نوشته و ده عمل بد از دفتر اعمالش محو پاک می‌شود و ده درجه بر منزلت او افزوده و از هر

ناپسندی در امان و از شیطان رانده شده (وسوسه‌های شیطان) به دور خواهد شد، و هیچ گناهی مگر شرک به خدا نمی‌تواند او را هلاک کند، و عمل او بر عمل هر کس برتری خواهد داشت مگر کسی که مانند او رفتار کند و بیش از او این ذکر را بگوید یا ذکر بهتر از او بگوید».

و ترمذی هم مانند آن را بدون «بیده الخیر» روایت کرده است. و همچنین سنت است که بعد از نماز صبح بگوید: «اللَّهُمَّ أَجْرِنِي مِنَ النَّارِ» «خداوندا مرا از آتش دوزخ در امان دار» هفت مرتبه. و بعد از نماز مغرب هفت بار بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْجَنَّةَ اللَّهُمَّ أَجْرِنِي مِنَ النَّارِ». «خداوندا از تو بهشت را مسئلت دارم و مرا از آتش دوزخ در امان دار». چون پیامبر ﷺ گفت:

«إِذَا صَلَّيْتَ الصُّبْحَ فَقُلْ قَبْلَ أَنْ تُكَلِّمَ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ: اللَّهُمَّ أَجْرِنِي مِنَ النَّارِ سَبْعَ مَرَّاتٍ فَإِنَّكَ إِنْ مِتَّ مِنْ يَوْمِكَ ذَلِكَ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَكَ جِوَارًا مِنَ النَّارِ، وَإِذَا صَلَّيْتَ الْمَغْرِبَ فَقُلْ قَبْلَ أَنْ تُكَلِّمَ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْجَنَّةَ اللَّهُمَّ أَجْرِنِي مِنَ النَّارِ سَبْعَ مَرَّاتٍ فَإِنَّكَ إِنْ مِتَّ مِنْ لَيْلَتِكَ تِلْكَ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَكَ جِوَارًا مِنَ النَّارِ». (رواه أحمد وأبو داود).

«هرگاه نماز صبح را خواندی پیش از آنکه با کسی حرف بزنی هفت بار بگو: اللَّهُمَّ أَجْرِنِي مِنَ النَّارِ. اگر آن روز بمیری خداوند برای تو امان از آتش دوزخ را می‌نویسد، و هرگاه نماز مغرب را خواندی پیش از آنکه با کسی حرفی بزنی هفت بار بگو: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْجَنَّةَ اللَّهُمَّ أَجْرِنِي مِنَ النَّارِ» که تو اگر همان شب بمیری خداوند برای تو امان از آتش دوزخ را می‌نویسد».

(به روایت ابو حاتم پیامبر ﷺ چون از نماز صبح می‌خواست برگردد می‌گفت):

«اللَّهُمَّ أَصْلِحْ لِي دِينِي الَّذِي هُوَ عِصْمَةُ أَمْرِي وَأَصْلِحْ لِي دُنْيَايَ الَّتِي فِيهَا مَعَاشِي، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَأَعُوذُ بِعَفْوِكَ مِنْ نِقْمَتِكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَلَا مُعْطِي لِمَا مَنَعْتَ وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ».

«خداوندا دینم را اصلاح کن که پاکی و پاکدامنی من در آن است و دنیایم را اصلاح کن که زندگی من را در آن قرار داده‌ای. خداوندا از خشم تو به خرسندی و رضای تو پناه می‌برم و از غضب تو به عفو و گذشت تو پناه می‌برم و از تو به تو پناه می‌برم. چیزی را که تو عطا کنی کسی نمی‌تواند مانع آن باشد و چیزی را که تو مانع شوی کسی نمی‌تواند آن را عطا کند، هیچ بخت و عظمت و ثروتی در پیشگاه تو بندگان را بکار نیاید جز عمل صالحان».

زن در چند چیز با مرد (در نماز) تفاوت دارد

برای کسی که به رکوع می‌رود مستحب است که پشت و گردن را به صورت کشیده نگه دارد، چون پیامبر ﷺ چنین می‌کرد تا جایی که اگر آب روی پشت مبارک وی ریخته می‌شد می‌ایستاد. امام شافعی گفته است که: نمازگزار در رکوع باید سر و گردنش را موازی با پشت خود قرار دهد و پشتش را خمیده نکند و ساقهای پا را راست نگه دارد و سرش را تکان ندهد همچون خری که در زیر بار سنگین سرش تعادل ندارد، چون در حدیث از آن نهی شده است. این مقدار مشترک بین زنان و مردان است و در آن با هم اختلاف ندارند، و اما آنچه زنان با مردان در آن اختلاف دارند چند چیز است:

۱- در رکوع برای مردان سنت است که آرنج‌ها را از پهلویشان دور نگه دارند، چون پیامبر ﷺ در رکوع چنین می‌کرد، و عایشه رضی الله عنها این مطلب را روایت کرده است، ولی زنان برای اینکه بهتر پوشیده شوند آرنج‌هایشان را اندکی جمع می‌کنند و به پهلو می‌چسبانند.

۲- مردان در سجده نیز آرنج‌ها را جدا از پهلو قرار می‌دهند، چون پیامبر ﷺ وقتی که به سجده می‌رفت آنقدر دست‌ها را باز می‌کرد تا اینکه سفیدی زیر بغلش دیده می‌شد. به روایت شیخین. ولی زنان بازوان و دستان خود را جمع می‌کنند که بهتر پوشیده شوند.

۳- مردان در سجده شکمشان را بالاتر و با فاصله از ران قرار می‌دهند، چون روایت شده پیامبر ﷺ وقتی که به سجده می‌رفت آنقدر بین شکم و رانش فاصله بود که بزغاله کوچک می‌توانست از آن عبور کند. به روایت مسلم و ابو داود، در حالیکه زن باید خود را جمع کند تا پوشیده بماند.

۴- مردان در نمازهای جهری و آشکار باید قرائت را آشکار کنند همانطور که قبلاً بیان شد، اما اگر زنی برای زنان دیگر نماز جماعت بخواند یا خود به تنهایی نماز بخواند، اگر مردان بیگانه حضور نداشته باشند با صدای بلند و آشکار نماز صبح و مغرب و عشاء را می‌خواند ولی آهسته تر از حالت جهری مردان، و اگر مردان بیگانه حضور داشته باشند با حالت سری می‌خواند.

۵- مردان در نماز اگر نیاز به تنبیه امام یا برحذر داشتن و آگاه نمودن شخص نابینا از خطر و امثال آن داشته باشند «سبحان الله» می‌گویند، ولی زنان بدین منظور بجای تسبیح با صدای بلند کف می‌زنند، چون پیامبر ﷺ گفت:

«مَنْ نَابَهُ شَيْءٌ فِي صَلَاتِهِ فَلْيَسْبَحْ فَإِنَّهُ إِذَا سَبَحَ التَّقَاتِ إِلَيْهِ وَإِنَّمَا التَّصْفِيقُ لِلنِّسَاءِ» (رواه

الشیخان).

«هرکس را در نماز چیزی رسد باید تسبیح، تنبیه و اعلام را انجام دهد، چون شخص آگاه می‌گردد و ملتفت می‌شود، و تصفیق و کف زدن از آن زنان است».

(در روایت بخاری آمده است): اگر در نماز برای یک نفر چیزی پیش آمد بگوید: «سبحان الله» و باید قصدش از این تسبیح آگاه نمودن طرف باشد. تصفیق و کف زدن برای زنان است، بدینگونه که با کف دست راست بر پشت دست چپ می‌زنند و اگر به علت تکرار سبب، تصفیق نیز مکرر شد اشکالی ندارد و همچنین تسبیح.

عورت مردان و زنان

عورت مردان خواه آزاده یا برده باید پوشیده باشد، و آن مابین ناف و زانو است. چون پیامبر ﷺ گفت: «وَإِذَا زَوَّجَ أَحَدُكُمْ أَمَتَهُ عَبْدَهُ أَوْ أَحْيَرَهُ فَلَا تَنْظُرُ إِلَى عَوْرَتِهِ وَالْعَوْرَةُ فِيمَا بَيْنَ السَّرَّةِ وَالرُّكْبَةِ» (أخرجه البيهقي).

«هرگاه یکی از شما کنیزش را به ازدواج بنده و برده‌اش در آورد یا به ازدواج مزدورش، نباید کنیز به عورت برده یا مزدور نگاه کند، و عورت عبارت است از ما بین ناف و زانو».

و چون پیامبر ﷺ به «جرهد» گفت:

«عَطَّ فَخِذَكَ فَإِنَّ الْفَخِذَ عَوْرَةٌ» (رواه الترمذی).

«رانت را بپوشان چون ران مرد جزو عورت است».

(به روایت ترمذی). و چون پیامبر ﷺ به علی بن ابیطالب ؓ گفت:

«لَا تُبْرِزْ فَخِذَكَ وَلَا تَنْظُرْ إِلَى فَخِذِ حَيٍّ وَلَا مَيِّتٍ». (رواه أبوداود وابن ماجه والحاكم).

«ای علی، رانت را آشکار و کشف نکن و به ران مرده یا زنده نگاه نکن».

باید دانست که خود ناف و زانو جزو عورت نیستند اگرچه پوشاندن بعضی از آنها به جهت تحقق پوشش کامل عورت واجب است، چون چیزی که اتمام واجب بر آن متوقف باشد آن نیز واجب است.

و عورت زن آزاده تمام اندام‌های بدنش می‌باشد مگر چهره و دو کف دستان در نماز و طواف خانه

کعبه و احرام، چون خداوند می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا اللَّيْثُ فَلَا يُزَاجِكُ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَبِيبِهِنَّ ذَلِكَ

أَذْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ﴾ [الأحزاب: ۵۹].

«ای پیامبر! بگو به زنان و همسران و دختران و زنان مؤمنان که: بر خود چادر و روسری بکشند و این نزدیکتر است برای آنکه شناخته شوند (که زنان آزاده و پاکدامنند در نتیجه کسی مزاحم آنان نشود) و آزار نینند.»

برخی گفته‌اند: چهره و صورت و کف دستان مطلقاً جزء عورت نیست اگر چه نگاه به آن‌ها هم حرام است. چون خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا﴾ [النور: ۳۱].

«زنان محل زینت و آرایش خود را آشکار و مکشوف نکنند مگر آنچه که خود پیدا است.»

مفسران و ابن عباس رضی الله عنهما و عایشه رضی الله عنها گفته‌اند: مقصود از قسمت پیدا در این آیه چهره و صورت و کف دستان است، چون پیامبر صلی الله علیه و آله به اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنها که لباس نازک پوشیده بود گفت: «یا أَسْمَاءُ إِذَا بَلَغَتِ الْمَرْأَةُ الْحَيْضَ لَا يَحِلُّ أَنْ يُرَى مِنْهَا إِلَّا هَذَا وَهَذَا وَأَشَارَ إِلَى وَجْهِهِ وَ كَفِّهِ».

«ای اسماء، هرگاه زن به حالت حیض - سن بلوغ- رسید حلال نیست که غیر از این دو موضع او دیده شود اشاره به چهره و کف دستان کرد»^(۱).

و اما درباره حد عورت کنیز و جاریه (زنان برده) دو نظر هست: اول آنست که او حکم مردان را دارد، چون به اجماع سر او جزء عورت نیست، زیرا عمر بن خطاب رضی الله عنه کنیز آل آنس را که سرش را پوشیده و بر خود چادر انداخته بود زد و گفت: «ای فلانی می‌خواهی به زنان آزاده شباهت داشته باشی؟» بدیهی است کسی که سرش عورت نباشد عورت او مانند مردان مابین ناف و زانو است. این دیدگاه از دیدگاه‌های دیگر صحیح تر است. نظر دوم: آنست که اندام‌های او که در حال خدمت کردن پیدا می‌شود از قبیل سر و گردن و بازو و ساق پا عورت نیستند چون در خدمت و کار کردن احتیاج به کشف آن دارد و پوشیدن آن‌ها برایش دشوار است پس غیر از آن‌ها عورت می‌باشد.

چیزهایی که نماز را باطل می‌کند

یازده چیز نماز را باطل می‌کند:

۱- سخن گفتن عمد به گونه‌ای که صلاحیت خطاب با آدمیان داشته باشد خواه این سخن عمد به مصلحت نماز تعلق داشته باشد، مانند اینکه بگوید: «بر پا نیست یا بنشین» و خواه در جهت

۱- این حدیث ضعیف است. و بسیار زیاد از علمای حدیث بر ضعیف بودن آن حکم کرده‌اند. مصحح

مصالح نماز نباشد، چون در صحیحین و غیر آنها آمده است به روایت از زید بن ارقم که گفت: ما در نماز سخن می‌گفتیم و هرکس با دوستش حرف می‌زد تا این آیه نازل شد:

﴿وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَنْتِينَ﴾ [البقرة: ۲۳۸].

«(ساکت و آرام با خشوع و خضوع و حضور قلب) در پیشگاه خدا بایستید».

و به دنبال آن به ما دستور داده شد که سکوت کنیم و از سخن گفتن در نماز نهی شدیم.

(و در صحیحین و غیر آنها از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله گفت):

«إِنَّ فِي الصَّلَاةِ لَشُغْلًا».

«نماز خواندن خود مانع سخن گفتن است، یعنی کاری است که با سخن گفتن سازگار نیست باید

دل به نماز مشغول باشد»..

و پیامبر صلی الله علیه و آله به معاویه بن حکم سلمی که در نماز جواب عطسه کسی را داده بود گفت:

«إِنَّ هَذِهِ الصَّلَاةَ لَا يَصْلُحُ فِيهَا شَيْءٌ مِنْ كَلَامِ النَّاسِ إِذَا هِيَ التَّسْبِيحُ وَالتَّكْبِيرُ وَقِرَاءَةُ

الْقُرْآنِ» (أخرجه مسلم).

«به راستی در این نماز هیچ چیز از سخنان مردم، شایسته گفتن نیست بی‌گمان نماز عبارت است از

تسبیح و تکبیر و قرائت قرآن».

اگر کسی از روی فراموشی و نسیان یا به علت تازه مسلمان بودن و عدم علم به حکم نماز و حرام

بودن سخن گفتن، در آن سخن گفت یا بدون قصد و اراده سخنی از وی سر زد یا خنده بر وی غلبه کرد،

نمازش در همه این احوال باطل نمی‌شود چون مرتکب تقصیر نشده است، و پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است:

«رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأُ وَالتَّنْسِيَانُ وَمَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ» (رواه الطبرانی فی الکبیر).

«قلم تکلیف از امت من در حال خطا و فراموشی و چیزی که بر آن مجبور شوند و اختیاری نداشته

باشند برداشته شده است».

و به علت حدیث معاویه بن الحکم که از روی ناآگاهی و عدم علم به حکم نماز سخن گفت، و

پیامبر صلی الله علیه و آله که ناظر حال او بود دستور نداد که نمازش را اعاده کند. اگر سرفه و عطسه بر کسی غلبه کند و

فشار بیاورد، نمازش باطل نمی‌شود هرچند در این دو حال حرفی نیز بر زبانش جاری گردد، چون در آن

تقصیری ندارد. در گلو صاف کردن و تنحنح کردن نیز معذور است، چون اگر چنان نکند نمی‌تواند یک

رکن قولی نماز را که خواندن فاتحه و تحیات و تشهد است انجام دهد پس گلو صاف کردن اشکالی

ندارد. اما گلو صاف کردن برای اینکه قادر به جهر خواندن باشد معذور نیست چون جهر خواندن سنت

است نه فرض، دیگر سنت‌های نماز هم حکم جهر را دارند پس برای قرائت سوره بعد از فاتحه و قنوت تکبیرات انتقال تنحیح و گلو صاف کردن جایز نیست، چون آن‌ها ضرورت ندارند برای نماز به خلاف تحیات و قرائت فاتحه.

۲- حرکات زیاد و پی در پی نماز را باطل می‌کند، و دلیل آن اجماع است و به علاوه عمل کثیر و زیاد نظم نماز را بهم می‌زند ولی اگر عمل متوالی نباشد بدین گونه که گاهی بردارد و بعد اندکی بی حرکت و ساکت بماند و طمانینه ای داشته باشد سپس گاهی دیگر بردارد، بدین منوال نمازش باطل نمی‌شود، و همچنین عمل و کار اندک نیز نماز را باطل نمی‌کند چون بهرحال عمل اندک مورد نیاز است و از آن چاره ای نیست، و علاوه بر آن ماندن بر یک حالت دشوار است، به خلاف سخن گفتن که پرهیز از آن دشوار نیست پس مبطل است.

لذا با یک کلمه نماز باطل می‌شود ولی با یک گام باطل نمی‌شود. درباره دست زدن به سنگ ریزه از پیامبر ﷺ سوال شد گفت: «اگر چنین کردی یک بار باشد». (به روایت مسلم).

و پیامبر ﷺ دستور داد که در نماز می‌توانی مانع عبور کسی شوی که از حریم نماز تو می‌گذرد و به کشتن مار و کژدم نیز در نماز امر کرده است، و او ﷺ با دست خود در نماز عبدالله بن عباس رضی الله عنه را از طرف چپ به طرف راست منتقل کرد و او را چرخانید، و در سجده نماز پای عایشه رضی الله عنها را از محل سجده دور کرد و تکان داد، و به جابر رضی الله عنه نیز در نماز اشاره کرد، و همه این افعال در حدیث صحیح آمده است. شرط عملی که نماز را باطل نمی‌کند آنست که فراوان نباشد و اگر فراوان باشد مانند یک جهش بزرگ و بلند، نماز را باطل می‌کند چون با نظم نماز منافات دارد.

باید دانست که حرکات اندک و خفیف مانند حرکت دادن انگشتان برای خاراندن محلی اگرچه زیاد و متوالی هم باشد برای نماز زیانی ندارد، چون اخلال به هیأت و شکل و بزرگداشت نماز نمی‌رساند و مانع خشوع و حضور قلب نیست، اما اگر سه بار کف دست خود را بر بدن بمالد و آن را خارش دهد نمازش باطل می‌شود، مگر اینکه بیماری گر و امثال آن داشته باشد که نتواند از آن خودداری کند که در آن صورت معذور است.

۳- بی‌وضو بی‌خواه عمدی و خواه سهوی باشد نماز را باطل می‌کند، فرق نمی‌کند بدون اختیار این حالت حادث شود یا خیر. چون پیامبر ﷺ گفت:

«إِذَا فَسَأَ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلَاةِ فَلْيَنْصِرْفْ، فَلْيَتَوَضَّأْ، وَلْيَعِدْ صَلَاتَهُ» (رواه أبو داود).

«هرگاه بادی از کسی در نماز خارج شد وضوی مجدد بگیرد سپس نمازش را اعاده کند.»

(و ترمذی گفت: این روایت حسن است). و اجماع بر آن منعقد است در غیر صورتیکه بدون اختیار از وی خارج شود.

۴- پدید آمدن نجاست و ناپاکی و پلیدی بر روی بدن یا لباس یا محل نماز خواندن در نماز مبطل نماز است، چون پاکی بدن و جامه و لباس و محل واجب است همانطوری که در پیش گفته شده است. اگر چیزی ناپاک روی بدن یا لباس یا محل نماز افتاد و فوراً آن را دور ساخت نمازش باطل نمی‌شود. و خال کوبی حرام است چون از آن نهی شده است و برطرف کردن و ازاله آن اگر موجب ضرری نشود که تیمم را مباح کند واجب است، و اگر خوف چنین ضرری باشد برطرف کردن و ازاله آن واجب نیست، و نماز و امامتش هم صحیح است. اگر کسی زخم خود را با دارو و درمان ناپاک درمان و مداوا کرد، یا با نخ ناپاک بخیه زد، یا جای را در بدن خود شکافت و خون در آن جمع شد مانند تخته بند یا استخوان نجس، بیرون آوردن و بیرون کشیدن آن واجب نیست و نمازش صحیح است.

۵- کشف عورت در نماز موجب بطلان آن می‌شود چون ستر عورت در نماز واجب است، پس اگر عمداً عورت را کشف کند نمازش باطل می‌شود و اگر باد عورت را کشف کرد و فوراً ستر عادت شد و پوشش به جای خود برگشت نمازش باطل نمی‌شود، و همچنین اگر بند شلوار گسست یا تکمه لباس باز شد و فوراً آن را برگرداند نمازش باطل نمی‌شود.

۶- تغییر دادن نیت هم مبطل نماز است، مثل اینکه نیت بیرون آمدن از نماز کند، چون شرط نیت آنست که تا پایان کار باقی بماند پس اگر باقی نماند نیت از بین رفته است و نماز باطل می‌شود. و همچنین اگر در اثنای نماز نیت فرضی را به فرضی دیگر منتقل سازد. اگر که در حال برگزار شدن است و او تنها نماز می‌خواند پس سلام داد تا آن جماعت را در یابد صحیح است. اما اگر فرض را به نماز سنت معینی تغییر داد مانند دو رکعت ضحی صحیح نیست.

چون آن نیاز به تعیین کردن دارد، و همچنین اگر تصمیم و عزم به قطع نماز گرفت فوراً نماز باطل می‌شود چون لازم است که نیت تا پایان نماز ادامه و استمرار داشته باشد، و اگر شک کند که آیا باطلش کند یا خیر نیز نمازش باطل می‌شود. لیکن اگر تردیدی در خاطرش عارض شد آن گونه که برای شخص موسوس و دارای وسوسه پیش می‌آید نمازش باطل نمی‌شود.

۷- پشت کردن به قبله یا اندکی از قبله منحرف شدن بدون عذر نماز را باطل می‌کند.

چون برای صحت نماز روی به قبله بودن شرط است زیرا هرگاه برای صحت امری شرطی در نظر گرفته باشد و آن شرط تحقق نیابد، طبعاً آن امر نیز صحیح نمی‌باشد، و صحت نماز مشروط به روی کردن به قبله است.

۸- و

۹- خوردن و نوشیدن، زیرا وقتی که روزه با آن‌ها باطل می‌شود پس نماز به طریق اولی بوسیله آن‌ها باطل می‌شود، و به علاوه انجام این دو عمل اعراض از نماز تلقی می‌شود چون مقصود از عبادات بدنی تجدید و افزایش ایمان و ایجاد معرفت قلبی و بازگشت به الله است، و خوردن و نوشیدن با این مطلب تناقض دارد (چون عملی است صرفاً بدنی و برای بدن). اگر کسی از روی فراموشی یا از روی عدم آگاهی از حرام بودن خوردن و نوشیدن فراوان باشد در هر صورت مبطل نماز است، چون نماز دارای افعال منظم است و خوردن و آشامیدن زیاد این نظم را به هم می‌زند، به خلاف روزه که چنین نیست. اگر کسی را در نماز وادار به خوردن و نوشیدن کنند نیز نمازش باطل می‌شود چون این عمل به ندرت پیش می‌آید.

۱۰- قهقهه اگر عمدی باشد نماز را باطل می‌کند، چون این عمل منافی با روح عبادت است، به خلاف کسی که مغلوب خنده شده و اختیار را از دست داده است. خنده و قهقهه وقتی نماز را باطل می‌کند که دو حرف از آن ظاهر شود و اگر کمتر از دو حرف باشد کلام نیست و مبطل نماز نمی‌باشد.

۱۱- مرتد شدن نیز موجب بطلان نماز است خواه به وسیله فعل باشد، مانند سجده برای بت یا به وسیله قول، مانند تثلیث مسیحی یا به وسیله اعتقاد باشد مانند اعتقاد به عدم وجود الله که در همه این احوال فوراً شخص کافر و نمازش باطل می‌شود.

باید دانست که یکی از مبطلات نماز تخلف و جا ماندن مأموم است از امام جماعت در دو رکن فعلی و از روی عمد، مثل اینکه در رکوع و برخاستن از آن از امام جا بماند، و همچنین تقدم مأموم بر امام بر دو رکن از روی عمد، چون بهر حال اختلاف فراوان خواهد شد. و همچنین بلعیدن خلط دماغ که از دماغش پایین آمده و بتواند آن را دور اندازد اما آن را دور نیاندازد مبطل نماز است.

سجده سهو و اسباب آن

سهو در زبان عربی به معنی فراموش کردن چیزی و غفلت از آن است، و در اصطلاح فقه غفلت از چیزی است در نماز که خللی در آن به وجود آورده است و سجده سهو به منظور جبران این خلل مشروع شده است. خواه نماز فریضه باشد و یا نماز سنت برابر قول معتمد.

سجده سهو چه وقت صورت می‌گیرد و ضابطه آن چیست؟

سجده سهو وقتی است که یک عمل نهی شده در نماز صورت گیرد، مانند قیام اضافی یا رکوع و سجود و نشستن در غیر محل خودش از روی سهو نه عمد، یا ترک چیزی که به انجام آن دستور داده شده است، مانند ترک رکوع یا سجده یا قیام یا قعود واجب یا ترک قرأت واجب یا ترک تشهد واجب که بعد از انجام و تدارک آنچه که ترکش کرده است، سجده سهو می‌برد.

اگر در حین نماز بیادش آمد عمل ترک شده را انجام می‌دهد و نمازش کامل می‌شود و پایان می‌یابد، و اگر بعد از سلام دادن بیادش آمد و زیاد طول نکشیده بود (که عرفا انصراف کلی تلقی شود) آنچه را که ترک کرده جبران می‌کند و از نو انجام می‌دهد و سجده سهو می‌برد، و اگر مدت زمان طولانی گذشته بود و بیادش آمد نماز را مجدداً می‌خواند. در باره میزان و معیار زمان طولانی دو نظر وجود دارد:

الف: میزان و معیار عرف و عادت مردم است که آن را زیاد و طولانی تلقی کنند.

ب: مدت زمان آن قدر گذشته باشد که بیش از وقت خواندن یک رکعت نماز باشد، چنین وقتی طولانی محسوب می‌گردد.

اگر مدت طولانی نگذشته باشد فرقی نمی‌کند که بعد از سلام دادن حرف زده و از مسجد و محل نماز بیرون رفته و از جهت قبله برگشته باشد یا خیر چنین نکرده باشد. و این وقتی است که به عمل ترک شده یقین حاصل کند. اما اگر بعد از سلام شک حاصل کرد که رکنی یا رکعتی را ترک کرده یا خیر؟ در این صورت چیزی بر وی لازم نیست و نمازش صحیح است. ولی اگر در اثنای نماز و پیش از سلام شک کرد او باید بنا را بر یقین بگذارد و شک را کنار نهد و برابر اصل عمل کند. چون پیامبر ﷺ گفت:

«إِذَا شَكَّ أَحَدُكُمْ فِي صَلَاتِهِ فَلَمْ يَدْرِ كَمْ صَلَّى ثَلَاثًا أَمْ أَرْبَعًا، فَلْيُطْرَحِ الشَّكَّ وَلْيَبْنِ عَلَى مَا اسْتَيْقَنَ، وَيَسْجُدْ سَجْدَتَيْنِ وَهُوَ جَالِسٌ قَبْلَ أَنْ يُسَلَّمَ، فَإِنْ كَانَ هِيَ حَمْسًا كَانَتْ شَفْعًا، وَإِنْ صَلَّى تَمَامَ الْأَرْبَعِ كَانَتْ تَرْغِيمًا لِلشَّيْطَانِ». (رواه مسلم).

«هرگاه یکی از شما در نماز برایش شک حاصل شد و نمی‌دانست که چهار رکعت خوانده است یا سه رکعت، شک را رها کند و به آنچه که یقین است عمل کند (سه رکعت یقینی است و چهار رکعت مورد شک است پس بنا را بر سه رکعت می‌گذارد و رکعت چهارم را می‌خواند) سپس بیش از سلام دادن دو سجده سهو می‌برد که اگر پنج رکعت خوانده بود این دو سجده نمازش را به صورت شفع و جفت در می‌آورند و اگر آن رکعت اتمام چهار رکعت بود آن دو سجده به خاطر مخالفت با وسوسه شیطان و نا امید کردن او است.»

سجده سهو برای امام و منفرد هر دو می باشد

اما مأموم اگر مرتکب سهو هم بشود نیازی به سجده سهو ندارد، چون امام سهو او را تحمل کرده و از دوش او بر می دارد. هرگاه مأموم در حال خواندن تشهد یقین حاصل کرد که رکوع را ترک کرده یا فاتحه را در رکعتی نخوانده و سهو کرده یا در این مورد یقین ندارد بلکه شک کرده است، وقتی که امام سلام داد او باید سلام ندهد و یک رکعت دیگر بخواند و سلام دهد نیازی به سجده سهو ندارد، و چون این شک در حال اقتدای به امام برایش پیش آمده است، امام آن را تحمل نموده و از دوش او می افتد.

ابعاض نماز

ابعاض نماز عبارتند از سنت هایی که در متن اصلی نماز نیستند، مانند تشهد اول و صلوات بر پیامبر ﷺ در تشهد اول و مانند قنوت در نماز صبح و قنوت در وتر در نیمه دوم رمضان. این ابعاض اگر از روی سهو ترک شوند با سجده سهو جبران می گردند و خلل حاصل به سبب ترک آن ها با دو سجده سهو جبران می شود. دلیل آن برای تشهد اول روایت بخاری است از حدیث عبدالله بن بحینه که گفت:

«تَرَكَ الشَّهْدَ الْأَوَّلَ فَسَجَدَ قَبْلَ أَنْ يُسَلَّمَ».

«پیامبر ﷺ تشهد اول را ترک کرد و پیش از سلام دادن سجده سهو برد».

و باقی ابعاض را بر آن قیاس می کنیم. امام محمد غزالی در علت قیاس گفته است: «این ابعاض از جمله شعایر ظاهری مخصوص نمازند». اگر کسی یکی از ابعاض را ترک کرده و به عمل فرض بعد از آن شروع کرده بود دیگر برایش جایز نیست که بدان سنت (بعض) برگردد. اگر عالم به تحریم برگشتن باشد و به عمد برگردد نمازش باطل می شود، پس اگر تشهد اول را ترک کرد و اشتباها برای رکعت بعدی قیام کرده یا به حالتی در آمده بود که به قیام نزدیکتر بود تا به نشستن، برای او جایز نیست به قعود و نشستن برگردد و تشهدش را بخواند بلکه نمازش را ادامه می دهد و پیش از سلام سجده سهو می برد لیکن اگر به نشستن نزدیکتر بود تا به قیام و برخاستن، می نشیند و تشهدش را می خواند و پیش از سلام دوباره سجده سهو می برد، به دلیل قول پیامبر ﷺ که فرمود:

«إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ مِنَ الرَّكَعَتَيْنِ فَلَمْ يَسْتَتِمَّ قَائِمًا فَلْيَجْلِسْ وَإِنْ اسْتَتَمَّ فَلَا يَجْلِسْ وَسَجَدَ سَجْدَتِي السَّهْوِ» (رواه أحمد وأبو داود وابن ماجه).

وهرگاه قنوت را ترک کرده و نشسته بود نباید برای قنوت به حالت قیام برگردد، و الا نمازش باطل می شود اگر از روی عمد و با اطلاع از حرام بودن آن بدان اقدام کند. برای ترک قنوت پیش از سلام دو سجده سهو می برد و این برای قنوت نماز صبح و نماز سنت وتر در نیمه دوم ماه رمضان است. اما ترک

قنوت در نمازهای دیگر که برای رفع حوادث و نوازل خوانده می‌شود سجده سهو ندارد خواه عمدا ترک شود یا از روی سهو.

اما هیأت نماز: اما هیأت نماز، مانند تسبیح و تکبیرهای انتقال و قعود و دعای استفتاح و امثال آن‌ها، برای ترک آن‌ها سجده سهو نیست خواه به عمد ترک شود یا به سهو، به دلیل اینکه سجده سهو عملی است اضافی، پس در نماز جایز نیست مگر در مواردی که پیامبر ﷺ گفته باشد و توقیفی است. چون در خصوص برخی از ابعاض و سنت‌ها از پیامبر ﷺ روایت شده بود، مانند تشهد اول و با ترک سنت‌های مؤکد و مشابه را بر آن قیاس کردیم و بقیه سنت‌ها که چنین کیفیتی ندارند بر اصل خود هستند و ترک آن‌ها موجب سجده سهو نیست.

محل سجده سهو: پیش از سلام دادن و بعد از خواندن تشهد آخر است، همانگونه که (در دو روایت بخاری و مسلم گذشت). (و ابن شهاب روایت کرده است که): «كَانَ آخِرَ الْأَمْرَيْنِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ السُّجُودُ قَبْلَ السَّلَامِ».

«آخرین دو چیزی که از پیامبر ﷺ دیدم سجده (سهو) پیش از سلام دادن نماز است.»

سجده سهو سنت است چون پیامبر ﷺ گفته است:

«كَانَتِ الرَّكْعَةُ وَالسَّجْدَتَانِ نَافِلَةً».

«آن رکعت اضافی و دو سجده (سهو) سنت است.»

اوقاتی که نماز خواندن در آن‌ها مکروه است^۱

اوقاتی که خواندن نماز بدون سبب در آن مکروه است و از آن نهی شده است پنج وقتند که سه تای آن‌ها به زمان تعلق دارند و نهی و کراهت متوجه وقت است بدین قرار:

۱- وقت طلوع خورشید تا اینکه به اندازه یک نیزه بلند شود.

۲- وقتی که خورشید در حالت استواء قرار می‌گیرد تا اینکه از خط استواء زوال یابد.

۱- این کراهت یا تحریمی است که در (روضه) بدان اشاره شده است. یا کراهت تنزیهی است که در (تحقیق) گفته است. کراهت تحریمی موجب گناه است و کراهت تنزیهی موجب گناه نیست. فرق بین کراهت تحریم و حرام آنست که کراهت تحریمی به دلیل ظنی ثابت شده که احتمال تاویل دارد. و حرام آنست که به دلیل قطعی ثابت شده و احتمال تاویل ندارد مانند کتاب یا سنت یا اجماع یا قیاس و البته هر دو موجب گناهند. باید دانست که این کراهت، کراهت تحریمی است و قول أصحاب آنست و بنابر هر دو قول نماز در این اوقات منعقد نمی‌شود چون نهی متوجه نماز می‌گردد و این مطلب مقتضی فساد آنست چون عبادت فاسدی انجام داده است. مؤلف.

۳- هنگامی که خورشید در آستانه غروب قرار گرفته تا اینکه غروب کند. و دلیل آن روایت مسلم از عقبه بن عامر است که گفت:

«ثَلَاثُ سَاعَاتٍ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَنْهَانَا أَنْ نُصَلِّيَ فِيهِنَّ أَوْ نَقْبِرَ فِيهِنَّ مَوْتَانَا: حِينَ تَطْلُعُ الشَّمْسُ بِازِعَةً حَتَّى تَرْتَفِعَ، وَحِينَ يَقُومُ قَائِمُ الظَّهِيرَةِ حَتَّى تَمِيلَ الشَّمْسُ، وَحِينَ تُضَيِّفُ الشَّمْسُ لِلْغُرُوبِ حَتَّى تَغْرُبَ».

«پیامبر ﷺ ما را از اینکه در سه وقت نماز بخوانیم و مردگان خود را در آن سه وقت به خاک بسپاریم نهی کرد و فرمود: وقتی که خورشید طلوع می کند و قرص آن پدیدار می گردد تا اینکه به خوبی بلند شود و ارتفاع گیرد. و وقتی که خورشید در خط استوا قرار می گیرد تا اینکه از خط استواء زوال یابد. و وقتی که قرص خورشید در آستانه غروب قرار گرفته تا اینکه غروب کند».

و سبب کراهت و نهی از آن اینست که پیامبر ﷺ گفت:

«إِنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ وَمَعَهَا قَرْنُ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا ارْتَفَعَتْ فَارْقَهَا، ثُمَّ إِذَا اسْتَوَتْ قَارَنَهَا، فَإِذَا زَالَتْ فَارْقَهَا، فَإِذَا دَنَّتْ لِلْغُرُوبِ قَارَنَهَا، فَإِذَا غَرَبَتْ فَارْقَهَا». (رواه الشافعی).

«هرگاه خورشید طلوع می کند شاخ شیطان با وی است، (خورشید پرستان را وسوسه می کند). چون خورشید ارتفاع گرفت شاخ شیطان از آن جدا می شود. (دیگر خورشید پرستان را وسوسه نمی کند) چون خورشید به خط استواء رسید شاخ شیطان با آن مقارن خواهد شد، (وقت وسوسه شیطان است برای خورشید پرستان) چون از خط استواء زوال یافت از او جدا می شود. چون قرص خورشید نزدیک به غروب شد شاخ شیطان باز هم با آن قرین خواهد شد، و چون غروب کرد از وی جدا می شود».

مراد از شاخ قوم شیطان و پیروان وی است. آنان خورشید پرستانی هستند که در این اوقات برای خورشید سجده می کنند. برخی گفته اند: در این اوقات شیطان سر خود را به قرص خورشید نزدیک می سازد تا کسانی که برای خورشید سجده می کنند سجده شان برای او باشد.

و اما آن دو وقت دیگر به فعل و عمل تعلق دارند یعنی کراهت و نهی متوجه فعل می شود، که عبارتند از نماز خواندن بعد از نماز عصر تا اینکه خورشید غروب میکند و نماز خواندن بعد از نماز صبح تا اینکه خورشید طلوع می کند. و دلیل و حجت آن روایت شیخین از ابوهریره رضی الله عنه است که گفت:

«نَهَى عَنِ الصَّلَاةِ بَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمْسُ، وَبَعْدَ الصُّبْحِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ».

«پیامبر ﷺ از نماز خواندن بعد از نماز عصر تا غروب خورشید و از نماز خواندن بعد از نماز صبح

تا طلوع خورشید نهی کرده است».

و از اوقات مکروه رسیدن خورشید به خط استوا در روز جمعه استثناء شده است، به دلیل حدیث مرسلی که ابوداود روایت کرده است. و از اوقات مکانی هم شهر مکه معظمه خداوند شرافت و عظمت آن را افزون کند - مستثنی است، چون پیامبر ﷺ گفته است:

«يَا بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ، مَنْ وَلِيَ مِنْكُمْ مِنْ أَمْرِ النَّاسِ شَيْئًا، فَلَا يَمْنَعَنَّ أَحَدًا طَافَ بِهَذَا الْبَيْتِ وَصَلَّى أَيَّ سَاعَةٍ شَاءَ مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ» (رواه الترمذی وغیره).

«ای بنی عبد مناف! هرکس از شما بر امور مردم متولی شد هرگز هیچ کس را از طواف خانه کعبه منع نکند و همچنین او را از خواندن نماز در هر ساعتی از روز و شب منع نکند». چون نماز خواندن در مکه فضیلتش بسیار است. البته آنهاهم خلاف الأولى است، یعنی بهتر است که در آنجا نیز مراعات وقت را بکند تا از مخالفت با امام مالک و ابوحنیفه بیرون آید.

گفتیم نماز خواندن در اوقات پنجگانه اگر بدون سبب باشد مکروه است، اما اگر برای نمازهای فوت شده فرض یا قضای نمازهای سنت و نفلی که انسان به صورت ورد و عادت خود در آورده است، چون پیامبر ﷺ بعد از نماز عصر دو رکعت نماز گزارد و گفت: آنها دو رکعت سنت مؤکده بعد از ظهرند (که قضا می‌کنم). به روایت شیخین. و همچنین نمازی که دارای سبب مقارن با آن اوقات باشد نه سبب مقدم نیز مکروه نیست، مانند نماز میت و سجده تلاوت و نماز کسوف و خسوف و نماز استسقاء (نماز طلب باران)، و اما نمازی که دارای سبب متاخر از آن اوقات باشد خواندنش در آن اوقات مکروه است مانند نماز استخاره و دو رکعت احرام.

نماز جماعت

دلیل شرعی نماز جماعت و مطلوب بودن آن قرآن و سنت نبوی و اجماع امت اسلامی است خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَافِقَةً مِنْهُمْ مَعَكَ﴾ [البقرة: ۱۰۲].

«و هرگاه در میان مردم بودید و نماز (جماعت) برایشان برپای داشتی (در حین جنگ و خوف)

گروهی از آنان با تو بایستند و با تو نماز بخوانند...».

خداوند در حال جنگ امر به برپای داشتن جماعت کرده است، پس در حال امن به طریق اولی مطلوب است خواندن نماز به جماعت. در نماز جمعه فرض عین است و اما در غیر نماز جمعه اختلاف است که جماعت واجب و فرض است یا خیر؟ قول صحیح آنست که خواندن نماز به جماعت سنت مؤکده است و پیغمبر ﷺ بر آن مداومت داشته است.

چون پیامبر ﷺ گفته است:

«صَلَاةُ الْجَمَاعَةِ أَفْضَلُ مِنْ صَلَاةِ الْفَدِّ بِسَبْعٍ وَعِشْرِينَ دَرَجَةً». (رواه الشيخان).

«خواندن نماز جماعت بیست و هفت درجه بر نماز تنهایی برتری دارد».

و در روایت از بخاری «بیست و پنج درجه» آمده است.

اینکه پیامبر گفته است: (بهتر است) بیانگر آنست که هر دو صورت جماعت و تنهایی درست هستند، چون معنی مفاضله آن است که هر دو درست و صحیح باشند ولی فضیلت یکی بر دیگری بیشتر باشد، و اگر یکی ممنوع بود این مفاضله مطرح نمی‌شد.

برخی گفته‌اند: خواندن نماز به جماعت فرض کفایه است، (اگر بعضی خواندند از دیگران ساقط

می‌شود). این گروه به این حدیث نبوی استدلال کرده‌اند:

«مَا مِنْ ثَلَاثَةٍ فِي قَرْيَةٍ وَلَا بَدْوٍ لَا تَقَامُ فِيهِمُ الصَّلَاةُ إِلَّا قَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ

فَعَلَيْكُمْ بِالْجَمَاعَةِ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ الذُّبُّ الْقَاصِيَةَ». (رواه أبو داود والإمام أحمد والنسائي وابن حبان

والحاكم).

«هیچ سه نفری نیستند که در روستا یا صحرا یا بیابان گرد هم آیند و نماز را به جماعت بر پای

ندارند مگر اینکه شیطان بر آن‌ها چیره می‌شود، پس بر شما باد که نماز جماعت بخوانید و بر ادای نماز

جماعت مواظبت کنید و به جماعت بپیوندید و تک روی نکنید، چه بی‌گمان گرگ آن گوسفندی را

می‌خورد که از گله جدا شده و دور مانده باشد».

قولی بر آنست که جماعت فرض عین است، چون پیامبر ﷺ گفته است:

«لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَمُرَ بِحَطْبٍ فَيُحْطَبُ ثُمَّ أَمُرَ بِالصَّلَاةِ فَيُؤَدَّنَ لَهَا ثُمَّ أَمُرَ رَجُلًا فَيُؤَمِّمُ النَّاسَ

ثُمَّ أُخَالِفُ إِلَى رِجَالٍ لَا يَشْهَدُونَ الصَّلَاةَ فَأُحَرِّقُ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهُمْ». (رواه الشيخان).

«به حقیقت دلم می‌خواست دستور دهم گروهی مشعل‌هایی برافروزند، دستور دهم که به نماز که

اذان داده شود و دستور دهم شخصی را که به مردم جماعت را بر پای داشته باشد و برگزار کند، و من

همراه با آنان بروم به طرف قومی و گروهی که در نماز جماعت حاضر نشده‌اند و در خانه‌هایشان

مانده‌اند، و خانه‌شان را با آنان آتش بزنم».

البته نظریه فرض عین بودن جماعت رد شده است، به اینکه این حدیث در ارتباط با منافقان بود، و

پیامبر ﷺ عملاً هم چنین نکرد که خانه‌هایشان را آتش بزند بلکه این تنها آرزو بود و بدان جامه عمل

نپوشید. پس فرض عین نیست.

باید دانست که جماعت گاهی به علت عارضه ای لزوم و حتمیت پیدا می‌کند، مثل اینکه امامی را ببیند که در حال رکوع است و می‌دانست که اگر برود به وی اقتدا کند می‌تواند یک رکعت را در وقت درک کند و نمازش قضا نشود، ولی اگر در رکوع به وی اقتدا نکند وقت را از دست می‌دهد چون وقت گنجایش یک رکعت تنها خواندن را ندارد در این صورت باید اقتدا کند و تنها نمازش را نخواند. و گاهی بر عکس جماعت حرام می‌گردد، مانند اینکه امام در تشهد آخرش نشسته و تحیات می‌خواند و می‌دانست که اگر اقتدا کند وقت می‌گذرد که یک رکعت را در وقت دریابد. در این صورت جماعت حرام است.

فضیلت نماز جماعت با نماز خواندن مرد با همسرش در خانه یا با دیگران حاصل می‌شود (لازم نیست که جماعت در مسجد باشد)، لیکن جماعت در مسجد باشد بهتر است و هر جا در مساجد جمعیت نمازگزاران بیشتر باشد جماعت آنجا بهتر است، پس اگر در مسجد نزد خانه‌اش جمعیتی نمازگزاران اندک و در مسجد دور از خانه‌اش جمعیت نمازگزاران بیشتر باشند جماعت مسجد دور بهتر است مگر در دو حالت: اول اینکه با رفتن او به مسجد دور جماعت مسجد نزدیک تعطیل شود. دوم: اینکه امام مساجد با جمعیت کثیر، فاسق و بدعت گزار باشد، در این صورت جماعت نزدیک و اندک بهتر است.

اگر کسی جا بماند یا دیر برسد و امام را پیش از سلام دادن دریابد او فضیلت جماعت را دریافته است، چون پیامبر ﷺ گفته است:

«إِذَا جِئْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ وَنَحْنُ سُجُودٌ فَاسْجُدُوا وَلَا تَعُدُّوْهَا شَيْئًا وَمَنْ أَدْرَكَ الرَّكْعَةَ فَقَدْ أَدْرَكَ الصَّلَاةَ». (رواه أبوداود).

«هرگاه یکی از شما به نماز آمدید و دیدید که ما در سجده هستیم شما نیز نیت کنید و با ما به سجده آید، و آن را چیزی (رکعتی) حساب نکنید، و هر کس به یک رکعت به امام برسد او یک نماز را دریافته است، و یک رکعت برایش حساب میشود».

به دلیل اینکه پیامبر ﷺ سجود را به طور عام گفت، پس سجده آخر را نیز شامل می‌شود. باید دانست وقتی مأوم می‌تواند رکوع امام را در یابد که همراه او در رکوع طمانینه داشته باشد، چون رکوع بدون طمانینه رکوع به حساب نمی‌آید پس نبودن طمانینه به منزله نبودن رکوع است.

پس بایستی پیش از برخاستن امام از رکوع در رکوع طمانینه و سکون یابد و به مقدار یک بار سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ گفتن همراه امام در رکوع بماند تا یک رکعت حساب شود. و شرط حصول جماعت آنست که مأوم نیت اقتدا کند و الله اکبر را بگوید، چون اقتدا و پیروی از امام عمل است و هر عبادتی نیاز به

نیت و قصد تعلق دارد، چون پیامبر ﷺ به طور عام گفته است: «تنها با نیت است که اعمال عبادی ارزش پیدا می‌کند و معتبرند».

انسان آزاده و بالغ می‌تواند به برده و کودک (مميز) اقتدا کند. جواز اقتدا به برده و عبد به دلیل روایت بخاری از عایشه رضی الله عنها است که: برده و بنده‌اش ذکوان به امامت جماعت او می‌ایستاد و عایشه رضی الله عنها پشت سر او نماز می‌خواند. و اما جواز اقتدا به کودک پسر به دلیل اینکه عمرو بن سلیمه در زمان پیامبر ﷺ در سن شش سالگی یا هفت سالگی امام جماعت قوم خود می‌شد و بر ایشان امامت جماعت می‌کرد. (به روایت بخاری).

اقتدای مرد به زن درست نیست چون خداوند می‌فرماید:

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ [النساء: ۳۴].

«سرپرستی کار زنان با مردان است».

و چون پیامبر ﷺ گفته است:

«أَخْرُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَخْرَهُنَّ اللَّهُ».

«زنان را در صف نماز در آخر قرار دهید همان گونه که خداوند آنان را در آخر قرار داده است».

«أَلَا لَا تُؤْمِنَنَّ امْرَأَةٌ رَجُلًا» (رواه ابن ماجه).

«هان بدانید که نباید زنی به امام جماعت مردی بایستد» (به روایت ابن ماجه). برخی بدین حدیث استدلال کرده‌اند:

«لَنْ يُفْلَحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمُ امْرَأَةٌ» (رواه البخاری والنسائی والترمذی والإمام أحمد عن أبي بکره).

«هرگز رستگار نخواهد شد قومی که کارهای خود را به زن واگذار کرده‌اند و امارت خود را به زن داده‌اند».

به علاوه زن خود عورت است باید پوشیده شود و چون امامت مردان را داشته باشد موجب فتنه و آشوب آن‌ها می‌شود و هرکس به زن اقتدا کند به حقیقت کار نمازش را به وی واگذار کرده است. و اما اقتدای کسی که قرائت فاتحه را نیکو می‌داند به مرد بی‌سوادی که فاتحه را خوب نمی‌داند در دو آن قول است، که قول اظهر و آشکارتر آنست که صحیح نیست، چون پیامبر ﷺ فرمود:

«يَوْمَ الْقَوْمِ أَقْرُوهُمْ».

«کسی امامت قوم را به عهده بگیرد که از همه آنان نیکوتر فاتحه را بداند و بخواند».

چون اگر مأمومی در حال رکوع نماز جماعت را دریافت باز قرائت او را امام بدوش می‌کشد، و انسان امی و بی‌سوادی که قرائت فاتحه را نمی‌داند شایسته تحمل قرائت مأموم نیست، و اگر در نماز سرّی به امی اقتدا کند نمازش صحیح است. و بر وی واجب نیست که از حال او جستجو کند. و هرگاه امی به امی اقتدا کند نمازش صحیح است مانند اقتدای زن به زن دیگر.

شرط اقتدا آنست که مأموم از نماز امام اطلاع و علم داشته باشد و این اطلاع و آگاهی ممکن است از طریق مشاهده و رویت امام و شنیدن صدایش یا صدای مبلغ از طرف امام صورت گیرد، و نباید مأموم بر امام تقدم داشته باشد و محل مأموم جلوتر از امام باشد، چون نقل نشده است کسانی که به پیامبر ﷺ اقتدا کرده‌اند از پیامبر ﷺ تقدم داشته باشند و محلشان جلوتر بوده باشد.

و این حال از خلفای راشدین هم نقل نشده و دیده نشده است. و مساوات امام و مأموم در کنار هم اشکال ندارد ولی مکروه است، و این برای کسانی که حلقه وار به دور خانه کعبه نماز نمی‌خوانند، و اما برای کسانی که حلقه وار به دور خانه کعبه نماز می‌خوانند اشکال ندارد که مأمومی از امام به قبله نزدیکتر باشد البته در غیر جهت امام اشکال ندارد ولی در جهت امام نباید نزدیکتر باشد.

باید دانست که امام و مأموم با هم سه حالت دارند:

حالت اول: امام و مأموم هر دو داخل مسجد باشند.

حالت دوم: امام داخل مسجد و مأموم بیرون مسجد باشد.

حالت سوم: هر دو بیرون مسجد باشند. اما در حالت اول اقتدا به امام صحیح است خواه صفوف نمازگزاران بین آنان جدایی انداخته یا متصل به امام باشند، و خواه بین آنان فاصله ای باشد یا نباشد، و خواه هر دو در یک مکان باشند یا در دو مکان، حتی اگر امام روی مناره و گلدسته و مأموم در چاه باشد یا بالعکس اقتدا صحیح است، چون یک مکان محسوب می‌شود و برای نماز ساخته شده است.

اما حالت دوم: که امام داخل مسجد و مأموم خارج مسجد است، اقتدا به شرطی صحیح است که فاصله بین آنان از آخرین حد مسجد تاجای او بیش از سیصد ذراع تقریبی نباشد، و شرط است که از حرکات و انتقالات امام اطلاع داشته باشد آن گونه که قبلاً گفته شد.

و اما حالت سوم: که امام و مأموم هر دو بیرون مسجدند اگر در فضای باز باشند به شرطی اقتدا صحیح است که فاصله بین آنها بیش از سیصد ذراع تقریبی نباشد بنا به قول أصحاب. چون معمولاً کسانی که در فضای بازند یک جمعیت به حساب می‌آیند و به هنگام نماز جهری به صورت عادی صدای امام در چنین فاصله و مسافتی غالباً به مأموم می‌رسد، و اما اگر در فضای باز نباشند بدین معنی که امام در خانه‌ای و مأموم در خانه‌ای دیگر باشد، وقتی اقتدا صحیح است که با هم متصل باشند تا

رابطه بین امام و مأموم با اجتماع حاصل شود، چون اختلاف ساختمان موجب افتراق و جدایی است، لذا شرط است که به هم متصل باشند و چیزی بین آن دو ساختمان حایل نباشد چون اگر چیزی حایل باشد اجتماع آنان ممکن نیست.

از جمله شرایط صحت اقتدا توافق و هماهنگی نظم نماز امام و مأموم است، پس با اختلاف نظم اقتداء صحیح نیست. اقتدای کسی که نماز ادا و حاضر را می خواند به کسی که نماز قضا را می خواند صحیح است، و بالعکس نیز صحیح است، و کسی که نماز فرض می خواند می تواند به کسی اقتدا کند که نماز سنت و نفل می خواند، و کسی که نماز ظهر و امثال آن را می خواند می تواند به کسی اقتدا کند که نماز صبح یا نماز مغرب می خواند آن وقت مانند کسی که مسبوق است و جا مانده یا دیر رسیده، بعد از سلام دادن امام نماز خویش به اتمام می رساند و باقیمانده آن را می خواند.

و از جمله شرایط صحت اقتدا آنست که نباید تکبیرة الإحرام مأموم پیش از تکبیرة الإحرام امام باشد، و نباید مأموم با دو رکن فعلی و عملی از امام جلو یا عقب باشد بدون اینکه عذر داشته یا جاهل به تحریم باشد. پس اگر بدون عذر و با علم به حرام بودن چنین کرد نمازش باطل می شود، چون اختلاف بین آنان زیاد می شود. به خلاف اینکه اگر از روی فراموشی یا جهل این کار را بکند که در آن صورت نمازش باطل نیست، ولی این رکعت او معتبر نیست باید بعد از سلام دادن امام یک رکعت دیگر بخواند.

سنت است که مذکر اگر چه کودک هم باشد در طرف راست امام کمی عقب تر بایستد تا از وی پیروی و تبعیت کند و مراعات ادب نماید، اگر مذکری دیگر آمد او در طرف چپ امام ایستاده و تبعیت کند و مراعات ادب نماید، اگر مذکری دیگر آمد او در طرف چپ امام ایستاده و تکبیر تحریم را بگوید، سپس یا امام جلوتر می رود یا آن دو در حال قیام عقب تر می روند، و سنت است که دو مذکر پشت سر امام بایستند همان گونه که باید یک زن یا بیشتر پشت سر امام بایستند.

و سنت است که مردان در صفوف اولیه و بعد از آنها کودکان باشند، و صفوف مردان با کودکان تکمیل می شود و بعد از کودکان صفوف مختنان، چون احتمال مونث بودن دارند، و بعد از صف مختنان صفوف زنان قرار دارد، و این ترتیب به جهت مراعات تبعیت مورد نظر است. سنت است زنی که به امامت زنان ایستاده در وسط آنان قرار گیرد، و اگر غیر زن امامت جماعت آنان را بر عهده داشته باشد باید مقدم بر آنان ایستد. و برای مأموم مکروه است که تنها و جدا از صف ایستد بلکه باید اگر جا داشته باشد داخل صف شود و اگر در صف جای نداشت باید اول نیت کند و تکبیر تحریم گوید سپس

بعد از تحریم یکی را از صف نمازگزاران به سوی خود کشد تا با او صفی تشکیل دهند، و آن شخص نیز سنت است که موافقت کند و او را یاری کند و به نرمی با وی عقب نشیند.

کسی که با آب وضو گرفته است می تواند به کسی اقتدا کند که تیمم کرده است تیمم کننده ای که اعاده نماز بر وی نباشد.

و همچنین کسی که وضو گرفته است می تواند به کسی اقتدا کند که بر خفین مسح کرده است. و کسی که ایستاده است می تواند به کسی اقتدا کند که نشسته نماز می خواند، چون پیامبر ﷺ در بیماری مرگش نشسته نماز می خواند و ابوبکر رضی الله عنه (که اول امام بود) و مردم ایستاده پشت سر او نماز خواندند. و عادل می تواند پشت سر فاسق نماز بخواند، زیرا که شیخین روایت کرده اند که عبدالله بن عمر خطاب رضی الله عنه پشت سر حجاج بن یوسف نماز می خواند. امام شافعی گفت: حجاج بهترین نمونه است برای فاسق بودن.

کوتاه کردن نمازهای چهار رکعتی: نماز شکسته

غالباً سفر وسیله رهایی از خطر یا وسیله رسیدن به مطلوب است. سفر مظنه مشقت است و گمان مشقت و رنج در سفر می رود و مشقت و رنج، آسانگیری و سهولت را ایجاب می کند لذا شارع مقدس در سفر نمازهای چهار رکعتی را به دو رکعتی تخفیف داده و پایین آورده است.

قرآن کریم و سنت نبوی و اجماع امت بر آن دلالت دارند که در سفر مباح طولانی کوتاه کردن نماز و شکسته خواندن آن جایز است. دلیل از قرآن کریم:

﴿وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنَّ خِفْتُمْ أَنْ يُفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ [النساء: ۱۰۱].

«هرگاه به سفر رفتید بر شما گناهی نیست که نمازهای (چهار رکعتی) را کوتاه کنید و شکسته بخوانید اگر خوف داشتید که کافران شما را با (قتل یا زخم و امثال آن) اذیت کنند».

بدیهی است که «ضربتم» در آیه به معنی «به سفر رفتید» می باشد.

مقید کردن شکسته خواندن نماز به خوف مورد عمل قرار نمی گیرد، چون از یعلی بن امیه روایت شده که گفته است: من به عمر بن خطاب رضی الله عنه گفتم نظرت درباره کوتاه کردن نمازها و شکسته خواندن آنها چیست؟ حال آن که خداوند می فرماید: «اگر خوف داشتید دشمن کافر شما را رنج و آزار برساند». و امروز این خوف از بین رفته است؟ عمر رضی الله عنه گفت: من نیز همچون تو از این کار تعجب کردم و آن را با پیامبر صلی الله علیه و آله در میان نهادم فرمود:

«صَدَقَةٌ تَصَدَّقَ اللَّهُ بِهَا عَلَيْكُمْ فَأَقْبِلُوا صَدَقَتَهُ» (رواه مسلم).

«این تخفیف دو رکعتی و رخصت شکسته خواندن نمازهای چهار رکعتی صدقه و احسانی است که خداوند با شما کرده است پس آن را بپذیرید».

و در سنت آمده است که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت: «نماز چهار رکعتی را با عمر بن خطاب دو رکعتی خوانده‌ام». (شیخین آن را تخریح کرده‌اند). از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که گفت:

«سَافَرْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ وَكَانُوا يُصَلُّونَ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ رَكَعَتَيْنِ رَكَعَتَيْنِ».

«همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر بن خطاب به مسافرت رفتیم که آنان نماز ظهر و عصر را دو رکعت دو رکعت می خواندند».

کوتاه کردن و شکسته خواندن نماز مخصوص نمازهای چهار رکعتی می باشد پس نماز مغرب و صبح کوتاه نمی شود.

شرط مسافرت: در سفری که کوتاه کردن نماز و شکسته خواندن آن مباح است چند شرط باید تحقق پذیرد:

۱- نباید این مسافرت برای انجام یک عمل معصیت و گناه باشد. پس شامل سفر حج واجب و سفر برای قضا و ادای وام، و سفر برای حج سنت برای بجا آوردن صله رحم، و سفر مباح برای تجارت و سیاحت و جهانگردی، و سفر مکروه مانند سفر انفرادی و بدون رفیق می شود. پس واجب و مندوب و مباح و مکروه را در بر می گیرد.

و اما در سفر معصیت، کوتاه کردن نماز جایز نیست چون این رخصت است و رخصت و جواز شرعی به معصیت تعلق نمی گیرد، مانند سفر برای راهزنی و داد و ستد شراب و حشیش و بنگ، و سفر زن بدون اجازه شوهرش و سفر بدهکاری که قدرت پرداخت بدهی خود را داشته باشد بدون اجازه طلبکار.

اینها و امثال اینها هیچ کدام رخصت نماز شکسته را ندارند. همان گونه که در چنین سفری رخصت قصر و کوتاه کردن جایز نیست، رخصت جمع و با هم خواندن دو نماز نیز برای او نیست و نمی تواند از رخصت مسح بر خفین در مدت سه روز و جواز خوردن مردار در حال اضطرار و خواندن نماز سنت بر پشت مرکب نیز استفاده کند. سفیان ثوری گفته است: اگر ستمکاری در بیابانی یافت شود نباید به وی خوراک و آب داد اگر چه از گرسنگی و تشنگی هلاک شود، تا شهرها و مردمان و درختان و حیوانات از شر او رهایی یابند و راحت شوند.

۲- سفر باید سفر طولانی باشد که عبارت است از مسافت دو روز معتدل راه رفتن با رفتن عادی و معمولی. چون پیامبر ﷺ گفته است:

«لَا تَقْصُرُوا الصَّلَاةَ فِي أَقَلِّ مِنْ أَرْبَعَةِ بُرْدٍ، مِنْ مَكَّةَ إِلَى عُسْفَانَ.»

«نماز را کوتاه نکنید در مسافتی که کمتر باشد از مقدار چهار «برد» که فاصله بین مکه و عسفان است.»

و عسفان به اندازه دو روز دور شدن از مکه است و حدود ۸۴ کیلومتر می‌باشد. باید دانست که مسافر باید قصد خویش را به محل معینی مربوط سازد و قصد محل معینی داشته باشد، تا بتواند از آن رخصت استفاده کند، پس کسی که بلامقصد است و مقصد سفرش معلوم نیست اگر چه سفرش طولانی هم باشد نمی‌تواند نمازش را کوتاه کند و این رخصت را ندارد. این گونه مسافران را آوارگان سرگردان می‌نامند.

۳- نمازهای چهار رکعتی حاضر و ادا شکسته خوانده می‌شود نه نمازهای قضا و فوت شده. پس اگر بخواهد نمازهای فوت شده چهار رکعتی را که پیش از سفر فوت شده است، قضا کند بر وی واجب است که آن‌ها را چهار رکعتی و کامل بخواند چون وقتی که بر وی واجب شده‌اند چهار رکعتی واجب شده‌اند. لیکن اگر نماز چهار رکعتی در سفر فوت شده و می‌خواهد در سفر قضا کند می‌تواند شکسته قضا کند، و اگر در حضر و بعد از سفر قضا کند باید آن‌ها را به تمامی بخواند. و اگر شک کند که آیا این نماز در سفر فوت شده یا در غیر سفر باید آن را به صورت کامل قضا کند، چون اصل کامل خواندن است و به اصل عمل می‌شود. باید دانست که کوتاه خواندن نماز پنج شرط دارد:

اول: نیت قصر و کوتاه خواندن. چون اصل کامل خواندن نماز است پس اگر نیت قصر و کوتاه خواندن نکند احرام و تکبیر تحریم گفتنش بر مبنای اصل منعقد می‌شود باید کامل بخواند.

دوم: باید از آغاز شروع نماز تا آخر نماز به صورت مسافر بماند، چون خداوند می‌فرماید: «هرگاه به سفر رفتید...». کسی که در سفر نیست نماز را کوتاه نمی‌کند.

سوم: باید بداند که کوتاه خواندن نماز جایز است، و برای کسی که به آن جاهل باشد جایز نیست که قصر کند چون خداوند گفته است:

﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الدِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ۴۳].

«وقتی که چیزی را نمی‌دانید از اهل ذکر سوال کنید.»

چهارم: نباید به غیر مسافر و مقیم و کسی که نماز را کامل می خواند اقتدا کند، و چنانچه اقتدا کرد باید کامل بخواند چون متابعت امام واجب است. از ابن عباس رضی الله عنه سوال شد که چرا مسافر اگر تنها نمازش را بخواند شکسته می خواند و اگر به مقیم و غیر مسافر اقتدا کند باید کامل بخواند؟ گفت: سنت پیامبر صلی الله علیه و آله چنین است یعنی دلیلش قول پیامبر صلی الله علیه و آله است. (به روایت امام احمد).

پنجم: نمازی که شکسته خوانده می شود باید چهار رکعتی باشد پس در غیر چهار رکعتی از جمله نماز مغرب و صبح شکسته خواندن جایز نیست چون ثابت نشده است.

چه موقع مسافر نماز را شکسته می خواند؟

تا زمانی که مسافر از منطقه آبادی که از آن سفرش را آغاز می کند جدا نشود کوتاه کردن نماز و شکسته خواندن آن را شروع نمی کند. ابن المنذر گفته است:

«لَا أَعْلَمُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَصَرَ فِي سَفَرٍ مِنْ أَسْفَارِهِ إِلَّا بَعْدَ خُرُوجِهِ مِنَ الْمَدِينَةِ».

«من سراغ ندارم که پیامبر صلی الله علیه و آله در هیچ یک از سفرهایش نماز را شکسته خوانده باشد مگر بعد از خروج از مدینه».

تا زمانی که شخص، مسافر بماند نمازش را شکسته می خواند. اگر به خاطر نیازی که انتظارش را می کشد اقامت گزید تا چهار روز حق دارد که نمازش را کوتاه کند و شکسته بخواند، سپس باید نمازش را کامل و تمام بخواند خواه نیازش بر آورده شود یا بر آورده نشود، چون در صحیح بخاری و مسلم به ثبوت رسیده است که پیامبر صلی الله علیه و آله بامداد روز چهارم ذی الحجه وارد مکه شد، و روزهای چهارم و پنجم و ششم و هفتم در آنجا اقامت گزید و روز هشتم نماز صبح را خواند، سپس به سوی مدینه از مکه خارج شد. و در این چهار روز اقامت در مکه نمازهای خود را شکسته می خواند و عزم و اراده اش چنین بود که تا پایان اعمال حج در آنجا بماند و اقامت کند.

از این روایت بر می آید که اگر کسی قصد اقامت مدت معینی داشته باشد به دلیل همین روایت تا چهار روز تمام می تواند نمازهایش را شکسته بخواند، سپس بعد از آن نمازش را کامل و تمام می خواند، و بر او واجب است که بر آن مقدار ایام اقتصاد کند که پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن اقتصاد کرده است. و بنا به قولی از شافعی چنین مسافری تا ۱۹ روز یا تا ۱۸ روز می تواند نمازش را شکسته بخواند. (در صحیح بخاری به روایت از ابن عباس رضی الله عنه آمده است):

«أَقَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ تِسْعَ عَشْرَةَ يُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ فَنَحْنُ إِذَا أَقْمْنَا تِسْعَ عَشْرَةَ نُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ وَإِذَا زِدْنَا عَنْ ذَلِكَ أُمَّمْنَا».

«پیامبر ﷺ در یکی از سفرهایش ۱۹ روز اقامت گزید که در این مدت نمازهای چهار رکعتی را دو رکعت می‌خواند، پس ما هرگاه ۱۹ روز اقامت می‌کردیم نمازهای چهار رکعتی را دو رکعتی می‌خواندیم و هرگاه بیش از آن می‌ماندیم از آن به بعد نمازهایمان را تمام و کامل می‌خواندیم».

(و در روایتی دیگر چنین است):

«أَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَكَّةَ ثَمَانِيَةَ عَشْرَةَ يَوْمًا مِنَ الْفَتْحِ لِأَنَّهُ أَرَادَ حُنَيْنًا وَ لَمْ يَكُنْ ثُمَّ أَقَامَ الْمَقَامَ».

«پیامبر ﷺ ۱۸ روز در مکه اقامت کرد در سال فتح مکه چون قصد اقامت در آنجا را نداشت و می‌خواست به حنین برود و قصد ماندن در مکه را داشت...».

جمع بین نماز (دو نماز را در یک وقت خواندن)

مسافر می‌تواند نماز ظهر و عصر، و نماز مغرب و عشاء را به صورت جمع تقدیم (هر دو را در وقت نماز اول) و به صورت جمع تاخیر (هر دو را در وقت نماز دوم) بخواند. دلیل این عمل روایت معاذ بن جبل رضی الله عنه است که می‌گفت:

«خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ فَكَانَ يَجْمَعُ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَالْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ فَأَخْرَجَ الصَّلَاةَ يَوْمًا ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمْعًا ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ جَمْعًا».

«ما همراه پیامبر ﷺ در غزوه تبوک بودیم و نماز ظهر و عصر را در وقت نماز ظهر، و نماز مغرب و عشاء را در وقت نماز مغرب می‌خواند و جمع می‌کرد، روزی نماز را به تاخیر انداخت (تا جمع تاخیر کند) سپس (از خیمه اش) بیرون آمد و نماز ظهر و عصر را به صورت جمع تاخیر (در وقت نماز عصر) خواند سپس به داخل (خیمه) رفت سپس بیرون آمد و نماز مغرب و عشاء را با هم خواند».

برای جمع تقدیم سه شرط لازم است

۱- باید اول نماز اولی را بخواند، پس باید نماز ظهر را پیش از عصر و نماز مغرب را پیش از عشاء بخواند، چون وقت، وقت نماز اولی است و دومی تابع آن است و نباید تابع بر متبوع جلو افتد.

۲- باید به هنگام وقت نماز اول نیت نماز دوم را بکند، چون اصل عدم آن است و بدون نیت حاصل نمی‌شود.

۳- بین نماز اول و دوم موالات و پشت سر هم آمدن شرط است، چون نماز دوم تابع و پیرو اولی است، و نباید بین تابع و متبوع فاصله ای باشد.

به این جهت است که سنت راتبه بعد از فریضه اول خوانده نمی‌شود و ترک می‌گردد، و ثابت شده است که پیامبر ﷺ در «نمره» نماز ظهر و نماز عصر را جمع کرد و دستور داد در فاصله آن‌ها اقامه نماز را بگویند.

و اما در جمع تاخیر تنها شرط این است که در وقت اولی نیت جمع تاخیر کند و قصد داشته باشد که به منظور جمع تاخیر، اولی را به تاخیر می‌اندازد تا با نمازی که به طور مطلق به تاخیر انداخته می‌شود فرق داشته باشد. زیرا نماز اول را یا باید در آن وقت بخواند یا قصد و نیت انجام آن را در وقت دومی داشته باشد که اگر چنین نکند وقت آن فوت شده است. و برای کسی که در سفر نیست و مقیم است جایز می‌باشد که بین نماز ظهر و نماز عصر، و بین نماز مغرب و عشاء به صورت جمع تقدیم در موقع باران جمع کند به علت مشقت و رنج (در برگشت به مسجد برای جماعت). (و به علت روایت بخاری و مسلم از ابن عباس رضی الله عنه که گفت):

«أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى بِالْمَدِينَةِ سَبْعًا وَثَمَانِيًا الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ». وَفِي رِوَايَةٍ لِمُسْلِمٍ «مِنْ غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا سَفَرٍ».

«پیامبر ﷺ در مدینه نماز ظهر و عصر را هشت رکعت به صورت جمع و نماز مغرب و عشاء را هفت رکعت به صورت جمع خواند». و در روایت مسلم افزوده است: بدون این که در سفر باشد یا خوفی باشد».

علاوه بر شروطی که برای جمع تقدیم در سفر گفته شد، شرط است که باران در اول وقت نماز اولی و اول نماز دومی وجود داشته باشد، و نماز در محلی برگزار گردد که اگر برای نماز دومی در وقت خودش بدانجا برگردد باران لباس او را تر کند و به وی اصابت کند.

گروهی از یاران شافعی و دیگران برآنند که به علت بیماری هم جمع دو نماز جایز است. از جمله قاضی حسین، و متولی، و رویانی، و خطابی، و امام احمد و کسانی که از او پیروی کرده‌اند. و ابن عباس رضی الله عنه عملاً چنین کرده است. مردی از بنی تمیم این عمل وی را انکار کرد، ابن عباس رضی الله عنه به وی گفت: «مادرت به عزایت بنشیند تو می‌خواهی سنت پیامبر ﷺ را به من یاد بدهی؟ و گفت که: پیامبر ﷺ چنین کرده است».

ابن شقیق گفت: از این ماجرا شبهه‌ای در دلم ایجاد شد لذا پیش ابوهریره رضی الله عنه رفتم و از وی پرسیدم که او سخن ابن عباس رضی الله عنه را تصدیق کرد. (داستان ابن عباس و سوال ابن شقیق از ابوهریره رضی الله عنه در صحیح مسلم به ثبوت رسیده است). نووی گفته است: قول به جواز جمع بین دو نماز به علت بیماری

آشکار است و برگزیده ما می‌باشد، چون در صحیح مسلم به ثبوت رسیده است که پیامبر ﷺ در مدینه بدون وجود خوف از دشمن و بدون وجود باران بین دو نماز جمع کرده است. اسنائی گفته است: آنچه را که نووی اختیار کرده است برابر نص شافعی است در «مختصر مزنی» و معنای نیز سخن او مورد تأیید است، چون بیماری مجوز افطار در رمضان است مانند سفر، پس به طریق اولی مجوز جمع نیز می‌شود، بلکه گروهی از علماء برآند که در غیر مسافرت هم به سبب نیاز جمع بین دو نماز جایز است، البته برای کسی که آن را عادت همیشگی خود نسازد و فقط به هنگام نیاز چنین کند. و ابواسحاق مروزی چنین گفته و آن را از قفال (چاچی) نقل کرده. و خطابی نیز آن را از جماعتی از اصحاب حدیث حکایت کرده است. و ابن المنذر آن را اختیار کرده. و اشهب از یاران مالک هم به آن رای داده است. و قول ابن سیرین هم همین است. و قول ابن عباس رضی الله عنهما هم بدان گواهی می‌دهد که گفت: پیامبر ﷺ خواست که امت را در تنگنا و سختی قرار ندهد و گفت:

«جَمَعَ بِالْمَدِينَةِ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَالْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ مِنْ غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا مَطَرٍ».

«پیامبر ﷺ در مدینه بدون این که خوف و ترسی از دشمن وجود داشته باشد و بدون وجود باران نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشاء را جمع کرد».

سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنهما پرسید چرا چنین کرده؟ گفت: تا امت خود را در سختی تنگنا قرار ندهد.

قضای نماز فوت شده

کسی که نماز را ترک می‌کند یا به علت داشتن عذر آن را ترک می‌کند یا بدون عذر. هرکس بدون عذر و بهانه شرعی نماز را ترک کند به حقیقت او مرتکب نافرمانی خداوند و مرتکب یکی از گناهان کبیره شده است، و بر وی واجب است که توبه کند و با اخلاص و پشیمانی کامل به سوی خدا برگردد و فوراً آن نماز فوت شده را قضا کند، اگر چنین کرد او به وظیفه و تکلیف خویش عمل کرده است و اگر چنین نکرد بر حاکم مسلمین واجب است که با وی بجنگد، چون پیامبر ﷺ گفت:

«أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَيَحُجُّوا الْبَيْتَ وَيَصُومُوا رَمَضَانَ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ عَصَمَ دَمَهُ وَمَالَهُ إِلَّا بِحَقِّهِ».

«به من دستور داده شده است که (در راه دین و تبلیغ دین) با مردمان غیر مسلمان بجنگم تا این که بگویند: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و نماز بخوانند، و زکات بدهند، و (چون استطاعت پیدا کردند) به زیارت و حج

بیت الله بروند، و روزه ماه رمضان را بگیرند، هر کس چنین کرد به حقیقت او خون و مال خود را حفظ کرده است مگر این که به حق خون و مالش گرفته شود».

﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَآتُوا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ﴾ [التوبة: ۵].

«پس هرگاه توبه کنند و نماز را بخوانند و زکات را بدهند آنان را به حال خود بگذارید و راهشان را رها کنید».

در غیر این صورت واجب است که کشته شود، اما اگر به سبب خواب یا سهو یا فراموشی نماز را ترک کرد بر وی گناهی نیست و واجب است که آن را قضا کند و این وجوب فوری نیست. برخی گفته‌اند که: باید به صورت حاضر و ادا نمازش را بخواند، چون وقت چنین نمازی وقت زوال عذر است چون پیامبر ﷺ گفته است:

«مَنْ نَامَ عَنِ صَلَاةٍ أَوْ سَهَا عَنْهَا فَوَقَّتْهَا حِينَ يَدُكُرُّهَا».

«هرکس در خواب ماند و به نماز نرسید یا نماز را فراموش کرد وقت نماز او آن زمان است که (بیدار شود) و بیدارش می‌آید».

مراعات ترتیب در قضای نمازهای فوت شده و نماز حاضری که وقتش تنگ نشده است سنت است. هرگاه به قضای نماز فوت شده شروع کرد پیش از آن که نماز حاضر را بخواند و دریافت که اگر نماز قضا را به پایان برساند نمی‌تواند یک رکعت از نماز حاضر را در وقت خود بخواند و وقتش می‌گذرد می‌تواند نماز قضا را قطع کند، یا در نیت خود آن را به نماز نفل و سنت تبدیل کند و آن را پایان دهد سپس نماز فرض حاضر را بخواند تا وقتش نگذرد.

نماز جمعه

به این جهت نماز جمعه را جمعه نام نهاده‌اند که مردم برای ادای آن اجتماع می‌کنند، یا بدان جهت که در آن روز خیر و برکت جمع است. نماز جمعه بزرگترین نماز و روز جمعه بزرگترین روز است، چون پیامبر ﷺ گفته است:

«خَيْرُ يَوْمٍ طَلَعَتْ فِيهِ الشَّمْسُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ. فِيهِ خُلِقَ آدَمُ وَفِيهِ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ وَفِيهِ خَرَجَ مِنْهَا وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ إِلَّا يَوْمَ الْجُمُعَةِ».

«بهترین روزی که خورشید در آن طلوع کرده است روز جمعه می‌باشد. در آن روز حضرت آدم ﷺ آفریده شد، و در آن روز به بهشت آورده شد، و در آن روز از بهشت اخراج گردید، و روز رستاخیز نیز بر پای نمی‌شود مگر در روز جمعه».

(به روایت مسلم و ابوداود و نسائی و ترمذی که آن را تصحیح کرده است).

حکم نماز جمعه

نماز جمعه به دلیل قرآن کریم و سنت نبوی و اجماع امت اسلامی واجب است خداوند فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۹﴾﴾ [الجمعة: ۹].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرگاه در روز جمعه ندای نماز در داده شد برای یاد خدا نماز جمعه بشتابید و داد و ستد را رها کنید، این (رفتتان برای نماز جمعه) برای شما بهتر و سودمندتر است اگر بدانید».

و پیامبر ﷺ گفته است:

«لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَمْرَ رَجُلًا يُصَلِّي بِالنَّاسِ ، ثُمَّ أَحْرَقَ عَلَىٰ رِجَالٍ يَتَخَلَّفُونَ عَنِ الْجُمُعَةِ بُيُوتَهُمْ». (أخرجه مسلم فى صحيحه).

«تصمیم داشتم که مردی را تعیین کنم تا برای مردم امامت کند سپس خود بروم و خانه کسانی را که از نماز جمعه تخلف کرده‌اند بسوزانم».

و در روایت دیگری آمده است:

«لَيَنْتَهَيْنَ أَقْوَامٌ عَنِ وُدِّعِهِمُ الْجُمُعَةَ أَوْ لَيَخْتِمَنَّ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ ثُمَّ لَيَكُونَنَّ مِنَ الْغَافِلِينَ». (أخرجه مسلم و غيره).

«کسانی که نماز جمعه را ترک می‌کنند اگر از آن عمل دست نکشند و به نماز جمعه نروند خداوند قلبشان را مهر می‌کند و هدایت به دلشان راه نمی‌یابد سپس از زمره غافلان و ناآگاهان خواهند شد».

و در روایت دیگری آمده است:

«رَوَّاحُ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَىٰ كُلِّ مُحْتَلِمٍ». (أخرجه النسائی بإسناد صحيح).

«رفتن به نماز جمعه بر هر مسلمانی که بالغ شده باشد واجب است».

و در حدیث است که:

«مَنْ تَرَكَ ثَلَاثَ جُمُعٍ تَهَاوُنًا طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قَلْبِهِ» (رواه أبوداود و الترمذی).

«هرکس سه نماز جمعه را از روی سهل انگاری ترک کند خداوند بر قلب وی مهر می‌زند (که حق

به آن راه ندارد)».

ابن المنذر اجماع امت را بر فرض عین بودن نماز جمعه حکایت کرده است. و ابن العربی گفته است: به اجماع امت نماز جمعه فرض است.

شرایط وجوب نماز جمعه

شرایط وجوب نماز جمعه هفت چیز است:

۱- مسلمان بودن چون قبلاً گفته شد که نماز بر مسلمان واجب است.

۲- حریت و آزادگی.

۳- بلوغ.

۴- داشتن عقل.

۵- ذکورت و مرد بودن.

۶- تندرست بودن. چون پیامبر ﷺ گفته است:

«الْجُمُعَةُ وَاجِبَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ إِلَّا عَلَى أَرْبَعَةٍ: عَبْدٍ مَمْلُوكٍ، وَامْرَأَةٍ، وَصَبِيٍّ، وَمَرِيضٍ».

(رواه أبو داود).

«نماز جمعه بر هر فرد مسلمانی واجب است جز بر چهار نفر: برده مملوک، زن، کودک، و بیمار». و اما به آن جهت بر دیوانه واجب نیست چون مکلف نمی باشد. و بر بیمار قیاس می شود کسی که برهنه است و لباس و پوشش عورت ندارد، و کسی که از ظالمان و پیروان آنان می ترسد، و کسی که بیماری اسهال دارد و قادر به نگه داشتن خود نیست، و اگر کسی جنازه ای داشته باشد و نگران منفجر شدن یا بوی گرفتن آن باشد برای دفن آن ترک جمعه جایز است و عذرش مقبول می باشد و باید برای تدفین و تجهیز آن بکوشد.

۷- مقیم بودن و غیر مسافر بودن که بر مسافر واجب نیست، چون از پیامبر ﷺ نقل نشده است که

در مسافرت نماز جمعه خوانده باشد.

و روایت شده است:

«لَا جُمُعَةَ عَلَى مُسَافِرٍ». (رواه البیهقی).

«بر مسافر نماز جمعه واجب نیست».

شرایط صحت نماز جمعه

برای صحت نماز جمعه علاوه بر شرایط صحت مطلق نماز سه شرط دیگر نیز در نظر گرفته شده است:

اول: نماز جمعه بر کسانی واجب است که در وطن خودشان مقیم باشند نه مسافر. و محل اقامت آنان فرق نمی‌کند که شهر یا روستا یا صحرائی باشد که بتوان بر آن وطن اطلاق کرد، و فرق نمی‌کند که ساختمانها سنگی یا گلی یا چوبی و یا امثال آنها باشند، به دلیل اینکه نقل نشده است که در زمان پیامبر ﷺ و دوره خلفای راشدین در غیر این امکانه برگزار شده باشد.

دوم: لازم است که نماز جمعه به صورت جماع برگزار گردد. چون نقل نشده است که پیامبر ﷺ، خلفای راشدین و دیگران آن را به صورت انفرادی برگزار کرده باشند. و درباره تعداد افراد جماعت گفته شده که با چهار نفر که یکیشان امام باشد منعقد می‌گردد.

برخی گفته‌اند: باید نمازگزاران تعدادی باشند که اجتماع آنها در آنجا اجتماع اهالی روستا به حساب آید و بتوانند در آنجا اقامت کنند و در بینشان داد و ستد و خرید و فروش واقع شود. و برخی گفته‌اند: با سه نفر منعقد می‌شود. و مذهب صحیح و مشهور شافعیه آن است که برای انعقاد جمعه تعداد چهل نفر لازم است، و برای تایید آن به چند حدیث استناد شده است. از جمله حدیث جابر رضی الله عنه که گفت: «مَضَّتِ السَّنَةُ أَنْ كُلُّ أَرْبَعِينَ فَمَا فَوْقَهَا جُمُعَةٌ» (رواه البیهقی).

«سنت بر آن جاری است که برای چهل نفر و بیشتر نماز جمعه برپا می‌شود».

یک نفر صحابی می‌گوید که: سنت چنین جاری شده است به این معنی است که پیامبر ﷺ گفته است.

و از جمله حدیث کعب بن مالک گفت: اولین کسی که در «بقیع خضامت» برایمان نماز جمعه پبای داشت اسعد بن زراره بود که تعدادمان چهل نفر بود. به تصحیح ابن حبان و بیهقی. و از جمله این که پیامبر ﷺ در مدینه نماز جمعه را برگزار کرده است و از وی نقل نشده است که با کمتر از چهل نفر نماز جمعه خوانده باشد. و شرط چهل نفر آن است که همه مکلف به خواندن نماز جمعه باشند.

سوم: باید وقت نماز جمعه باقی مانده باشد، و وقت نماز جمعه همان وقت نماز ظهر است، چون انس رضی الله عنه گفته است: «كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي الْجُمُعَةَ حِينَ تَزُولُ الشَّمْسُ» (رواه البخاری).

«همواره پیامبر ﷺ به هنگام زوال خورشید از خط استوا نماز جمعه را می‌خواند».

(به روایت مسلم سلمه بن الأكوع گفت):

«كُنَّا نُصَلِّي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْجُمُعَةَ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ».

«ما همراه پیامبر ﷺ هنگام زوال خورشید نماز جمعه را می خواندیم».

چنانچه وقت تنگ باشد و نتوانند نماز جمعه را ادا کنند باید نماز ظهر بخوانند، و اگر در خروج وقت شک کنند نیز باید نماز ظهر بخوانند. چون بقای وقت نماز ظهر شرط صحت نماز جمعه است، پس لازم است که به صورت محقق بوجود وقت و بقای آن یقین داشته باشد و شک در آن کافی نیست.

فرائض نماز جمعه

فرائض نماز جمعه سه چیز است:

فرض اول: باید دو خطبه بر آن مقدم باشد که امام در بین آن‌ها بنشیند. (در صحیح مسلم از جابر بن سمره آمده است):

«كَانَ يُحْتَبُ خُطْبَتَيْنِ يَجْلِسُ بَيْنَهُمَا وَكَانَ يُحْتَبُ قَائِمًا».

«پیامبر ﷺ همواره در نماز جمعه دو خطبه ایراد می کرد که در بین آن‌ها می نشست و ایستاده خطبه را ایراد می فرمود».

و در روایتی آمده است:

«إِنَّهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ كَانَ يُحْتَبُ خُطْبَتَيْنِ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَذْكُرُ النَّاسَ».

«او ﷺ همواره دو خطبه ایراد می کرد که در آن‌ها قرآن می خواند و مردم را متذکر می شد».

خطبه نماز جمعه پنج رکن دارد: حمد خدای تعالی، صلاة و سلام بر پیامبر ﷺ، وصیت و سفارش به تقوای الهی برای نمازگزاران، و دعا برای مؤمنان در خطبه دوم، و خواندن مقداری از قرآن که حداقل آن یک آیه کامل است، پس آیاتی از قبیل ﴿ثُمَّ نَظَرَ﴾ کافی نیست.

خطبه نماز جمعه هفت شرط دارد: فرا رسیدن وقت نماز جمعه، پس نباید پیش از وقت نماز باشد. و تقدم هر دو خطبه بر نماز، و ایستادن در هر دو خطبه با وجود قدرت بر آن، و نشستن بین دو خطبه به اندازه یک طمانینه در نماز، و پاکی از بی وضویی (بزرگ و کوچک)، و پاکی از ناپاکی تن و لباس و محل، و ستر عورت با لباس پاک، و بلندی صدا به اندازه ای که چهل نفر که جمعه به آنان منعقد می شود بشنوند.

فرض دوم: باید نماز جمعه دو رکعت خوانده شود. چون عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت:

«الْجُمُعَةُ رَكَعَتَانِ تَمَامٌ وَكَيْسَ بِقَصْرِ عَلَى لِسَانِ مُحَمَّدٍ ﷺ».

«نماز جمعه دو رکعت کامل است بدون قصر و شکستگی و این بر زبان پیامبر ﷺ جاری شده است».

فرض سوم: نماز باید به صورت جماعت برگزار گردد و دلیل آن قبلا بیان شد.

هیأت نماز جمعه (سنت‌های آن)

برای کسی که نماز جمعه می‌خواند چهار چیز سنت است:

اول: غسل جمعه. چون پیامبر ﷺ گفته است:

«إِذَا أَتَى أَحَدُكُمْ الْجُمُعَةَ فَلْيَغْتَسِلْ». (رواه الشیخان).

«هرگاه یکی از شما خواست که به نماز جمعه برود غسل کند».

دوم: پاک کردن بدن از چرک‌هایی که سبب ایجاد بوی بد می‌شوند، چون هدف از غسل نیز این است پس تنها ریختن آب بر بدن کافی نیست. اما شافعی گفته است: «هرکس جامه خود را پاکیزه نگاه دارد آندوهش کم خواهد شد و هرکس خوش بو باشد خردش فزونی یابد».

سوم: پوشیدن لباس نیکو و آراسته و خود را خوشبو کردن و استعمال مواد خوشبو. چون پیامبر ﷺ

گفته است:

«مَنْ إِغْتَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَلَبَسَ مِنْ أَحْسَنِ ثِيَابِهِ وَمَسَّ مِنْ طَيِّبِ بَيْتِهِ - إِنْ كَانَ عِنْدَهُ - ثُمَّ أَتَى الْجُمُعَةَ فَلَمْ يَتَخَطَّ أَعْنَاقَ النَّاسِ ثُمَّ صَلَّى مَا كُتِبَ لَهُ ثُمَّ أَنْصَتَ إِذَا خَرَجَ الْإِمَامُ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْ صَلَاتِهِ كَأَنَّهُ كَفَّارَةٌ لِمَا بَيْنَهُمَا وَبَيْنَ جُمُعَتِهِ الَّتِي قَبْلَهَا». (رواه ابن حبان فی صحیحہ).

«هرکس روز جمعه غسل کند و نیکوترین لباسش را بپوشد و مواد خوشبوی خانه‌اش را استعمال کند - اگر داشته باشد - سپس به نماز جمعه رود به مزاحم مردم نشود و آن‌ها را لگدمال نکند، سپس فریضه نمازش را بجای آرد، و چون امام برای ادای نماز بیرون آید او سکوت اختیار کند، و گوش فرا دهد تا اینکه نمازش به پایان رسد، این اعمال او کفاره گناهان (صغیره) ما بین این هفته و هفته قبلی او خواهد شد».

لباس سفید برای روز جمعه بهتر است، چون پیامبر ﷺ گفته است:

«إِلْبِسُوا مِنْ ثِيَابِكُمُ الْبَيَاضَ فَإِنَّهَا مِنْ خَيْرِ ثِيَابِكُمْ وَكَفَّنُوا فِيهَا مَوْتَاكُمْ».

«جامه‌ای سفید خود را بپوشید چون جامه‌های سفید بهترین لباس شما است و مردگان خود را در

لباس و جامه سفید کفن کنید».

چهارم: گرفتن ناخن و ازاله و برطرف کردن مویی که ازاله آن مستحب باشد، چون این عمل برابر فطرت سلیم است و جزو سنت است.

مراعات سکوت و گوش فرا دادن به خطبه نماز جمعه و اختلاف در آن

درباره سخن گفتن به هنگام ایراد خطبه اختلاف کرده‌اند. امام شافعی تصریح دارد به این که: سخن گفتن در هنگام ایراد خطبه حرام است. و امام مالک و امام ابوحنیفه و امام احمد بنا به ارجح روایتین از او بر این قول هستند. چون خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا﴾ [الأعراف: ۲۰۴].

«هرگاه قرآن خوانده شد به آن گوش فرا دهید و سکوت کنید».

بیشتر مفسرین گفته‌اند که: این آیه مربوط به خطبه نماز جمعه است. و به این جهت خطبه نماز جمعه قرآن نامیده شده است که مشتمل بر قرآن است، و چون پیامبر ﷺ گفته است:

«إِذَا قُلْتُمْ لِصَاحِبِكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَالْإِمَامُ يَخْطُبُ: أَنْصِتْ فَقَدْ لَعَوْتُ». (رواه الجماعة إلا ابن

ماجه).

«هرگاه در روز جمعه هنگام ایراد خطبه به رفیق و بغل دستی خود گفتی: خاموش باش تو نیز سخن بیهوده و لغو گفته‌ای».

کلمه «لغو» در حدیث به معنی ارتکاب گناه است، چون خداوند می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾ [المؤمنون: ۳].

«و آنانکه از لغو و گناه روی گردانند».

و مذهب جدید شافعی بر این است که: سخن گفتن در وقت خطبه حرام نیست، و سکوت و گوش فرا دادن سنت است، چون شیخین روایت کرده‌اند که: «به هنگام ایراد خطبه نماز جمعه از طرف عمر بن خطاب، عثمان بن عفان وارد مسجد شد، عمر ﷺ گفت: چه شده است مردانی را که بعد از ندای نماز جمعه وارد می‌شوند و تاخیر می‌کنند؟ عثمان ﷺ گفت: ای امیر مؤمنان بعد از شنیدن اذان و ندای نماز تنها مشغول گرفتن وضو بوده‌ام». روایت شده است که پیامبر ﷺ در روز جمعه مشغول ایراد خطبه بود که مردی وارد مسجد شد و سوال کرد: چه موقع قیامت می‌آید؟ مردم به وی اشاره کردند که خاموش باشد و او ساکت نشد و سخن خویش را تکرار کرد و پیامبر ﷺ بعد از بار دوم به وی گفت:

«وَيُحَكِّمُ مَا أَعَدَدْتَ لَهَا؟ قَالَ: حُبُّ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَقَالَ: إِنَّكَ مَعَ مَنْ أَحَبَّتَ». (رواه البيهقي بإسناد صحيح).

«وای بر تو برای قیامت چه چیزی تهیه دیده‌ای؟ گفت: مهر خدا و رسول خدا. پیامبر ﷺ گفت: به حقیقت تو با کسی خواهی بود که دوستش داری».

دلیل این که سخن گفتن حرام نیست، این است که عثمان رضی الله عنه در جواب عمر رضی الله عنه سخن گفت، و پیامبر صلی الله علیه و آله سوال آن مرد را انکار نکرد، اگر سخن گفتن حرام بود پیامبر صلی الله علیه و آله آن را انکار می‌کرد. و این اختلاف در ارتباط با حرف زدن و سخن گفتنی است که غرض و هدف مهم فوری به آن تعلق نگیرد، و الا چنین سخنی نه تنها حرام نیست بلکه واجب است، مانند ارشاد و راهنمایی کوری که نزدیک است در چاه افتد، یا کژدمی ببیند که بر لباس انسانی راه می‌رود و او را از آن آگاه کند، یا ستمگری را ببیند که مردی را دنبال می‌کند و او آن مرد را آگاه سازد، یا امر به معروف و نهی از منکر کند.

جایز بودن نماز خواندن در حین ایراد خطبه

درباره کسی که در حین ایراد خطبه وارد مسجد می‌شود و اینکه آیا می‌تواند دو رکعت تحیة المسجد را بخواند یا خیر؟ اختلاف کرده‌اند. برخی گفته‌اند: نباید آن‌ها را بخواند، و این نظر از ابن عمر و عثمان و علی رضی الله عنه روایت شده، و نیز به این دلیل که به سکوت و گوش فرا دادن به خطبه امر شده است. و احادیثی را که در داستان «سلیک» آمده است تاویل کرده‌اند به این که سلیک عریان و برهنه بود، پیامبر صلی الله علیه و آله به وی امر کرد که برخیزد تا مردم او را ببینند و به وی احسان و صدقه کنند و چیزی به وی بدهند.

امام شافعی و احمد و اسحاق و فقهای محدث گفته‌اند که: مستحب است چنین شخصی دو رکعت تحیة المسجد را کوتاه بخواند پیش از آن که بنشیند. و به سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به سلیک استدلال کرده‌اند که سلیک وقتی وارد مسجد شد پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول ایراد خطبه بود و او نشست، پیامبر صلی الله علیه و آله به وی گفت: ای فلانی آیا نماز خواندی؟ (مراد تحیة المسجد است) گفت: خیر، گفت: برخیز و نماز را بخوان.

و در روایت آمده است: برخیز دو رکعت بخوان. و در روایت دیگری آمده است: دو رکعت بخوان. و در روایت دیگری آمده است: «هرگاه یکی از شما روز جمعه برای نماز به مسجد آمد در حالیکه امام بیرون آمده بود (مشغول خطبه بود) دو رکعت نماز بگزارد». و در روایت دیگری آمده است: «و امام

خطبه می خواند او دو رکعت بخواند و سریع کوتاه بخواند». همه این روایت‌ها در صحیح مسلم آمده است و صریحند در مستحب بودن تحیة المسجد، و اما این که بعضی تاویل کرده‌اند که پیامبر ﷺ به آن جهت به سیلک گفت: برخیز که مردم او را ببینند و بر وی صدقه کنند، این تاویل باطل است، چون پیامبر ﷺ به صراحت گفته است:

«إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَالْإِمَامُ يَخْطُبُ فَلْيَرْكَعْ رُكْعَتَيْنِ وَلْيَتَجَوَّزْ فِيهِمَا».

«هرگاه یکی از شما روز جمعه به مسجد آمد و امام مشغول خطبه بود او سریع و کوتاه دو رکعت را بخواند».

این نص صریح است و تاویل بردار نیست و مخالفت با آن صحیح نمی‌باشد. و این مربوط به کسی است که در حین خطبه وارد می‌شود، و اما کسی که در مسجد است جایز نیست نماز را آغاز کند، و اگر در نماز باشد و امام وارد شود باید نمازش را کوتاه کند. این را ماوردی و ابوحامد غزالی گفته‌اند. سوره کهف و قرائت آن در روز یا شب جمعه سنت است که در روز یا شب جمعه سوره کهف را خواند، اما در روز جمعه چون پیامبر ﷺ گفته است:

«مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْكَهْفِ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ أَضَاءَ لَهُ مِنَ النُّورِ مَا بَيْنَ الْجُمُعَتَيْنِ». (رواه الحاكم والبيهقي).

«هرکس در روز جمعه سوره کهف را بخواند آن قدر نور بهره او خواهد بود که مابین دو جمعه را برایش روشن می‌کند».

واجب است قرائت سوره کهف به گونه‌ای باشد که مزاحم عبادت دیگران نشود، و اوقات دیگران را در حین عبادت مشوش نکند، و الا حرام است. چون پیامبر ﷺ گفته است:

«أَلَا إِنَّ كَلِّكُمْ مُنَاجِ رَبِّهِ فَلَا يُؤْذِينَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَلَا يَجْهَرُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ بِالْقِرَاءَةِ».

«آگاه باشید که در مسجد همه شما با خدای خود مشغول مناجات هستید پس بعضی از شما بعضی دیگر را اذیت و آزار نکنند و بعضی از شما قرائت را بر بعضی دیگر آشکار نکنند».

بهترین وقت برای قرائت سوره کهف در روز جمعه بعد از نماز صبح است، به جهت این که اول روز جهت دریافتن خیر سرعت و شتاب کند، و اما آنچه که بسیاری از قاریان قرآن در مساجد انجام می‌دهند و قرائت را به گونه‌ای می‌خوانند که وقت را بر نمازگزاران مشوش می‌کنند حرام است. همان

گونه که پیشوایان بزرگ تحقیق کرده‌اند همه این‌ها از جمله بدعت‌های زشت و ناپسند است که شارع حکیم ما را از آن‌ها برحذر داشته است. خداوند ما و مسلمانان را از آن به دور دارد.

ساعت و زمان اجابت دعا و پذیرش آن در روز جمعه

سنت است که در شب و روز جمعه دعای بسیار کرد. اما در روز جمعه برای این که امید است دعا کردن با ساعت و زمان اجابت دعا مصادف شود. صاحب «روضه» گفته است: درباره ساعت اجابت دعا در صحیح مسلم به ثبوت رسیده که پیامبر ﷺ گفته است: «این زمان از وقتی است که امام در بین خطبه‌ها می‌نشیند تا پایان نماز جمعه». این وقت لحظه‌ای لطیف و پاک است که پیامبر ﷺ با دست اشاره به اندک بودن آن کرد. و اما در شب جمعه به دلیل شافعی که گفته است: به من رسیده است که دعای شب جمعه قبول است.

صلوات و درود بر پیامبر ﷺ در روز و شب جمعه

فرستادن صلاة و سلام بر پیامبر ﷺ در شب و روز جمعه سنت است به دلیل این خبر: «إِنَّ أَفْضَلَ أَيَّامِكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَأَكْثَرُوا عَلَيَّ مِنَ الصَّلَاةِ فِيهِ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ مَعْرُوضَةٌ عَلَيَّ». «به حقیقت بهترین روز شما روز جمعه است پس در آن روز فراوان بر من صلوات بفرستید چون صلوات شما را بر من عرضه می‌کنند».

و خبر: «أَكْثَرُوا عَلَيَّ مِنَ الصَّلَاةِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ وَيَوْمَ الْجُمُعَةِ فَمَنْ صَلَّى عَلَيَّ صَلَاةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ بِهَا عَشْرًا». «در شب و روز جمعه فراوان بر من صلوات و درود فرستید چون هرکس بر من صلواتی فرستد، خداوند در برابر آن ده صلوات (رحمت) بر وی می‌فرستد».

حرام بودن داد و ستد در وقت اذان و ندای نماز جمعه

وقتی که اذان و بانگ جمعه در وقت حضور خطیب گفته می‌شود و خطیب بر منبر نشسته، برای کسی که نماز جمعه بر وی واجب باشد هر نوع مشغولیت حرام است. چون خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ﴾

[الجمعة: ۱۰].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرگاه در روز جمعه ندای نماز جمعه سر داه شد به سوی ذکر خدا

(نماز جمعه) بشتابید و بیع و داد و ستدها را رها کنید».

حرام بودن بیع و خرید و فروش به موجب این نص است، و کارهای دیگر بر آن قیاس می‌شود، و این مشغولیت پیش از اذان نماز جمعه و بعد از زوال خورشید مکروه است چون وقت وجوب نماز جمعه فرا رسیده است.

نماز عید رمضان و قربان

لفظ عید از عود گرفته شده است چون هر سال عود می‌کند و بر می‌گردد، یا چون یا آمدن آن سرور و شادی بر می‌گردد، یا چون در آن روزها خداوند بخشش و کرم فراوان عاید مؤمنان می‌کند. نماز عید به موجب قرآن و سنت نبوی و اجماع امت اسلامی مطلوب است. خداوند فرموده است:

﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأُحْرَجْ﴾ [الکوثر: ۲].

«برای خدا و پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن».

و مراد از نماز، نماز عید قربان و مقصود از نحر، نحر و قربانی عید قربان است. بدون شک پیامبر ﷺ و یارانش همراه وی و کسانی بعد از وی نیز نماز عیدین را خوانده‌اند پس به صورت اجماع درآمده است. اولین بار که پیامبر ﷺ نماز عید را خواند در سال دوم هجری و نماز عید رمضان بود، و در آن سال بود که زکات فطر (سرفطره) فرض و واجب گردید. ماوردی این را گفته است. باید دانست که نماز عید سنت مؤکده است، چون آن اعرابی به پیامبر ﷺ گفت: به غیر از فرایض پنجگانه چیزی دیگر بر من واجب است؟ گفت:

«لا، إِلَّا أَنْ تَطَوَّعَ». (روا الشیخان).

«نخیر، مگر این که داوطلبانه و به صورت سنت و تطوع نماز دیگری را بخوانید».

و چون پیامبر ﷺ بر آن مواظبت کرده است. برخی گفته‌اند: نماز عیدین فرض کفایه بوده، چون از جمله شعایر اسلامی است و ترک آن سستی و تبلی در دین می‌باشد، و خداوند نیز در سوره کوثر به آن امر کرده است.

﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأُحْرَجْ﴾ [الکوثر: ۲].

خواندن نماز عیدین به صورت جماعت یک عمل شرعی است و منفرد و مسافر و عبد و زن نیز می‌توانند آن را بخوانند. ولی امروز برای دختران جوان و زنان خوش قیافه و شکل آراسته حضور در نماز جمعه مکروه و بلکه حرام است، چون فساد و تباهی اخلاق فراوان شده است. و حدیث ام عطیة اگر چه بر جواز خروج آنان دلالت می‌کند، ولی آن مجوزی که در زمان پیامبر ﷺ که بهترین زمانها است وجود داشت، اکنون ندارد که عبارت بود از قلت مسلمین، لذا پیامبر ﷺ به آنان اجازه داد که در نماز عیدین

شرکت کنند تا جمعیت فراوان گرد هم آید و به آن منظور به زنان حائض نیز اجازه داده شد که حضور یابند اگرچه نماز هم نمی خوانند. به علاوه آن زمان امن و آرامش بود و زنان زیبایی و مفاتن خود را نشان نمی داد و دیده از نامحرم می پوشیدند و نگاه نمی کردند و مردان نیز چنین بودند، و اما در زمان ما مفاسدی که بر خروج و بیرون آمدنشان مترتب است آشکارا و متحقق است. و در حدیث صحیح از عایشه رضی الله عنها آمده است که گفت:

«لَوْ رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا أَحَدَتْ النِّسَاءُ لِمَنْعَهُنَّ الْمَسَاجِدَ كَمَا مَنَعَتْ نِسَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ».

«اگر پیامبر صلی الله علیه و آله چیزهایی را که زنان پدید آورده اند و کارهایی را که می کنند می دید آنان را از رفتن به مساجد منع می فرمود همان گونه که زنان بنی اسرائیل از این کار منع شدند».

این است فتوای ام المومنین در بهترین قرن‌ها و مردمان فراوانی بر این قول حضرت عایشه رضی الله عنها اند، از جمله عروه و قاسم و یحیی انصاری و مالک و ابو حنیفه که یک بار منع کرد و یک بار اجازه داد، و همچنین ابویوسف نیز آنان را از رفتن منع کرد.

وقت شرعی نماز عیدین

باید دانست که وقت نماز عیدین را از هنگام طلوع و درخشش خورشید است تا وقت زوال آن. لیکن سنت و مندوب است که آن را تا وقتی که خورشید به اندازه یک نیزه بلند می شود به تاخیر انداخت، چون پیامبر صلی الله علیه و آله چنین کرده است، و برای خروج از خلاف کسانی که می گویند: تا خورشید به اندازه یک نیزه بلند نشود وقت آن نمی رسد. تعجیل در نماز عید قربان و تاخیر در نماز فطر سنت است. امام شافعی به صورت مرسل آورده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله به عمرو بن حزم در نجران نوشت:

«أَنْ عَجَّلَ الْأُضْحَى وَأَخَّرَ الْفِطْرَ».

«در نماز عید قربان شتاب کن و در نماز عید فطر تاخیر کن».

ابن قدامه گفته است: تا وقت برای قربانی کردن وسعت بیشتری داشته باشد، و برای پرداخت زکات فطر وقت بیشتری باشد.

تعداد رکعات نماز عیدین

نماز عید دو رکعت است به اجماع امت اسلامی که در رکعت اول به جز تکبیر تحریم، هفت تکبیر و در رکعت دوم بجز تکبیر انتقال قیام، پنج تکبیر گفته می‌شود. ترمذی از عمرو بن عوف مزنی آورده است:

«أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَبَّرَ فِي الْعِيدَيْنِ، فِي الْأُولَى سَبْعًا قَبْلَ الْقِرَاءَةِ وَفِي الثَّانِيَةِ خَمْسًا قَبْلَ الْقِرَاءَةِ».

«پیامبر ﷺ در نماز عیدین پیش از قرائت فاتحه در رکعت اول هفت تکبیر و در رکعت دوم پنج تکبیر گفت».

وسنت است که بین تکبیرها یعنی بین دو هر تکبیر به اندازه خواندن یک آیه معتدل توقف کند و تهلیل و تکبیر و تحمید گوید. به روایت بیهقی از ابن مسعود رضی الله عنه به صورت قولی و فعلی. و این اشاره است به تسبیح و تحمید. و نیکو است که بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ». چون این ذکر مناسب این حال و مقام است. و به قول ابن عباس رضی الله عنهما و گروهی این ذکر جزء باقیات صالحات (اعمال خیری که همواره می‌ماند و ثوابش ادامه دارد) می‌باشد، و سنت است که در رکعت اول بعد از فاتحه سوره «ق» و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره «اقتربت الساعة» را بخواند به تمامی. به روایت مسلم. یا در رکعت اول بعد از فاتحه «سبح اسم ربك الأعلى» و در دومی «الغاشية» را بخواند به دلیل پیروی از پیامبر ﷺ.

خطبه نماز عیدین بعد از نماز است

سنت است بعد از ادای نماز دو خطبه خوانده شود، چون بخاری و مسلم از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما همواره نماز عیدین را پیش از ایراد خطبه‌ها می‌خواندند. تکرار خطبه به قیاس بر خطبه نماز جمعه است که دو تا است.

نوی گفته است: در این باره حدیثی به ثبوت نرسیده است. مستحب است که خطبه عید به حمد خدای تعالی افتتاح شود، چون پیامبر ﷺ همه خطبه‌های خود را با حمد خدای شروع می‌کرد، و به ثبوت نرسیده است که او خطبه‌های عیدین را با الله اکبر شروع کرده باشد بلکه در خلال خطبه تکبیر می‌گفت. (به روایت ابن ماجه در سنن خود).

نماز عید در صحرا

سنت است که نماز عید در صحرا برگزار گردد، چون پیامبر ﷺ بر آن مواظبت می‌کرد و نماز عید را با مردم در مسجد هم خوانده است به علت بارانی که آمده بود. به روایت از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که در روز عید باران آمده بود و پیامبر ﷺ نماز عید را در مسجد برایشان خواند. (به روایت ابوداود و ابن ماجه و حاکم). چنانچه نماز عید در مکه باشد به طور قطع خواندن آن در مسجد الحرام بهتر است.

تکبیر گفتن در عید:

در عید فطر از هنگام غروب خورشید شب عید فطر تا وقت ورود امام برای نماز عید مستحب است تکبیر گفت. خواه در خانه‌ها یا راه‌ها یا بازارها در شب یا روز فرقی نمی‌کند. مستحب است به هنگام ازدحام چنین کرد تا مردم با وی در تکبیر گفتن موافقت نمایند، و برای مقیم و مسافر و زن و مرد فرقی نیست چون به طور عموم خداوند فرموده است:

﴿لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْتُمْ﴾ [الحج: ۳۷].

«و برای این که خداوند را تکبیر گویند بر این که شما را هدایت کرده است.»

و برای این که بخاری به روایت از ام عطیه گفته است: «به ما دستور داده می‌شد که در نمازهای عید به صحرا برویم حتی زنان قاعده نیز بیرون می‌آمدند و پشت سر مردم با آنان تکبیر می‌گفتند.» و اما گفتن تکبیر در عید قربان به دلیل قول خدای متعال است:

﴿كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْتُمْ﴾ [الحج: ۳۷].

«این چنین آن را برایتان مسخر کردیم تا خدای را بر آنچه شما را هدایت کرده است تکبیر گویند و بزرگ بدانید.»

﴿وَأَذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ﴾ [البقرة: ۲۰۳].

«و الله را در روزهای معدود و معلوم یاد و ذکر کنید.»

ابن عباس رضی الله عنهما گفته است: مراد از این ایام، ایام التشریق (۱۱-۱۲-۱۳ ذی الحجه) است. و به روایت از علی رضی الله عنه و ابن مسعود رضی الله عنهما این ایام از صبح روز عرفه تا عصر آخرین روز منی است. ابن المنذر و غیر او چنین گفته‌اند. و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما تمام این روزها را در منی تکبیر می‌گفت. و ام المومنین میمونیه رضی الله عنها در روز قربانی تکبیر می‌گفت. و زنان در شب‌های ایام التشریق پشت سر آنان ابن عثمان و پشت سر عمر بن عبدالعزیز در مسجد تکبیر می‌گفتند. و حافظ ابن حجر گفته است که: این آثار بر این دلالت دارند که در این روزها بعد از نمازهای فریضه تکبیر می‌گفتند.

صیغه تکبیر عید:

صحیح‌ترین چیزی که درباره تکبیر عید آمده است آن است که عبدالرزاق با سند صحیح از سلمان نقل کرده است که گفت: بگوئید: «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيرًا» و به روایت از عمر و بن مسعود آمده است: «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَاللَّهُ الْحَمْدُ». برای مردان مستحب است که صدا را بلند کنند ولی برای زنان مستحب نیست. بخاری گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه در قبه خویش در منی تکبیر می‌گفت که مردم در مسجد می‌شنیدند، و با تکبیر او تکبیر می‌گفتند، و مردم بازار نیز تکبیر می‌گفتند تا این که صدای تکبیر در منی طنین انداخت.

نماز خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی (کسوف و خسوف)

کسوف برای خورشید گرفتگی و خسوف برای ماه گرفتگی است، و به هنگام آن‌ها خواندن نماز مخصوص سنت مؤکده است، چون پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است:

«إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ فَصَلُّوا وَادْعُوا اللَّهَ تَعَالَى». (رواه الشيخان).

«به حقیقت خورشید و ماه برای مرگ و حیات کسی گرفته نمی‌شود، هرگاه خورشید یا ماه را گرفته دیدید نماز کسوف و خسوف بخوانید و خداوند را بخوانید و دعا کنید».

و در روایت آمده است:

«ادْعُوا اللَّهَ وَصَلُّوا حَتَّى يَنْكَشِفَ مَا بَيْنَكُمْ».

«خداوند را بخوانید و دعا کنید و نماز بخوانید تا این حالت رفع شود».

حداقل نماز کسوف و خسوف دو رکعت است. برای هر رکعت دو قیام و دو رکوع است که در هر قیام فاتحه خوانده می‌شود، به این ترتیب که اول تکبیر صلاة را گفته و فاتحه را می‌خواند و به رکوع می‌رود، سپس از رکوع بر می‌خیزد و دوباره در قیام فاتحه را می‌خواند، سپس برای بار دوم به رکوع می‌رود، سپس از رکوع بر می‌خیزد تا این که به حالت اعتدال می‌ایستد و مراعات طمانینه می‌کند، سپس به سجده می‌رود که این می‌شود یک رکعت، سپس رکعت دوم را نیز به همین ترتیب می‌خواند.

صورت کامل این نماز این است که در قیام اول بعد از دعای افتتاح و تعوذ و قرائت فاتحه سوره بقره را بخواند، و در قیام دوم بعد از فاتحه به اندازه دویست آیه سوره بقره را بخواند و در قیام سوم بعد از

فاتحه به اندازه یکصد و پنجاه آیه و در قیام چهارم به اندازه یکصد آیه بخواند. به روایت شیخین از ابن عباس.

مستحب است که در رکوع اول آن قدر تسبیح را طول دهد که به اندازه خواندن یکصد آیه از سوره بقره طول بکشد. و در رکوع سوم به اندازه هشتاد آیه و در رکوع سوم به اندازه هفتاد آیه و در چهارم به اندازه پنجاه آیه، چون این صورت در خبر آمده است و بنا بر قول صحیح اعتدال و سجده را طول نمی‌دهد. رافعی چنین گفته است، ولی نووی گفته است: صحیح آن است که در آن‌ها نیز مدت را طولانی کند. و در حدیث صحیح آمده و شافعی به آن تصریح کرده، و بویطی آن را از او نقل کرده است.

پس سجود اول مانند رکوع اول و سجود دوم مانند رکوع دوم می‌باشد، و دلیل آن خبر شیخین است از ابن عباس رضی الله عنه که گفت: «در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله خورشید گرفتگی پیش آمد پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواند و مردم نیز با وی بودند که در قیام اول بسیار قیام را طول داد و به اندازه مدتی که بتوان سوره بقره را در آن خواند طول کشید، سپس مدت طولانی به رکوع رفت و سپس برخاست و مدت طولانی کمتر از مدت قیام اولی ایستاد، سپس دوباره به رکوع رفت و مدت طولانی کمتر از مدت قیام اولی ایستاد، سپس دوباره به رکوع رفت و مدت طولانی کمتر از مدت قیام اولی ایستاد، سپس به سجده رفت و بعد از آن قیام فرمود و مدت طولانی کمتر از مدت قیام اول توقف نمود، سپس به رکوع رفت و مدتی کمتر از مدت رکوع اول توقف نمود، سپس از رکوع برخاست و مدت کمتر از مدت قیام اولی ایستاد سپس دوباره به رکوع رفت و مدت کمتر از مدت رکوع اول در رکوع ماند، سپس به سجده رفت سپس نماز را به پایان برد و خورشید گرفتگی برطرف شده بود».

جماعت در نماز کسوف و خسوف، به تبعیت از پیامبر صلی الله علیه و آله سنت است که نماز خسوف و کسوف به صورت جماعت خوانده شود، (و در صحیحین به آن اشاره شده است). اگر مأوم در رکوع اول رکعت اول یا رکعت دوم را دریابد یک رکعت را دریافته است، بخلاف این که اگر در رکوع دوم رکعت اول و رکعت دوم برسد یک رکعت را درک نکرده است، چون رکوع دوم تابع رکوع اول است و خود تنها اعتبار ندارد. در نماز خسوف مستحب است با صدای بلند فاتحه خوانده شود، و در نماز کسوف با صدای سری که (در صحیحین از جهر سخن رفته و در ترمذی از سر، گفته است حسن صحیح است).

خطبه نماز کسوف و خسوف

سنت است امام بعد از نماز دو خطبه بخواند مانند خطبه‌های جمعه، چون پیامبر ﷺ عملاً چنین کرد. (و مسلم آن را روایت کرده است). در مسلم آمده است که: پیامبر ﷺ برخاست خطبه ایراد کرد و حمد و ثنای خدای گفت، تا آنجا که گفت: ای امت محمد آیا کسی هست که از خداوند با غیرت تر باشد که ببیند بنده‌اش یا کنیزش را که زنا می‌کنند؟ ای امت محمد بخدای سوگند اگر شما آنچه را که من می‌دانم می‌دانستید فراوان گریه می‌کردید و اندک می‌خندید. ای مردم آگاه باشید آیا من رسالت خود را بیان کرده‌ام؟ برخی از یاران این خطبه را روایت کرده‌اند و در صحیح آمده است.

سنت است که خطیب مردم را بر صدقه دادن و بنده آزاد کردن تشویق و ترغیب کند و مردم را از غفلت و فریب و مغرور شدن برحذر دارد. (در صحیح بخاری آمده است که): «أَمَرَ بِالْعِتَاقَةِ فِي كُسُوفِ الْقَمَرِ».

«پیامبر ﷺ در هنگام خسوف و ماه گرفتگی مردم را به آزاد کردن بندگان دستور داد».

برای هر کس سنت است که به هنگام سختیها و حوادث و نزول بلاها و صواعق و وزش باد شدید و زلزله و خرابی و امثال آنها خالصانه و با تضرع و زاری از پیشگاه خداوند دعا نماید. چون خداوند می‌فرماید:

﴿قُلُوبًا إِذْ جَاءَهُمْ بِأُسْنًا تَضَرَّعُوا﴾ [الأنعام: ۴۳].

«پس چرا وقتی که عذاب سخت ما را دیدند تضرع و زاری نکردند؟».

در مواقع حوادث و نوازل، علاوه بر دعا در پیشگاه خدا سنت است که به صورت انفرادی هم نماز بخوانند تا انسان غافل نماند، چون پیامبر ﷺ هرگاه باد سختی می‌وزید می‌گفت:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَهَا وَخَيْرَ مَا فِيهَا وَخَيْرَ مَا أُرْسَلَتْ بِهِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا فِيهَا وَشَرِّ مَا أُرْسَلَتْ بِهِ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا رِيًا حًا وَلَا تَجْعَلْهَا رِيحًا».

«خداوند خیر آن را و خیر آنچه در آن است و خیر مأموریت و وظیفه ای که به عهده‌اش گذاشته شده است از تو مسئلت دارم، و از شر آن و شر آنچه که در آن وجود دارد و شر مأموریتی که به عهده‌اش واگذار شده و برای آن فرستاده شده است به تو پناه می‌برم. خداوند آن آن را باد راحت و خوشی گردان نه باد عذاب».

نماز طلب باران

استسقاء به معنی خواستن آب از خداوند به هنگام نیاز است، و نماز طلب باران سنت مؤکد است پیامبر ﷺ بر آن مواظبت کرده است. به روایت مسلم:

«خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْتَسْقِي فَجَعَلَ إِلَى النَّاسِ ظَهْرَهُ وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَحَوْلَ رِداءَهُ» وَزَادَ الْبُخَارِيُّ: «جَهَرَ فِيهَا بِالْقِرَاءَةِ».

«پیامبر ﷺ برای طلب باران از خدا به صحرا بیرون رفت سپس به مردم پشت کرد و روی به قبله ایستاد و عبا و تن پوش (ردای) خود را برگردانید و وارونه کرد» بخاری به آن افزود: «با صدای آشکار و جهری قرائت کرد».

و احادیث در این مورد فراوانند.

استسقاء سه نوع است که کمترین آن‌ها طلب باران و آب از خداوند است با دعا، خواه به صورت انفرادی یا دستجمعی. حد متوسط استسقاء به وسیله دعا بعد از نماز است حتی اگر نماز سنت باشد، و در خطبه ای مشروع (مانند خطبه جمعه یا عیدین) و افضلترین و بهترین صورت استسقاء آن است که با نماز مخصوص و خطبه‌های مخصوص صورت گیرد که امام مردم را پند دهد و از عذاب خدا مردم را بترساند و مردم را امر به صدقه و انواع خیرات و حسنات کند و مردم را به پرداخت و باز پس دادن حقوقی که از دیگران پایمال کرده‌اند و توبه از گناهان تشویق کند، چون این چیزهاست که سبب انقطاع باران و خشکسالی و خشکیدن جویباران و چشمه‌ها و محروم شدن مردم از رزق و روزی، و سبب غضب خداوند شده و موجب نزول عقوبتهای الهی از قبیل ترس و گرسنگی و کاهش اموال و محصولات زراعی و میوه جات، و ویران شدن آبادی و آبادانی ممالک ستم پیشه گان گردیده است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا

﴿١٦﴾ [الإسراء: ١٦].

«هرگاه اراده کنیم مملکتی و شهری را هلاک کنیم به مردمان مرفه و ثروتمند و منعمانش امر می‌کنیم (و مهلت شان می‌دهیم که با اوامر ما مخالفت کنند) و راه فسق و فجور را در پیش گیرند، آن وقت مستحق عذاب ما خواهند شد که آن جاها را به کلی ویران می‌کنیم».

باید امام مردم را سه روز متوالی به روزه گرفتن دعوت کند و در روز چهارم که همگی روزه هستند به صحرا بیرون روند و دعا کنند، چون دعای روزه دار نزدیکتر است به اجابت و پذیرش از جانب خدا، و

همگی در لباس کهنه و به هیأت و شکل گدایان در پیشگاه خدا باشند و با متانت و آرامش و وقار باشند در راه رفتنشان و سخن گفتنشان و نشستنشان.

(ابوداود روایت کرده است که): پیامبر ﷺ با لباس کار و متواضع و متضرع و با فروتنی و زاری از شهر بیرون آمد تا اینکه به مصلی واقع در خارج شهر رسید. و نباید مردم خود را خوشبوی کنند چون این نشانه سرور و فرح است.

و لازم است که استسقاء به وسیله پیران شکسته و ناتوان و زنان اندوهگین و کودکان صورت گیرد، چون دعای اینگونه اشخاص به اجابت و قبول نزدیکتر است. زیرا پیامبر ﷺ گفته است:

«وَهَلْ تُرَزَقُونَ وَتُنصَرُونَ إِلَّا بِضَعْفَائِكُمْ». (رواه البخاری).

«مگر نه این است که به وسیله ضعیفانان به شما رزق و روزی و نصرت و پیروزی داده می‌شود.» باید پرهیز کرد از استسقاء به وسیله ظالمان و فاسقان چون در آنصورت از نزول غضب خدا بر آن ناحیه نتوان ایمن شد.

هنگامی که امام مردم را بیرون برد بر ایشان دو رکعت نماز مانند نماز عید می‌خواند که قرائت را به صورت جهری انجام می‌دهد، چون در حدیث آمده است. و سوره‌هائی را می‌خواند که در نماز عید خوانده می‌شود. امام شافعی چنین گفته است. وقت نماز باران همان وقت نماز عید است. برخی گفته‌اند: اختصاص به وقت معین ندارد، نوی چنین گفته است. شافعی نیز آن را به صراحت گفته و محققین آن را تصحیح کرده‌اند. چون امام از نماز فارغ شد دو خطبه ایراد می‌کند، چون پیامبر ﷺ در طلب باران بیرون رفت برایمان دو رکعت نماز خواند بدون اذان و اقامه، سپس خطبه خواند و دعا کرد و روی را به جهت قبله برگردانید و دستان را به طرف آسمان برداشته سپس عبایش را وارونه کرد که طرف راست را برطرف چپ و طرف چپ را بر طرف راست انداخت». (به روایت احمد و ابن ماجه و بیهقی).

امام باید در خطبه اول و دوم فراوان استغفار کند چون مقام، مقام استغفار است، و باید پرهیز کند از اینکه به زبان استغفار نماید ولی قلبش بر گناه و ظلم و جور و عدم اجرای حدود شرعی و ستم بر رعایا اصرار داشته باشد، چون در این صورت با غضب خدا روبرو می‌گردد برای اینکه کسی که از گناه توبه کند و بر آن اصرار و ادامه داشته باشد چون کسی می‌ماند که به پروردگارش استهزاء و مسخره کند، و چگونه دعای چنین شخصی پذیرفته می‌شود؟

از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت شده وقتی که استسقاء کرد تنها استغفار نمود. به وی گفتند: ای امیر مؤمنان ما ندیدیم که تو استسقاء کرده باشی و طلب نزول باران کنی؟ گفت: من با استغفار خویش

طلب نزول باران کردم و این استغفار به منزله ستارگان آسمان است که به هنگام ظهور آن‌ها عادتاً باران می‌بارد، سپس این آیات را خواند:

﴿أَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ﴿۱۱﴾ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ﴿۱۲﴾﴾ [النوح: ۱۰-۱۱].

«از پروردگار خودتان طلب مغفرت کنید که او بسیار آمرزنده است و بر شما باران سنگین می‌باراند».

در سخن عمر رضی الله عنه کلمه «مجادیح» آمده است که به معنی ستارگان است که اعراب جاهلی گمان می‌کردند باران زاینده، و عمر بن خطاب با این سخن خود چنین خبر داد که این استغفارها است که موجب نزول باران الهی می‌شوند نه ستارگان.

امام در نماز باران عباى خویش را وارونه می‌کند و مردم نیز از وی پیروی می‌کنند، به دلیل حدیث ابوهریره رضی الله عنه، و در وارونه کردن عبا اشاره است به اینکه از خداوند می‌خواهیم که حالمان را از شدت و سختی به رخاء و فراخی، و از تنگدستی به فراخ دستی تبدیل کند و خشم خود را به رضای خود مبدل سازد، و امام باید دستان خود را رو به آسمان بردارد و دعائی را بخواند که رسول الله خواند و نهانی و آشکارا در دعا مبالغه کند چون خداوند می‌فرماید:

﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً﴾ [الأعراف: ۵۵].

«خدایان را با تضرع و زاری و پنهانی بخوانید».

هرگاه امام دعای سری می‌خواند مردم نیز دعای سری بخوانند و هرگاه امام با صدای جهری و آشکار دعا کند مردم آمین بگویند. و اینک دعایی که پیامبر خواند:

«اللَّهُمَّ سُقِيَا رَحْمَةً لَا سُقِيَا عَذَابٍ وَلَا مَحَقٍ (اتلاف و ذهاب البركة) وَلَا بَلَاءٍ (اختيار) وَلَا هَدْمٍ (ضار) اللَّهُمَّ عَلَى الظَّرَابِ وَالْأَكَامِ (الجبال والتلال) وَمَنَابِتِ الشَّجَرِ وَبُطُونِ الْأَوْدِيَةِ اللَّهُمَّ حَوَالِينَا وَلَا عَلَيْنَا. اللَّهُمَّ اسْقِنَا عَيْثًا مَغِيثًا (مطرا منقذا من الشدة) هَيْنِيئًا مَرِيئًا غَدَفًا (كثير الماء) مُجَلَّلًا (يعم الأرض بالنبات) سَحًّا (شديد الوقع على الأرض) طَبَقًا (مطبقا على الأرض مستوعبًا لها) دَائِمًا (مستمرًا نفعه). اللَّهُمَّ اسْقِنَا الْعَيْثَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْقَانِطِينَ (اليائسين من رحمتك) اللَّهُمَّ إِنَّ بِالْعِبَادِ وَالْبِلَادِ مِنَ الْجَهْدِ (المشقة) وَالْجُوعِ وَالضَّنْكِ (الضيق) مَا نَشْكُوا إِلَّا إِلَيْكَ (لأنك قادر على النفع والضر) اللَّهُمَّ أَنْبِتْ لَنَا الزَّرْعَ وَأَدِرْ لَنَا الضَّرْعَ وَأَنْزِلْ عَلَيْنَا بَرَكَاتِ السَّمَاءِ وَأَنْبِتْ لَنَا مِنْ بَرَكَاتِ

الْأَرْضِ وَاکْشِفْ عَنَّا مِنَ الْبَلَاءِ مَا لَا يَكْشِفُ غَيْرَكَ. اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْتَغْفِرُكَ اِنَّكَ كُنْتَ بِنَا غَفَّارًا فَارْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْنَا مِدْرَارًا». (رواه الشافعی عن سالم ابن عبدالله).

«خداوندا باران رحمت باشد نه باران عذاب و بی برکت و ویرانی و بلاء و امتحان و خرابی و غرق کردن و سیل، خداوندا بر کوهها و محل رویش گیاهان و درختان و درهها بیاران، خداوندا بر پیرامون ما باشد نه بر ما. خداوندا باران رهایی بخش از سختی و باران پر آب و گوارا و سبزکننده گیاهان و فراوان پوشاننده، فراگیر و گسترده، ریزان و جاری و پیوسته به ما عطا کن، خداوندا ما را از آن سیراب گردان و ما را از محرومان و نومیدان از رحمت مگردان، خداوندا بندگان و سرزمینها و حیوانات و مردم به چنان سختی و گرسنگی و تنگی و مشقت مبتلا شده‌اند که شکایت و شکوه از آن را تنها به تو می‌بریم و به تو شکایت می‌آوریم چون نفع و ضرر تنها در دست تو است، خداوندا کشتزارمان را سبز و پستان حیواناتمان را پر شیر کن، و از برکت و فزونی‌های آسمان ما را سیراب گردان، و از برکتها و فزونی‌های زمین و نباتات ما را روزی ده، و این مشقت و سختی و بلا را از ما دور کن که غیر از تو کسی بر آن قادر نیست، خداندان از تو طلب مغفرت داریم چه تنها تو آمرزنده ای پس خداوندا باران سنگین و فراوان به ما عطا کن». (امام شافعی آن را از سالم بن عبدالله روایت کرده است).

سنت است که امام از آب باران که در وادی و دره روان گردیده و جاری شده است غسل کند یا وضو بگیرد و بهتر است که هر دو را انجام دهد. در مجموع نووی چنین گفته است. و سنت است که به هنگام شنیدن صدای رعد تسبیح کند و این آیه را به عنوان تسبیح بخواند: ﴿وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ﴾ [الرعد: ۱۳].

«پاک و منزه است خدایی که) رعد تسبیح و حمد او را می‌کند و فرشتگان نیز از خوف او چنین کنند». امام مالک آن را روایت کرده است که به وقت رویت برق آسمان گوید: «سُبْحَانَ مَنْ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا» «پاک و منزه است خدائی که برق را به شما نشان می‌دهد که هم به آن امید باران دارید و هم از آن می‌ترسید». و مستحب است که به برق آسمان چشم ندوزد، چون پیشینیان درستکار آن را مکروه دانسته‌اند، و به هنگام رویت برق می‌گویند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ» ماوردی گفت: نیکو است که در این باره به آنان اقتداء نمود. و نیکو است که به هنگام ریزش باران بگوید: «خداوندا باران فراوان و سنگین و سودمند باشد». به روایت بخاری. و در هر مورد که دلش می‌خواهد در پیشگاه خداوند دعا کند چون بیهقی گفته است که: در چهار موقع و چهار جا دعا مورد قبول واقع می‌شود: به

هنگام برخورد صفوف جنگجویان مجاهد با دشمن، و به هنگام نزول باران، و به هنگام اقامه نماز، و به هنگام رویت خانه کعبه معظمه.

و سنت و مستحب است که به دنبال باران بگویند: در سایه فضل خداوند بر ما باران بارید و رحمت خدا بهره ما باشد. دشنام دادن به باد مکروه است بلکه سنت است که به هنگام وزش باد دعا کرد چون در خبر آمده است:

«الْرِيحُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ تَأْتِي بِالرَّحْمَةِ وَتَأْتِي بِالْعَذَابِ فَإِذَا رَأَيْتُمُوهَا فَلَا تَسُبُّوهَا وَاسْأَلُوا اللَّهَ خَيْرَهَا وَاسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهَا».

«باد از رحمت خدا است و رحمت را با خود می آورد و گاهی هم عذاب خدا را همراه دارد، چون باد را مشاهده کردید آن را ناسزا نگویند و خیر آن را از خداوند مسئلت کنید و از شر و بدی آن به خداوند پناه ببرید».

(بیهقی در فصل ایمان از محمد بن حاتم روایت کرده است که گفت): به ابوبکر وراق گفتم: چیزی را به من آموز که مرا به خداوند نزدیک سازد و از مردم دور نماید، گفت: چیزی که تو را به خداوند نزدیک سازد مسألت تو از او است، و اما چیزی که تو را از مردم دور سازد ترک مسألت و خواهش از آنها است، سپس از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

«مَنْ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ يَغْضَبْ عَلَيْهِ».

«هرکس از خداوند مسألت نکند و چیزی نخواهد بر وی خشم می گیرد».

سپس این شعر را خواند:

لَا تَسْأَلَنَّ بَنِي آدَمَ حَاجَةً وَسَلِّ الْأَذَى أَبَوَابَهُ لَا تُحْجَبُ
اللَّهُ يَغْضَبُ إِنْ تَرَكَتَ سُؤَالَه وَبَنِي آدَمَ حِينَ يَسْأَلُ يَغْضَبُ

«هرگز از فرزندان آدم طلب نیاز مکن، از کسی که تقاضای نیاز و مسألت کن که هرگز درهائش بسته نمی شود. خداوند خشمگین می شود اگر از او چیزی نخواهی و مسألت را از او ترک کنی، و فرزندان آدم به عکس چون چیزی از آنان خواسته شود خشمگین می شوند».

صلاة الخوف (نماز ترس)

نماز خواندن در هنگام خوف و ترس به دلیل قرآن کریم و سنت نبوی و اجماع امت اسلامی یک عمل شرعی است. خداوند می فرماید:

﴿وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَذَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جَنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذَى مِّنْ مَّطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرَضَى أَنْ تَصْعَوْا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿١٠٢﴾﴾ [النساء: ۱۰۲].

«هرگاه خواستی (برای سپاهیان و یاران) نماز خوف بخوانی آن‌ها را (به دو دسته و گروه تقسیم کن)، گروهی با تو نماز بخوانند و گروهی دیگر مراقب و مواظب دشمن باشند و آن‌ها که با تو نماز می‌خوانند در اثنای نماز (اسلحه را با خود حمل کنند (تا هر لحظه آمادگی رویا رویی با دشمن را داشته باشند). هرگاه (آن گروه که با تو نماز می‌خوانند با تو به) سجده رفتند، (آن گروه دیگر که در پشت سر شما هستند نگهبانی بدهند تا این که گروه اول نیت نمازشان را با تو بیابان می‌رسانند و نیمه دیگر را خودشان می‌خوانند و سلام می‌دهند، و آنوقت آنان به نگهبانی می‌پردازند در حالی که تو هنوز رکعت سوم را می‌خوانی، سپس آن گروه دیگر به تو اقتدا می‌کنند و بقیه نماز را با آنان می‌خوانی و پس از این که تو سلام دادی آنان نماز خود را تکمیل می‌کنند، بنابراین هر دو دسته از پاداش و فضیلت نماز جماعت بهره برده‌اند)، کافران دوست دارند که شما از اسلحه و کالای خود غفلت کنید و یکباره به شما حمله کنند. بر شما گناهی نیست که اگر از باران در رنج بودید یا بیمار بودید اسلحه تان را بر زمین بگذارید و احتیاط لازم را بکار ببرید (و آمادگی کامل داشته باشید)، بی‌گمان خداوند برای کافران عذاب خوار کننده و رسوا کننده ای مهیا کرده است».

و پیامبر ﷺ گفته است:

«صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي».

«آن گونه نماز بخوانید که می‌بینید مرا نماز می‌خوانم».

و حال آن که پیامبر ﷺ و یارانش بعد از وی نماز خوف و ترس را خوانده‌اند، پس اجماع نیز بر آن منعقد شده است. به علاوه سبب آن هنوز نیز باقی است مانند نماز قصر و شکسته. نماز خوف در سفر و غیر سفر هر دو جایز است. این نماز به سه روش خوانده می‌شود:

۱- دشمن در غیر جهت قبله قرار گرفته که امام نمازگزاران را به دو گروه تقسیم می‌کند یک گروه در برابر دشمن ایستاده و گروهی با امام نماز را شروع می‌کنند، و با امام یک رکعت را با آنان می‌خواند، چون برای رکعت دوم برخاستند این گروه نیت جدایی از امام می‌کنند و خود بدون

امام یک رکعت دیگر و تشهد را می‌خوانند و سلام می‌دهند و می‌روند در برابر دشمن می‌ایستند. آن وقت که هنوز امام در قیام رکعت دوم است گروه دوم می‌آیند و در رکعت دوم به امام اقتدا می‌کنند که امام آن را طول می‌دهد تا به وی ملحق شوند، آنگاه رکعت دوم را با آنان می‌خواند چون امام برای تشهد نشست آنان بر می‌خیزند و رکعت دوم را می‌خوانند و امام هنوز سلام نداده و در تشهد منتظر آنان است، چون آنان نیز تشهد خواندند آن وقت همراه امام سلام می‌دهند، و این کیفیت نماز خواندن خوف همان نمازی است که پیامبر ﷺ در «ذات الرقاع» خواند. (و شیخین آن را به روایت سهل ذکر کرده‌اند). ذات الرقاع محلی است که نه بسته بودند و پایشان در اثر راه رفتن زخمی شده بود، آن محل را به این نام خواندند. (این در صورتی بود که امام با آنان نماز دو رکعتی بخواند).

۲- دشمن در جهت قبله است پس امام نمازگزاران را به دو صف تقسیم کرده و با همه آنان تکبیر تحریم گفته و با هم قرائت و فاتحه را انجام داده و به رکوع رفته چون به اعتدال رکوع رکعت اول برسیدند، یکی از صفها همراه امام به سجده رفته و صف دیگر ایستاده می‌ماند تا امام همراه آن صف از سجده برخیزند و به حالت قیام در آیند، آنگاه آن صف دیگر خود به سجده می‌روند و پس از سجده به امام ملحق می‌شوند و همگی با هم قرائت رکعت دوم را انجام داده و دسته جمعی به رکوع می‌روند، چون به حالت اعتدال از رکوع رکعت دوم رسیدند آن صف که در رکعت اول با امام به سجده می‌روند چون امام و آن صف از سجده سر برداشتند آن صف نگهبان نیز به سجده می‌روند، و آن وقت با هم تشهد خوانده و سلام می‌دهند، و این همان کیفیت نماز خوفی است که پیامبر ﷺ در «عسفان» خواند. (و ابوداود و دیگران آن را روایت کرده‌اند). و این نماز سه شرط دارد:

اول: دشمن در جهت قبله باشد.

دوم: دشمن بر کوه یا دشتی باشد که از چشمان مؤمنان ناپیدا نباشد و در هر حال در دیدرس آنان باشد.

سوم: مسلمانان آن قدر فراوان باشند که گروهی به سجده رفته و گروهی دیگر نگهبانی دهند.

۳- نماز در حال شدت خوف و ترس و رویارویی صفوف مجاهدان با دشمن که امکان تقسیم صفوف نیست، در این صورت به هرگونه که ممکن باشد سواره یا پیاده در جهت قبله یا رو به غیر قبله نماز خود را می‌خوانند، چون خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا﴾ [البقرة: ۲۳۹].

«هرگاه خوف داشتید (از دشمن که غافلگیرتان کند به هر شکل که می‌توانید نمازتان را) بخوانید پیاده یا سواره».

ابن عمر رضی الله عنهما گفت: روی به قبله باشید یا روی به غیر قبله. مالک آن را از نافع روایت کرده است و گفت: گمان می‌کنم آن را از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند. و امام شافعی با سند خود آن را روایت کرده است. یاران گفته‌اند: به هر شکل که ممکن باشد نماز خود را می‌خوانند و حق ندارند نماز را از وقت خود به تاخیر بیاورند و اعاده آن نماز لازم نیست. در نماز ترس اعمال کثیر مورد چشم پوشی است، مانند ضربات و نیزه زدنهای متوالی، چون به هر حال لازمه جنگ است لیکن فریاد و صدا، قابل چشم پوشی نیست چون به آن نیازی نیست. اگر نمازگزار به علت شدت حمله دشمن عاجز از رکوع و سجود باشد با اشاره آنان را انجام می‌دهد، چون در حال اضطرار است لیکن اشاره سجود باید پایین تر از رکوع باشد اگر آن هم ممکن نشد به هر کیفیت که ممکن باشد نمازش را بخواند.

استعمال حریر و طلا

استفاده از حریر به عنوان لباس برای مردان حرام است و همچنین تکیه دادن به آن و بر آن نشستن و به خود پیچیدن آن، و در لابلائی جامه یا وسایل دیگر قرار دادن و ساختن آستر و پرده از آن و هر نوع استعمال دیگر آن برای مردان حرام است، به دلیل اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از آن نهی کرده است. (و در روایت بخاری آمده است):

«نَهَانَا رَسُولُ اللَّهِ عَنِ لَبْسِ الْحَرِيرِ وَالذَّبِيحِ وَأَنْ نَجْلِسَ عَلَيْهِ».

«پیامبر ما را از پوشیدن حریر و ذبیح و نشستن بر آن نهی فرموده».

به علت اینکه در استعمال حریر و ذبیح نوع تکبر و بزرگ منشی زنانه وجود دارد که شایسته شهامت و مردانگی نیست، لذا اراذل و اوباش که به زنان تشبه می‌کنند آن را می‌پوشند، و پیامبر آنان را نفرین کرده است که از طبیعت مردان بیرون می‌آیند و به زنان تشبه می‌نمایند. شبیه سازی با زنان حرام است، و مخنث هم چون احتمال مذکر بودن و مرد بودن را دارد حکم مردان را دارد و به آنان ملحق می‌شود به جهت احتیاط. پوشیدن لباس حریری برای زنان حلال شده چون پیامبر فرمود:

«أُحِلَّ الذَّهَبُ وَالْحَرِيرُ لِأُنَاثِ أُمَّتِي وَحُرِّمَ عَلَيَّ ذُكُورُهُا» (رواه الإمام أحمد فی مسنده).

«طلا و حریر برای زنان و مؤنثان امت من حلال شده و بر مردان و مذکران حرام گردیده است».

و در آن نکته باریک شرعی هست که گویند: پوشیدن حریر طبع و مزاج مردان را متمایل به زنان می‌سازد، (پس اگر مردان آن را بپوشند کمتر تمایل جنسی در آن‌ها تحریک می‌شود بلکه طبع زنانه پیدا

می‌کنند).^۱ و پیامبر ﷺ خواهان کثرت نسل است و نمی‌خواهد طبیعت مردانگی در مردان ضعیف گردد. در این که حریر برای مردان حرام است فرق بین اندک و بسیار نیست چون پیامبر ﷺ گفته است:

«لَا تَلْبَسُوا الْحَرِيرَ وَالذَّبِيحَ وَلَا تَشْرَبُوا فِي آيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ فَإِنَّهَا لَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَكُمْ فِي الآخِرَةِ». (رواه الشيخان).

«لباس حریر و دیبا مپوشید و در ظروف طلا و نقره چیزی ننوشید و نخورید، چون این‌ها در دنیا از آن کافران و در قیامت از آن شما مؤمنان است.»

لباس رنگ شده به زعفران نیز حکم حریر دارد خواه همه‌اش یا بعضی از آن رنگ شده باشد. و اما اگر پارچه از مخلوطی از حریر و چیزهای مباح دیگر بافته شده باشد مانند کتان و پنبه و امثال آن، نگاه می‌کنیم اگر بیشتر آن حریر باشد حرام و اگر بیشتر آن غیر حریر باشد حلال است و حکم به اکثریت داده می‌شود.

و اگر هر دو مساوی و برابر باشند اصح آن است که حلال باشد، چون دیگر به آن حریر اطلاق نمی‌شود و اصل در منافع مباح بودن است. برخی گفته‌اند: حرام است، چون هرگاه حلال و حرام با هم جمع شوند جنبه تحریم بر حلال تغلب می‌یابد. و پوشیدن حریر به جهت ضرورت جایز است، مانند این که جنگ ناگهانی پیش آید و فرصت جستجوی غیر آن نباشد، یا برای نیاز مانند دفع گرما یا سرما و یا دفع خارش شپش، چون پیامبر ﷺ به آن جهت آن را برای عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه اجازه داد و این رخصت را برای او روا دانست. و مانند پوشیدن عورت با پارچه حریری و ابریشمی اگر غیر آن را نیابد. از لباسی که با ابریشم و حریر تزیین یافته باشد مانند یقه و سینه و آستین جامه و دامن آن خواه پیدا یا ناپیدا باشد عفو شده است، و دلیل آن احادیثی است که از جمله آن‌ها یکی به شرح زیر است که مسلم از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت کرده است:

«نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ لَبْسِ الْحَرِيرِ إِلَّا مَوْضِعَ أُصْبُعٍ أَوْ أُصْبُعَيْنِ أَوْ ثَلَاثٍ أَوْ أَرْبَعٍ».

«پیامبر ﷺ از پوشیدن جامه ابریشمی و حریری نهی کرده است مگر به اندازه یک انگشت یا دو انگشت یا سه انگشت یا چهار انگشت.»

۱- عبارت بین دو کمان استنباط شخصی مترجم است، یعنی جهت حرمت حریر و طلا برای مردان را بیان می‌کنند و می‌توان آن را سبب حلال و روا بودن آن برای زنان نیز بر شمرد که به این جهت پوشیدن حریر و زینت آلات طلا برای زنان روا است که موجب تمایل طبع مردان به زنان می‌گردد و اقبال به ازدواج بیشتر می‌شود و در نتیجه کثرت نسل پیش می‌آید. مترجم

آنچه که برای میت لازم است شرعا انجام گیرد

برای میت و مرده مسلمان چهار چیز لازم است: غسل و شستشوی تمام اندامش، تکفین، نماز خواندن بر آن، و تدفین.

۱- غسل میت که حداقل آن عبارت است از اینکه همه بدنش را آب فرا گیرد بعد از آن که ناپاکی و پلیدی و آنچه مانع رسیدن آب به پوستش می شود از وی دور گردد. چون این اندازه و کیفیت برای انسان زنده در غسل جنابت واجب است. برای کسی که میت را می شوید نیت غسل میت شرط نیست، پس اگر کافری هم او را شست کفایت می کند و کسی که غرق شده است نیازی به غسل ندارد، چون نظافت و پاکی او حاصل شده است، برخی گفته اند: چون ما مأمور به غسل میت هستیم آن را نیز باید غسل داد و تا زمانی که او را غسل ندهیم این فرض از ما ساقط نمی شود. اگر مرده به گونه ای سوخته شده بود که با شستن متلاشی می شد و گوشتش می ریخت به جای غسل تیمم کرده می شود، و اگر زنی بمیرد و محرمی نباشد که وی را غسل دهد یا مرد بمیرد و جز زن کسی نباشد که وی را غسل دهد، در هر دو صورت بر روی چیزی که حائل باشد باید مرده را تیمم داد. آری کودکی که به حد شهوت و اشتها نرسیده باشد و مخنث بزرگ را، هم مردان و هم زنان می توانند غسل بدهند.

اما کفار غیر ذمی را می توان غسل و تکفین کرد، ولی نماز بر آنان خوانده نمی شود لیکن برای کافر ذمی غسل و تکفین واجب است تا به ذمه عمل شده باشد، و همچنین است کافر همپیمان نه کافر جنگی یا مرتد که تکفین و تدفین آن ها واجب نیست، بلکه می توان لاشه آنان را جلو سگان انداخت چون قابل احترام نیستند، لیکن اگر بوی عفونتشان مردم را بیازارد خاک کردنشان واجب است. لازم نیست میت را برای شستن زیر حلقه آلت مردانگی ختنه کرد.

۲- کفن کردن میت که حداقل آن یک جامه و لباس است برای مرد و زن، چون پیامبر ﷺ دستور داد تا مصعب بن عمیر را در جامه پشمین که تنها آن را از خود به جای نهاده بود کفن کنند. به روایت شیخین و دیگران از حدیث خباب ابن الارت. درباره مقدار کفن اختلاف است بعضی گفته اند: کفن برای مرد و زن آن است که عورت آن ها را بپوشاند. (معلوم است که عورت مرد با زن فرق دارد).

و برخی گفته اند: باید تمام اندام مرده را بپوشاند مگر سر مردی که در احرام مرده و صورت زنی که در احرام مرده است. نووی قول دوم را تصحیح کرده. و ابن المقری و أذرعی به تبعیت از خراسانیان آن را اختیار کرده اند.

۳- نماز میت که حکم آن خواهد آمد.

۴- دفن کردن میت و حداقل آن گودالی است که مانع نفوذ بوی عفونت آن به بیرون گردد و آن را از دستبرد حیوانات درنده محفوظ دارد به گونه‌ای که غالباً نبش آن برای حیوانات ممکن نباشد. دو مرده نیاز به غسل و نماز ندارند:

اول شهیدی که در جنگ با کافران در جنگ مشروع و پسندیده کشته شده باشد، مانند جنگ با مشرکان یا به وسیله اسلحه مؤمنان به طور اشتباهی یا وسیله کمانه اسلحه خودش، یا به سبب افتادن از اسبش، یا انداختن چهار پایش او را، یا به سبب افتادن در گودالی و چاهی که به مرگش منتهی شده و کشته شده باشد، یا بعد از پایان جنگ او را کشته یافته و سبب مرگش معلوم نباشد، چنین شهیدی غسل و نماز لازم ندارد خواه بزرگ باشد یا کوچک، آزاد باشد یا مرده، مرد باشد یا زن.

اما شهیدی که به ناحق کشته شده یا غرق شده یا دچار حریق و سوختگی شده یا زیر آوار مانده یا به سبب اسهال و درد شکم مرده یا در سرزمین کافران جنگی مرده، یا زنی که در اثر زایمان و خونریزی مرده است این‌ها اگر چه همگی شهیدند لیکن از حکم شهیدی که گفته شد مستثنی هستند و غسل و نماز ندارند.

(بخاری از جابر رضی الله عنه روایت کرده است): که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور غسل شهیدان بدر را نداد و بر آنان نماز نخواند. گفتیم که: شهید غسل ندارد و خواه جنابت داشته باشد یا نداشته باشد، چون حنظله رضی الله عنه در جنگ احد به شهادت رسید و جنب بود و پیامبر صلی الله علیه و آله دستور غسل وی را نداد، و گفت: «فرشتگان را دیدم که او را غسل می‌دادند». شهیدی که به کیفیت مذکور به شهادت رسیده باشد شهید دنیا و آخرت است و از جمله کسانی است که خداوند در حقشان گفته است:

﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿۱۶۹﴾ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [آل عمران: ۱۶۹-۱۷۰].

«اینان نزد خدای خود و پروردگارشان روزی و رزق می‌یابند و بدانچه خداوند از فضل و بخشش خود به آنان عطا کرده و ارزانی داشته است شادمان هستند».

و اما شهیدی که به آن شیوه پسندیده در جنگ با کفار کشته نشده است، مانند شهیدی که پشت به دشمن کرده و کشته شده و این پشت به دشمن کردنش برای جبهه عوض کردن یا به امداد جبهه ضعیف شتافتن نبوده است یا حضورش در جبهه جنگ برای ریا و شهرت بوده نه رضای خدا، این نوع شهیدان فقط شهیدان دنیایی هستند که غسل و نماز ندارند، و آن بهره و ثواب و پاداش آخرتی شهید را ندارند. اما سایر شهدا غیر از این دو نوع شهیدی که گفته شد (شهید دنیا و آخرت و شهید دنیا) مانند دیگر مردگان غسل و نماز دارند که غسل داده می‌شوند و بر آنان نماز نیز خوانده می‌شود.

و مقصود از شهادتشان آن است که نزد خداوند زنده‌اند و از فضل او روزی و رزق می‌یابند.

دومین مرده که غسل و نماز ندارد:

بچه سقط شده است که دو حالت دارد:

حالت اول: آن است که همین که از مادر جدا شد با صدای بلند گریه کند سپس بمیرد یا با صدای بلند گریه نکرده لیکن شیر خورده یا چشم باز کرده یا به گونه‌ای حرکت کرده و تکان خورده که دلیل بر حیات او است سپس مرده است، که در این صورت باید او را شست و بر آن نماز خواند، چون به زندگی او یقین حاصل شده است، و پیامبر ﷺ گفته است:

«إِذَا اسْتَهَلَّ الصَّبِيُّ وُرَّثَ وَصَلَّى عَلَيْهِ» (رواه النسائی وصححه ابن حبان والحاكم).

«هرگاه کودک و بچه سقط شده فریاد کشید و گریست سپس مرد هم ارث می‌برد و هم بر وی نماز

خوانده می‌شود».

حالت دوم: به حیات و زندگی او یقینی نباشد به این معنی که نشانه‌های زندگی بر وی ظاهر نشده باشد، اگر به حدی رسیده بود که جان در وی دمیده شود و آن وقتی است که چهار ماهه یا بیشتر باشد چنین کودک سقط شده ای غسل و نماز لازم ندارد، لیکن باید تکفین و تدفین شود، و اما آنچه صورت انسانی آن ظاهر نشده باشد مانند پاره گوشت تنها خاک کردن آن به هر شکل که باشد کافی است.

آنچه که در غسل میت سنت است

حداقل غسل میت را گفتیم و اما حد کامل آن با چند چیز است:

۱- مرده شوی آن را در خلوت بشوید که تنها همدستش و ولی میت بر وی داخل شوند، و آن را روی جای بلندی مانند کرسی قرار دهد و آن را با آب سرد بشوید، چون بدن را سفت و محکم می‌کند مگر اینکه به علت چرکین بودن نیاز به آب گرم داشته باشد، و مرده شوی آن را با ملایمت بر جای بلندی به گونه‌ای قرار دهد که به طرف عقب متمایل به کج باشد و پشت او را به زانوی راست خود تکیه دهد و با دست چپش به تندی و با فشار شکمش را مالش دهد تا فضلات و زایده‌های شکمش خارج شود، سپس او را به پشت بخواباند و پارچه یا خرقة ای بر دست چپ یا خرقة ای بر دست چپ خود بسته شرمگاه پیش و پس وی را بشوید، و آن کهنه و خرقة را دور انداخته و با کهنه و خرقة ای دیگر دندان‌ها و بینی او را پاکیزه گرداند.

۲- مرده شوی او را وضوی کامل چون وضوی زنده دهد، سپس بعد از آن که با سدر و کافور یا مواد پاک کننده دیگر او را شستشوی داد بر سر وی آب ریزد که تمام بدنش را فرا گیرد و سه بار طرف

راست و سه بار طرف چپش را بشوید، چون بخاری از ام عطیة روایت کرده است که گفت: در حالی که ما مشغول شستن و غسل دخترش بودیم پیامبر ﷺ پیش ما آمد و گفت:

«اغْسِلْنَهَا وِثْرًا ثَلَاثًا أَوْ حَمْسًا أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ إِنْ رَأَيْتَ وَأَغْسِلْنَهَا بِمَاءٍ وَسِدْرٍ وَاجْعَلَنَّ فِي الْأَخِرَةِ كَافُورًا أَوْ شَيْئًا مِنْ كَافُورٍ وَابْدَأَنَّ بِمِيَامِنِهَا وَمَوَاضِعِ الْوُضُوءِ».

«او را سه بار یا پنج بار یا بیشتر از آن مصلحت دیدید با آب و سدر بشوئید و بار آخر او را با کافور یا مقداری از کافور بشوید، اول از طرف راست و اندام‌های وضویش شروع کنید».

گفت: «ما گیسوانش را به سه قسمت بافتیم که یکی در پیشانی و دو تا در اطرافش قرار دادیم». و در روایتی آمده است که آن‌ها را بافتیم و به پشتش انداختیم.

۳- این که ریش و سرش شانه شود اگر موی داشته باشند با شانه ای درشت دندان در کمال ملایمت و نرمی تا مویش کنده نشود. اگر موئی از او کنده شد باید با وی در کفن نهاده شود به جهت احترام و اکرام وی چون خداوند می فرماید:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ [الإسراء: ۷۰].

«به حقیقت ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم».

چنانچه بعد از غسل چیزی از میت بیرون آمد باید از وی دور شود و غسل مجدد لازم نیست. پسندیده است که مرده شوی مگر به جهت نیاز به اندام‌های غیر عورت مرده ننگرد، اما به عورت مرده نباید نگاه کند و این کار حرام است و نباید به عورت وی دست بزند مگر از روی حایل و پوشش. باید مرده شوی امین و راز نگه دار باشد اگر چیز خوب و خیری از مرده دید سنت است که آن را ذکر کند، و اگر خلاف آن را دید ذکر آن حرام است. برای غسل مرد مرده، مرد و برای غسل زن مرده، زن بهتر است. مرد می‌تواند همسر مرده‌اش را بشوید و غسل دهد خواه زن آزاده یا کنیز و جاریه‌اش باشد اگر چه کتابی هم باشد. زن نیز می‌تواند شوهر مرده‌اش را غسل دهد. اگر چنانچه برای غسل زن مرده جز مرد بیگانه کسی حضور نداشته باشد و یا برای غسل مرد مرده جز زن بیگانه حضور نداشته باشد در این صورت به جای غسل، تیمم می‌شود.

آنچه که در کفن مرد مرده سنت است

حداقل کفن را گفتیم و اما حد اکمل آن برای مردان آن است که در سه پارچه و جامه کفن شوند و

بهتر است که سفید باشند. چون پیامبر ﷺ گفت:

«الْبَسُوا مِنْ ثِيَابِكُمُ الْبِيَاضَ فَإِنَّهَا مِنْ خَيْرِ ثِيَابِكُمْ وَكَفَّنُوا فِيهَا مَوْتَاكُمْ». (أخرجه أحمد وأبو داود وابن ماجه والترمذی وصححه).

«جامه‌ها و لباس‌های سفید خود را بپوشید چون بهترین لباس شما است، و مردگانتان را نیز در جامه و لباس سفید کفن کنید».

در میان این سه کفن پیراهن و عمامه نیست بلکه ازار (بیژامه) و دو تن پوش بلند است که بر وی پیچیده می‌شوند که ازار یا بیژامه از ناف تا زانو را می‌پوشاند و دومی از گردن تا قوزک پا، و سومی همه بدنش را می‌پوشاند، و این پارچه کفن به این شکل اقتداء به پیامبر ﷺ می‌باشد، چون در صحیحین آمده است که: پیامبر ﷺ

«كَفَّنَ فِي ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ سَحُولِيَّةٍ جُدُدٍ يَمَانِيَّةٍ لَيْسَ فِيهَا قَمِيصٌ وَلَا عِمَامَةٌ أُدْرِجَ فِيهَا إِدْرَاجًا».

«در سه جامه سحولی (پارچه سفید پاک پنبه ای منسوب به سحول یمن) تازه یمنی کفن شد که در میان آن‌ها پیراهن و عمامه نبود و او را در لابلای آن‌ها قرار دادند».

برای زن سنت است که در پنج پارچه و جامه کفن شود که عبارتند از یک ازار و یک مقنعه و یک پیراهن و دو تن پوش بزرگ که به وی پیچیده شوند. و این‌ها برابر سنت ثابت شده‌اند. در حدیث لیلی دختر قائف ثقفی آمده است که پیامبر ﷺ کفن دخترش را به زنان می‌داد تا او را در آن بپسند، و یکی یکی آن‌ها را به آنان می‌داد و او نزد در، ایستاده بود که اول ازار داد سپس مقنعه و روسری و سپس ملافه ای که در آن پیچیده شد سپس او را در جامه ای پیچیدند. احمد و ابوداود آن را تخریج کرده‌اند. باید دانست که برای هرکس جایز است در چیزی کفن شود که در حال زندگی بتواند آن را بپوشد و جایز باشد، پس تکفین زن در ابریشم و حریر و دیبا جایز است لیکن مکروه است، اما کفن ابریشمی و حریری برای مرد حرام است، و کفن زعفرانی و زرد رنگ مکروه است. و زیاده روی در کفن نیز مکروه است. لازم است که پارچه کفن ضخیم باشد نه نازک، چون مقصد آن است که باقی بماند نه این که زیبا باشد.

نماز میت

مشخص شد که نماز میت فرض کفایه است، پس شرط است میتی که بر وی نماز خوانده می‌شود میت مسلمان و غیر شهید و غیر کودک و بچه‌ای باشد که نشانه و آثار حیات و زندگی در وی ظاهر نشده است. برای صحت نماز میت همان شرایط نمازهای دیگر شرط است و غسل میت یا تیمم آن به

هنگام عذر داشتن از غسل مقدم بر نماز است، جماعت شرط صحت نماز میت نیست بلکه سنت است که به صورت جماعت برگزار شود (به دلیل خبر مسلم):

«مَا مِنْ رَجُلٍ يَمُوتُ فَيَقُومُ عَلَى جَنَازَتِهِ أَرْبَعُونَ رَجُلًا، لَا يُشْرِكُونَ بِاللَّهِ شَيْئًا، إِلَّا شَفَعَهُمُ اللَّهُ فِيهِ».

«هر مسلمانی که بمیرد و چهل نفر مرد بر وی نماز جماعت بخوانند که این چهل مرد مشرک نباشند خدای تعالی آنان را شفیع وی قرار داده و شفاعتشان را می‌پذیرد».

و برای این که فرض آن ساقط شود کافی است که مذکری بر آن نماز بخواند اگر چه کودک ممیز و اهل تمیز باشد، چون مقصود به آن حاصل می‌شود و چنین کودکی می‌تواند امامت جماعت مرد را بکند، و سنت است که نماز جماعت میت سه صف یا بیشتر باشد به دلیل خبر:

«مَا مِنْ عَبْدٍ مُسْلِمٍ يَمُوتُ فَيُصَلَّى عَلَيْهِ ثَلَاثَةَ صُفُوفٍ إِلَّا غُفِرَ لَهُ».

«هر میت مسلمانی که بمیرد و نماز میت به جماعت در سه صف بر وی گزارده شود خداوند او را مورد مغفرت خویش قرار می‌دهد».

شایسته‌ترین شخص برای امامت نماز میت پدر میت است، سپس جدش و هر چه بالاتر برود، سپس پسرش سپس پسر پسرش و هر چه پایین تر برود و باقی عصبه به ترتیب ارث.

ارکان نماز میت:

ارکان نماز میت هفت چیز است:

اول: نیت که اگر میت یک نفر باشد نیت نماز بر آن و اگر متعدد باشند نیت نماز برایشان می‌کند و تعیین کردن لازم نیست.

دوم: ایستاده خواندن برای کسی که بتواند ایستاده بخواند.

سوم: چهار تکبیر که اگر پنج هم شد نماز باطل نمی‌شود، چون در صحیح مسلم آمده است و تکبیر ذکر است و موجب باطل شدن نمی‌شود.

چهارم: قرائت فاتحه بعد از تکبیر اول، چون از سهل روایت شده است که گفت: سنت نبوی و روش پیامبر ﷺ در نماز میت آن است که قرائت فاتحه بعد از تکبیر اول به صورت سری باشد.

پنجم: فرستادن صلوات بر پیامبر ﷺ بعد از تکبیر دوم، چون در حدیث صحیح آمده است: و اقل

صلوات: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ» است، و اکمل آن «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا

صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمیدٌ مجید» می باشد.

ششم: دعا برای میت بعد از تکبیر سوم. امام شافعی در مسند خود از ابو امامه بن سهل روایت کرده است که گفت: «یکی از یاران پیامبر ﷺ به وی خبر داد که شیوه و طریقه نماز میت آن است که امام تکبیر تحریم را گفته سپس فاتحه را بخواند، سپس در تکبیرات بعدی بر پیامبر ﷺ صلوات بفرستد و برای مرده دعا کند، و همه را به صورت سری انجام دهد، و چیزی را قرائت نکند، سپس به صورت سری و برای خود سلام بدهد.» در «الفتح» گفته است که: (اسناد این روایت صحیح است. و عبدالرزاق و نسائی آن را بدون «بعد التکبیرة» و «ثم سلم سرأ فی نفسه» تخریح کرده اند).

آنچه که در دعای میت لازم است چیزی است که بدان دعا اطلاق شود، ولی صورت کامل تر آن دعاها فراوان و جامعی است که نیکوترین آن‌ها آن است که مسلم از عوف بن مالک روایت کرده است که گفت: پیامبر ﷺ بر جنازه‌ای نماز می خواند و من از او شنیدم که می گفت:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ وَعَافِهِ وَاعْفُ عَنْهُ وَأَكْرِمْ نُزُلَهُ وَوَسِّعْ مَدْخَلَهُ وَاعْسِلْهُ بِمَاءِ الثَّلْجِ وَالْبَرْدِ وَنَقِّهِ مِنَ الْخَطَايَا كَمَا يُنَقَّى الثَّوْبُ الْأَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ وَأَبْدِلْهُ دَاراً خَيْراً مِنْ دَارِهِ وَأَهْلاً خَيْراً مِنْ أَهْلِهِ وَرَوْجاً خَيْراً مِنْ رَوْجِهِ». عوف گفت: آرزو داشتم که من به جای آن میت بودم. که ترجمه دعا چنین است:

«خداوندا او را مورد مغفرت و رحمت خود قرار ده، و او را ایمن دار و از وی درگذر و وروحش را گرامی دار و جایش را وسیع و فراخ گردان، و او را آن گونه از گناهانش پاک گردان که جامه چرکین با آب برف و تگرگ پاک می شود و آنچنان گناهانش را بزدای که جامه سفید از چرک پاکیزه می شود و او را از فتنه و آشوب و عذاب و شکنجه قبر و عذاب دوزخ به دور دار، و خانه‌ای بهتر از خانه دنیایش و اهل و اطرافیانی بهتر از اطرافیان دنیایش و همسری بهتر از همسر دنیایش به وی عطا کن.»

در دعای کودک زیر نقل شده است: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ فُرْطاً لِأَبْوَيْهِ وَسَلَفاً وَذَخِراً وَعِظَةً وَاعْتِبَاراً وَشَفِيعاً وَتَقَلُّ بِهِ مَوَازِينَهَا وَأَفْرِغِ الصَّبْرَ الْجَمِيلَ عَلَى قُلُوبِهَا وَلَا تَفْتِنْهَا بَعْدَهُ وَلَا تَحْرِمْهَا أَجْرَهُ».

«خداوندا او را جبران کننده ثواب والدینش قرار ده که برایشان ذخیره و پس انداز خیر و پند و عبرت و شفیع و میانجی نزد خدا باشد، و کفه ترازوی اعمال خیرشان را به وسیله این مصیبت سنگین گردان، و

صبر و شکیبایی نیکو در دلشان ایجاد بنما و آنان را بعد از مرگ دچار فتنه و آشوب نکن، و از مزد و پاداش زحماتی که با وی کشیده‌اند محرومشان مساز».

نووی آن را گفته است. و سنت است بعد از تکبیر چهارم بگوید: «اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ وَلَا تَفْتِنَّا بَعْدَهُ وَاعْفِرْ لَنَا وَلَهُ». «خداوندا ما را از پاداش زحمتان با وی محروم مگردان و بعد از او ما را دچار فتنه و آشوب مساز، و ما و او را بیامرز».

امام شافعی چنین گفته است: امام باید در برابر سر مرد و در برابر وسط بدن زن بایستد، چون در حدیث انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که او بر جنازه مردی نماز خواند و در برابر سرش ایستاد سپس آن را برداشتند و جنازه زنی را آوردند که بر آن نیز نماز خواند و در برابر وسط جنازه ایستاد، و در این باره از او سوال شد که چرا؟ انس رضی الله عنه گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه در نماز بر مرد و این گونه در نماز بر زن می‌ایستاد و این عمل پیامبر است». (احمد و ابوداود و ترمذی آن را حسن دانسته و تخریج کرده‌اند).
باید دانست که اگر کسی از امام جا مانده باشد همین که نیت نماز میت کرد تکبیر اول را گفته و فاتحه را می‌خواند، اگر چه امام به صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله یا به دعای میت رسیده باشد او باید نظم نماز خویش را مراعات کند، اگر پیش از آنکه او فاتحه را بخواند و فاتحه را شروع کند امام بار دیگر الله اکبر گفت، او نیز باید با امام تکبیر گوید و قرائت از او ساقط می‌گردد همان گونه که در دیگر نمازها چون امام به رکوع رفت او نیز با او به رکوع می‌رود و فاتحه را نمی‌خواند.

اگر مأموم در وسط فاتحه بود و امام تکبیر گفت، او نیز از امام پیروی می‌کند و بقیه فاتحه را ترک می‌کند به خاطر محافظت بر متابعت امام. پس از این که امام سلام داد مأموم باقیمانده نمازش را در می‌یابد و تکبیرات و اذکار و دعای خود را تکمیل می‌کند، و مستحب است که پیش از آن که اقتدا کنندگان به امام نمازشان را تمام کنند جنازه را از جای خود تکان ندهند و بلند نکنند، و اگر پیش از اتمام نمازشان جنازه را برداشتند اشکالی ندارد. میتوان بر کسی نماز خواند که در آن شهر نیست، چون پیامبر صلی الله علیه و آله بر نجاشی نماز میت خواند حال آن که پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه بود و نجاشی پادشاه حبشه و در آنجا وفات یافته بود. شیخین آن را روایت کرده‌اند. اگر بر کسی نماز خوانده شود که دفن شده است این نماز صحیح است، چون پیامبر صلی الله علیه و آله بر قبر کسی نماز خواند که یک ماه از تدفین او می‌گذشت، به روایت شیخین و دارقطنی.

هفتم: سلام دادن بعد از تکبیر چهارم. و سنت است که پیش از سلام دادن بگوید:

«اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ وَلَا تَفْتِنَّا بَعْدَهُ وَاعْفِرْ لَنَا وَلَهُ».

آنچه در تدفین میت سنت است

قبلاً گفتیم که حداقل تدفین گودالی است که مانع نفوذ بوی عفونت جنازه به بیرون و مانع نش قبر به وسیله حیوانات درنده گردد. و اما صورت کامل تر تدفین پنهان کردن جنازه و دفن آن در «لحد» است. چون مسلم از سعد بن وقاص رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: «برای من لحدی بسازید و آن را با آجر بالا ببرید و بر من آجر نصب کنید همان گونه که برای پیامبر صلی الله علیه و آله چنین کردند».

این وقتی است که زمین سفت و سخت باشد لیکن اگر زمین نرم و سست باشد باید از «شق» استفاده کرد. «لحد» آن است که در قسمت پایین قبر در جهت قبله حفره و گودالی کنده شود که گنجایش میت را داشته باشد. «شق» آن است که وسط قبر را چون جوی و نهر بکنند و اطراف آن را بسازند تا از ریزش خاک جلوگیری کند، آنگاه میت را داخل آن جا دهند و رویش را با آجر خام سقف بندی کنند، و واجب است که میت رو به قبله تدفین شود حتی اگر میت پشت به قبله یا بر روی پشت نه به پهلو دفن شده بود باید نش قبر شود و او را رو به قبله بر پهلو بخوابانند، به شرط این که تغییر نکرده و متعفن نشده باشد. مستحب است که گور را وسیع و به اندازه قامت یک مرد معتدل القامة که دست‌هایش را بالا برده و باز نگه داشته باشد عمیق و گود بکنند که در حدود سه ذراع و نیم می‌شود. رافعی چنین گفته است. وسطح قبر را به اندازه یک وجب از سطح زمین بالاتر و بلندتر قرار دهند تا معلوم باشد و مورد زیارت و احترام قرار بگیرد. ابن حبان روایت کرده است که قبر پیامبر صلی الله علیه و آله چنین بوده است.

بہتر است روی قبر مسطح باشد تا این که چون کوهان شتر مورب باشد. ابوداود و حاکم به سند صحیح روایت کرده‌اند که قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و قبر ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه چنین بوده است. و اما آنچه که بخاری از سفیان تمار روایت کرده است که او قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را به صورت سنم دیده است، جواب آن است که بیهقی داده است که در اول روضه شریف مسطح بود اما بعداً در زمان ولید بن عبدالملک یا در زمان عمر بن عبدالعزیز که دیوار آن فرو ریخت آن را به صورت سنم و مورب در آوردند.

مستحب است تنها همان خاکی را بر گور بریزند که از آن بیرون آورده شده است. گچ کاری و نوشتن بر قبر مکروه است. حاکم از حدیث جابر رضی الله عنه روایت کرده است:

«نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ تَجْصِيسِ الْقُبُورِ وَالْكِتَابَةِ فِيهَا وَالْبِنَاءِ عَلَيْهَا وَالْجُلُوسِ عَلَيْهَا».

«پیامبر ﷺ از گچ کاری قبرها و نوشتن آن‌ها و ساختمان ساختن بر آن‌ها و نشستن در قبرها نهی کرده است.»

هرگاه گورستان موقوفه و خیریه باشد ساختن دیوار برای قبر و ساختن ساختمان گنبد بر آن حرام است، و ویران کردن آن واجب است. و همچنین واجب است که قبه‌ها و گنبد‌ها و ترکیبات ساخته شده ولو در زمینهای ملک خصوصی باشد ویران گردد، چون پیامبر ﷺ از آن نهی کرده است.

مسلم و غیر او از جابر رضی الله عنه روایت کرده‌اند که گفت: «پیامبر ﷺ او را (به یمن) فرستاد تا هر مجسمه و تمثالی را که دید محو و نابود کند، و هر قبر بلندی را دید با زمین یکسان کند. مستحب است که بر قبر آب پاشند و سنگ ریزه روی آن بگذارند و نزد سرش صخره ای یا چیزی مانند آن بنهند. بیهقی از حدیث جعفر بن محمد به روایت از پدرش تخریح کرده است که: «پیامبر ﷺ بر قبر پسرش ابراهیم آب پاشید و بر آن سنگ ریزه نهاد و یک وجب آن را از سطح زمین بلند کرد.»

رفتن روی گورها و پایمالی آن‌ها و نشستن روی آن‌ها و تکیه دادن بدانها و نماز خواندن بر آن‌ها حرام است، چون پیامبر ﷺ گفت:

«لَا تَجْلِسُوا عَلَى الْقُبُورِ وَلَا تُصَلُّوا عَلَيْهَا». (رواه مسلم فی صحیحه).

«بر گورها منشینید و بر آن‌ها نماز مخوانید.»

در ترمذی آمده است که: «پیامبر ﷺ از پایمال کردن و رفتن روی گور نهی کرده است.» به روایت عمرو بن حزم آمده است که گفت: «پیامبر ﷺ مرا دید که بر قبری تکیه زده بودم گفت: صاحب این قبر را اذیت مکن.» (امام احمد آن را با سند صحیح تخریح کرده است).

دو مرده و دو جنازه در یک گور دفن نمی‌شوند مگر در وقت ضرورت

در حالت اختیار و امکان دو جنازه در یک قبر دفن نمی‌شوند بلکه باید هر یک جداگانه دفن شود مگر در وقت نیاز و ضرورت و ناچاری، مانند تنگی گورستان و زمین و کثرت مردگان به گونه‌ای که دفن هر جنازه ای بطور جداگانه سخت باشد که در آن صورت جمع بین دو یا سه یا بیشتر در یک گور برحسب ضرورت اشکالی ندارد، همان گونه که اگر کفن کمیاب و نایاب باشد چند نفر در یک کفن جمع می‌شود، به علت تبعیت از پیامبر ﷺ که در کشتگان «احد» چنین کرد، همانطوری که بخاری روایت کرده است. در این صورت اول آن کس که فاضلتر و بزرگوارتر است در جهت قبله قرار داده شده است، و پشت سرش دیگری به ترتیب فضل قرار داده می‌شود چون:

«كَانَ يَسْأَلُ فِي قَتْلِ أَحَدٍ عَنْ أَكْثَرِهِمْ قُرْآنًا فَيَقْدِمُهُ إِلَى اللَّحْدِ».

«پیامبر ﷺ درباره کشتگان جنگ احد به هنگام تدفین دسته جمعی سوال می فرمود که: کدامیک بیشتر قرآن می دانست که او را بیشتر در لحد می نهاد و مندوب است که فاصله بین آن ها اندکی خاک باشد».

و حرام است که استخوانهای مردگان را برای دفن دیگران جمع آوری نمود، و همچنین نهادن و دفن کردن جنازه بر استخوان مرده دیگر حرام است، چون این کارها هتک حرمت مردگان است. باید دانست که اگر میت (پیش از مرگ) مال کسی را بلعیده بود و بعد از دفن کردنش صاحب مال، مال خود را مطالبه کرد قبر نبش می شود و مال او از شکمش بیرون آورده می شود. اما اگر مال خود را بلعیده بود نبش قبر و کالبد شکافی صورت نمی گیرد.

باید دانست که فشار قبر و به هم رسیدن هر دو جانب آن بعد از تدفین برای هر میتی هست اگر چه مکلف هم نباشد، و جز پیامبران عليهم السلام و فاطمه عليها السلام دختر رسول الله ﷺ و زوجه اسد پسر ابوطالب کسی از آن ایمن نبوده است، چون پیامبر ﷺ خود را در خاک گور فاطمه غلطانید. و همچنین گویند: کسی که در بیماری مرگش سوره توحید ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿۱﴾﴾ را بخواند از آن عذاب ایمن خواهد شد.

سنت است که برای همسایگان و اطرافیان خانواده میت خوراک و طعام تهیه شود یک شبانه روز آنان را طعام کنند، چون در اثر شدت اندوه خود فرصت و حال تهیه طعام ندارند، و چون پیامبر ﷺ گفت: «إِصْنَعُوا لِآلِ جَعْفَرَ طَعَاماً فَإِنَّهُ قَدْ أَتَاهُمْ مَا يُشْغِلُهُمْ». (رواه أحمد فی مسنده والترمذی وأبوداود وابن ماجه والحاكم).

«برای آل جعفر طعام آماده کنید چون به آنان اندوهی رسیده است که آنان را مشغول کرده است».

گریه بر میت

پیش از مرگ و بعد از آن گریه بر میت جایز است. اما پیش از مرگ به دلیل این که انس ﷺ گفت: «ما بر پیامبر ﷺ وارد شدیم در حالیکه ابراهیم فرزندش مشغول جان دادن بود و چشمان پیامبر ﷺ اشک می ریخت». (به روایت شیخین). و اما گریه بعد از مرگ میت به دلیل این که انس ﷺ روایت کرده است که: «من شاهد تدفین دختر پیامبر ﷺ بودم که پیامبر ﷺ بر سر قبرش نشسته و چشمانش اشک می ریخت». (به روایت شیخین). و از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که: «پیامبر ﷺ قبر مادرش را زیارت نمود که هم خود گریه فرمود و هم پیرامونیان و اطرافیانش را نیز گریانید». (به روایت مسلم). ولی بهتر است که بعد از مرگ گریه نکند، چون پیامبر ﷺ گفته است:

«فَإِذَا وَجَبَتْ فَلَا تَبْكِينَ بَاكِئَةً».

«هرگاه روح از بدن خارج شد و بیرون رفت باید کسی گریه نکند، چون فایده ندارد». (اسناد آن صحیح است).

نوحه سردادن بر میت (گریستن با فریاد بلند و نوحه خوانی)

نوحه خوانی بر میت حرام است، چون پیامبر ﷺ گفته است:

«التَّائِحَةُ إِذَا لَمْ تَتُبْ قَبْلَ مَوْتِهَا تُقَامُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْهَا سِرْبَالٌ مِنْ قَطْرَانٍ وَدِرْعٌ مِنْ جَرَبٍ»

(رواه مسلم).

«زن نوحه گری که پیش مردنش توبه نکند و از این عمل زشت خود پشیمان نشود او در روز رستاخیز در حالی برانگیخته می‌شود و از گور بر می‌خیزد که پیراهن قطران سیاه و روپوش و تن پوشی از بیماری گری به تن دارد».

نوحه عبارت است از گریستن با صدای بلند و گفتن اوصاف مرده، مانند این که ماتم دیده گوید: وای پشیمانم، وای قوت پشتم، وای پشتم شکست، وای عزیزم و چنین خصایل و شمایل و امثال آن که بیشتر در میان زنان مرسوم است و اوصاف مرده را می‌شمارند و بر خویشان می‌زنند. پیامبر ﷺ گفته است:

«مَا مِنْ مَيِّتٍ يَمُوتُ فَيَقُومُ بَاكِيَهُمْ فَيَقُولُ: وَاجْبَلَاهُ، وَاسْنَدَاهُ وَنَحْوِ ذَلِكَ إِلَّا وَكَّلَ بِهِ مَلَكَانِ يَلْهَزَانِهِ: هَكَذَا كُنْتُ؟» (رواه الترمذی).

«هرکس بمیرد و نوحه گردان بگویند: وای کوه پشیمان و تکیه گاهمان رفت و امثال آن، خداوند در آن وقت دو فرشته را بر وی می‌گمارد که بر سینه‌اش می‌زنند و می‌گویند مگر تو چنین بودی».

همان گونه که نوحه حرام است، یقه دریدن و بر سینه زدن و بر گونه زدن و خراشیدن آن و موی کندن و دعای بد بر خویشان کردن و واویلا گفتن و امثال آن، و لباس غیر عادی پوشیدن و هر عملی که بیانگر اظهار جزع و فزع منافی با تسلیم و انقیاد در برابر قضا و حکم الهی باشد نیز حرام است، چون همه این کارها از جمله اعمال جاهلی و مخالف با روح اسلام است که پیامبر ﷺ بدین گونه از آن‌ها نهی کرده است:

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْحَدَّ وَشَقَّ الْحَيْبَ وَدَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ» (رواه الشیخان).

«کسی که در هنگام مصایب و مرگ به گونه خویش زند و یقه خویش را بدرد و سخنان جاهلی و دعویهای جاهلیت را مطرح کند بر دین ما نیست و از ما نیست».
(و در صحیحین آمده است که):

«بِرِّئَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنَ الصَّالِقَةِ وَالْحَالِقَةِ وَالشَّاقَةِ».

«پیامبر ﷺ از کسی که با صدای بلند بر میت نوحه گری می کند و به هنگام مصیبت صدای خویش را بر می دارد، و موی خویش را می تراشد یا می کند و لباس را بر تن می درد بیزار است».
این اعمال جاهلانه از آن جهت حرام است که بدین می ماند که از دست ظالمی شکوه می کند و فریادرس می طلبد، در حالی که این وقایع و رویدادها محض عدل الهی است پس بر مسلمان واجب است که مرده و میت با اعمال دیگران معذب و گناهکار نخواهد شد مگر خود وصیت و سفارش کرده باشد که برایش چنین کنند، چون خداوند می فرماید:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ [فاطر: ۱۸].

هیچ کس گناه کسی دیگر را به دوش نمی کشد بار گناه هرکس به دوش خود وی است».
لیکن اگر به آن وصیت کرده و سفارش نموده باشد که برایش نوحه گری و امثال آن راه اندازند مانند قول شاعر:

إِذَا مِتُّ فَانْعِنِي بِمَا هُوَ أَهْلُهُ وَشُقِّي عَلَى الْجَيْبِ يَا بِنْتَ مَعْبِدِ

«چون مُردم بگونه ای شایسته خبر مرگ مرا اعلام کن و گریه نما و برای من یقه خویش پاره کن ای دختر معبد».

بدیهی است در این صورت میت در عذاب خواهد بود و به وی نیز گناه می رسد، چون او به چیزی سفارش و توصیه کرده است که پیامبر ﷺ به ترک آن و محو آن امر فرموده است، پس او با این توصیه اش با امر پیامبر ﷺ مخالفت ورزیده است.

و مقصود از سخن جمهور علما نیز این است که گفته اند: مرده با این اعمال معذب خواهد گردید و احادیث تعذیب مرده را به سبب این اعمال، بر این حمل کرده اند که خود وصیت کرده باشد. مستحب است که هر چه زودتر برای پرداخت وام و بدهی میت اقدام به عمل آید به دلیل خبر:

«نَفْسُ الْمُؤْمِنِ مُعَلَّقَةٌ بِدَيْنِهِ حَتَّى يُقْضَى عَنْهُ» (رواه الترمذی).

«جان مؤمن به وام او تعلق دارد و چشم به آن دوخته است تا این که به جای وی باز پرداخت گردد».
و چنانچه طلبکار آن را مطالبه کند این مبادرت واجب می شود.

به هنگام ضرری که پیش آمده و حادثه و رویدادی بدنی یا مالی و دنیایی و تنگنایی که پیش آمده است تمنی و آرزوی مرگ مکروه است، مگر اینکه فتنه و آشوب دینی پیش آید که در آن صورت آرزوی مرگ مکروه و ناپسند نیست. اما تمنای مرگ به خاطر یک هدف اخروی و قیامتی مانند شهادت در راه خدا بسیار پسندیده است. و سنت است که انسان فراوان یاد مرگ کند به دلیل خبر:

«أَكْثَرُوا مِنْ ذِكْرِ هَازِمِ اللَّذَاتِ فَإِنَّهُ لَا يَكُونُ فِي كَثِيرٍ إِلَّا قَلِيلٌ وَلَا فِي قَلِيلٍ إِلَّا كَثْرَةٌ».

«فراوان از مرگ که ویرانگر لذتها است یاد کنید چون هرگاه از آن یاد شود بسیاری را اندک و اندکها را بسیار می گرداند».

یعنی اعمال و مطلب فراوان دنیایی را اندک می گرداند و بر دل آدم سرد می شوند، و اعمال اندک خیریه را در دل آدم فراوان می گرداند و بر آن دل گرم می شود. واجب است که انسان با توجه خالصانه و پشیمانی راستین، خود را برای مرگ مهیا نماید و برای ترک گناهان شتاب ورزد و به خدا و درگاه او روی آورد تا مرگ او را ناگهانی درنیابد که توبه از دستش در رود و از او فوت شود.

تعزیه و تسلیت

تعزیه در زبان عربی به معنی تسلیت دادن و آرامش بخشیدن است، و در اصطلاح شرع و فقه عبارت است از این که با ذکر وعده الهی به ثواب و پاداش صبر و شکیبایی بر مصیبت، و برحذر داشتن از جزع و فریاد و اعمالی که باطل کننده اجر و پاداش اخروی و سبب گناهان است، و دعای خیر و مغفرت و آرمزش برای میت و دعای جبران مصیبت صاحب مصیبت، شخص مصیبت زده را به صبر و شکیبایی دعوت کرد.

تعزیه و تسلیت سنت است به دلیل خبر:

«مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُعَزِّي أَخَاهُ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا كَسَاهُ اللَّهُ مِنْ حُلَلِ الْكَرَامَةِ».

«هرکس برادر مصیبت زده خود را تسلیت دهد و آرامش بخشد خداوند جامه کرامت و عزت به وی

پوشاند».

و به روایت اسامه آمده است:

«أُرْسِلَتْ إِحْدَى بَنَاتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَيْهِ تَدْعُوهُ وَتُخْبِرُهُ أَنْ صَبِيًّا لَهَا - أَوْ ابْنًا - فِي

الْمَوْتِ فَقَالَ لِلرَّسُولِ: «ارْجِعْ إِلَيْهَا، فَأَخْبِرْهَا أَنَّ لِلَّهِ تَعَالَى مَا أَخَذَ وَلَهُ مَا أُعْطِيَ، وَكُلُّ شَيْءٍ

عِنْدَهُ بِأَجَلٍ مُسَمًّى، فَمَرَّهَا، فَلْتَصْبِرْ وَلْتَحْتَسِبْ» (رواه الشيخان).

«یکی از دختران پیامبر ﷺ به نزد پیامبر ﷺ فرستاد که او را بخواند و به وی خبر دهد که فرزندش (فرزند دختر پیامبر ﷺ یا طفلی شان) در حال جان دادن است. پیامبر ﷺ گفت: به سوی او برگرد و به وی خبر ده که خداوند هر چه بخواهد می‌گیرد، و هر چه بخواهد می‌دهد، و هر چیزی پیش خداوند وقت و مدت معین دارد که می‌دهد و می‌گیرد، پس به وی امر کن که صبر و شکیبایی داشته باشد و اجر و مزد را از خداوند بخواهد و در طلب رضای او باشد».

در این امر دو فائده بزرگ هست که هرکس آن‌ها را بکار بندد و قلباً بدانها ایمان داشته باشد شیرینی ایمان را چشیده است، و آن این است که: هرگاه انسان این حقیقت را درک کرده و از روی ایمان چشیده باشد که هرچه را خداوند ببخشد از آن او است و هرچه را بگیرد نیز از آن اوست، و خداوند هر طور که بخواهد در ملک خویش تصرف می‌کند، آن وقت کار مصیبت بر وی آسان خواهد شد، چون جهان از آن خدا است و به هر شکل که بخواهد در آن تصرف می‌کند، (و تصرف و مشیت او از روی حکمت است). چنانچه انسان این باور را از دست بدهد و تحت تاثیر عوامل طبیعی و انگیزه‌های درونی قرار گیرد عوامل و انگیزه‌های شرعی و دینی او را به صبر و شکیبایی می‌خوانند و او را به رضا به قضا دعوت می‌کنند که اگر این باور را نداشته باشد مصیبت او چند برابر خواهد شد، (و نعوذ بالله) این حال وقتی پیش می‌آید که قلب از یاد خدای تعالی خالی باشد. ولی قلبی که با یاد خدا آبادان است و سرشار از ذکر الهی است به حقیقت او اموال و اولاد را امتحان و آزمایش الهی و فتنه و آشوب می‌داند، و آن‌ها را سبب جدایی از خداوند و دوری از اهداف خود می‌شمارد. آورده‌اند که: یاران ابن مسعود رضی الله عنه از نیکی فرزندانش تعجب کردند و خوشحال شدند، او به آنان گفت: «شاید شما از نیکی آنان تعجب کنید و خوشحال باشید، به خدای سوگند اگر دستم از تربیت و اشتغال به پرورش آنان خالی باشد بیشتر دوست دارم و پیش من پسندیده تر است از بقایشان». او می‌دانست که امکان دارد آنان او را از خدای خویش جدا کنند لذا چنین گفت، و این ترس را داشت که مبادا او را به خود مشغول کنند و رضای خدا را که بالاترین مقام است از دست بدهد. آورده‌اند که امام شافعی تعزیت نامه زیر را برای یکی از یارانش فرستاد که فرزندش را از دست داده بود: «همانا من به تو تسلیت می‌گویم و به راستی اطمینان ندارم که خود جاودان بمانم، لیکن سنت و طریق دین این است، نه کسی که به وی تسلیت گفته شده است بعد از مرگ میت باقی می‌ماند، و نه کسی که تسلیت می‌گوید، اگر چه تا مدتی زنده بمانند».

آنچه که مستحب و پسندیده است در تسلیت گفته شود

مستحب و پسندیده است که تعزیت و تسلیت برای همه خانواده میت باشد از کوچک و بزرگ گرفته تا مذکر و مؤنث، لیکن تسلیت به زنان را تنها زنان یا محارم زنان باید بگویند. و سنت است که تسلیت پیش از تدفین گفته شود، چون وقت شدت و سختی و غم و اندوه و جزع و بی تابی است، لیکن بعد از تدفین بهتر است چون پیش از تدفین در صدد تجهیز و آمادگی تدفین او هستند، مگر این که حزن و اندوهشان از حد بگذرد که در این صورت پیش از تدفین بهتر است تا اندکی آرامش یابند و صبر پیش گیرند. بهتر است که تسلیت را از آن‌ها شروع کرد که در برابر تحمل مصیبت ناتوان ترند.

در تسلیت به مسلمانان چنین گفته می‌شود:

«أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَكَ وَأَحْسَنَ عَزَاءَكَ وَغَفَرَ لِيَّتِكَ أَوْ أَخْلَفَ اللَّهُ عَلَيْكَ».

«خداوند مزد و پاداش بزرگ این مصیبت را به تو بدهد و نیکو تو را تسلیت و آرامش دهد و مردهات را بیامرزد، یا عوض بهتری تو را دهد». و امثال آن.

و در تسلیت به مسلمانی که کافری از خویشاوندانش را از دست داده گفته می‌شود:

«أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَكَ وَصَبْرَكَ وَأَخْلَفَ عَلَيْكَ».

«خداوند مزدت را بزرگ گرداند و تو را عظیم شکیبایی دهد و عوض آن را به تو دهد». و امثال آن.

و به وی نباید گفت: خدا مردهات را بیامرزد، چون خداوند کافر را نمی‌بخشاید. خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾ [النساء: ۴۸].

«به حقیقت خداوند نمی‌بخشد که به وی شرک ورزند».

و در تسلیت به کافری که مسلمانی را از دست داده است گفته می‌شود: خداوند مردهات را بیامرزد، یا خداوند عوض وی را به تو دهد یا امثال آن. و در تسلیت به کافری که کافری را از دست داده است گفته می‌شود: خداوند عوضت بدهد و از تعداد شما کم نکند. تسلیت گفتن به کافر مندوب و مطلوب نیست لیکن اگر امید به اسلام آوردنش نداشته باشد جایز است و اگر امید به اسلام آوردنش باشد مستحب است.

تسلیت گفتن در سه روز پس از مرگ گفته می‌شود، چون غالباً روزهای شدت و سختی و اندوه و غم این سه روز است و بعد از گذشت سه روز مکروه است، چون موجب تجدید غم و اندوه می‌گردد، پیامبر ﷺ پایان غم و اندوه خوردن را سه روز قرار داده است. در صحیحین آمده است:

«لَا يَجِلُّ لِامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ تَحِدَّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلَاثِ إِلاَّ عَلَى زَوْجِهَا
أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا».

«برای زنی که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد سوگواری بر میت و ترک زینت و لباس سیاه پوشیدن
بیش از سه روز حلال نیست، مگر برای شوهرش که این سوگواری چهار ماه و ده روز است».
هنگامی که تسلیت گوینده یا صاحب مصیبت غائب باشد از این مستثنی است و تا رسیدن او وقت
تسلیت باقی است و اشکالی ندارد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

پایان ترجمه نماز از کتاب «الفقه المیسر» ساعت پنج و پنجاه و پنج دقیقه بعد از ظهر مورخ (۲۲ /
۲ / ۱۳۶۷ هـ ش) برابر ۲۶ ماه رمضان یا ۲۵ ماه رمضان برابر تقویم در منزل شخصی در سندج.
امیدوارم خداوند در ترجمه قسمت‌های بعدی نیز توفیق را رفیقم گرداند و رضای خویش را در آن
قرار دهد. آمین